

قیام جاودانه

محمد رضا حکیمی

فهرست :

* سرآغاز

* عاشورا و جهان اسلام

* عاشورا و انسان نو

* عاشورا و عدالت

* عاشورا، انقلابها و حکومتها

* حکومت مسانخ

* اسلام و مردم (دین مردمی)

* طاغوت زدایی ، تنها راه رهایی

* عدالت ، محور سیمای فقر

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام على المهدي ...

الذي يملا الارض قسطا و عدلا...

درود بر مهدي

زنده کننده قرآن

و نجات دهنده انسان .

سرآغاز

یکی از نشانه های بسیار سترگ رسالتهای بزرگ ، جداسازی ((حق) از ((باطل) است ، در همه نمودهای

حق و همه نمودهای باطل . هنگامی که بنا بر زمینه ها و علت‌هایی حق پوشیده گشت ، و اموری به نام ((حق

(خود را عرضه داشت ، و کسانی با بهره جویی از این نام پیش افتادند، همواره نیروی حق کنار می رود و

جولان باطل می گسترده. و اگر حق از پایگاه عظیم و خورشیدی خویش فرو افکنده شد، و باطل میاندار

گشت ، برای زندگی و انسان چه ارزشی بر جای خواهد ماند؟

اینجاست که رسالت داران بزرگ ، و خورشید سازان قرون و اعصار آرام نمی گیرند، و برای زدودن

سیاهیهای باطل به پا می خیزند، تا فروغ دامن گستر حق دوباره جان گیرد و بر پهنه های زیست انسانی

بتابد، و خردها روشن سازد، و جان ها را زنده کند، و حیاط حیوانی و منحط را به حیات انسانی و متعالی

بدل سازد.

از آغاز سلطنت اموی در دمشق ، همه گونه زمینه سازی فراهم آمد - بجز آنچه امویان از آن پیش کرده

بودند که در تاریخ معروف است - تا حق از پایگاه عظیم خود رو افتد، و فروغ آن نابود گردد، و باطل

میان دار و حاکم باشد، جاهلیت باز گردد و ((حزب اموی) پیروز شود. به خلافت رسیدن یزید (با

کوشش های مزورانه ، و تهدیدها و تطمیعهای دربار اموی دمشق ، و به شهادت رساندن بزرگان اسلام ، و چه بسا دخالت مرموز ایادی دربار بیزانس ، دشمنان قسم خورده اسلام و قرآن)، بزرگترین دلیل وقوع این فاجعه بزرگ بود، یعنی فرو افکندن حق و نشانیدن باطل به جای آن ، محو اسلام قرآنی و باز گرداندن جاهلیت سفیانی ...

در تاریخ بشر هیچگاه فاجعه ای به این عظمت رخ نداده بود، که کسی مانند یزید پسر معاویه ، در جای کسی مانند پیامبر آخرالزمان و آورنده قرآن ، حضرت محمد بن عبدالله (ص) بنشیند، و به نام خلیفه و جانشین پیامبر خدا و نماینده ((نظام قرآنی) و مجری احکام قرآن بر مردم حکم راند، و سرنوشت اسلام و مسلمانان را تعیین کند؛ موجودی پست و بی مقدار، در جای بزرگترین انسان کامل سده ها و اعصار، اسیری در دست شیطان ، در جای تلاوتگر آیات قرآن ، و فریادگر توحید عدل و احسان ،نقطه سیاهی سراسر پستی و تباهی ، در جای خوشید فروغ گستر آفاق تعالی و آگاهی ، خمیره ای از ضلال جاهلیت ، در جای اشعه زلال هدایت ... و روشن است که پیامد این سقوط بزرگ چیست : از میان رفتن همه آثار تربیت قرآنی و شیوع یافتن همه اوضاع منحط جاهلی .

و در چنان هنگامه ای - هنگامه زوال ارزشها و افول آثار جهادها و شهادت ها - چه جای زندگی و سکوت بود، در آن تباهستان تباهیزار حاکمیت یزیدی ، و فجور و انحطاط و نیرنگ اشرافیت مشرک جاهلی ... که لعبت هاشم بالملک ... را در گوشها می خواندند...؟! و آیا آن چه کس بود که می بایست پرچم خورشید را بر افرازد، و قله های کهکشانی قرآنی را پرتو افشان سازد، آیا حسین (ع) زنده باشد و اسلام مرده ؟ آیا پسر علی و فاطمه (ع) جان داشته باشد و قرآن به صورت جسمی بی جان در آمده ؟ این چگونه ممکن است ؟ عالم مصری ، شیخ محمد محمد مدنی درست می گوید که فریادی از درون هماره حسین (ع) مخاطب قرار می داد که ((ای فرزند پیامبر، تو مرد میدان این مبارزه ای !)

و آن امام شهیدان خود چنین می گفت :

انی لا اری الموت الا سعاده ، و لا الحیاه مع الظالمین الا برما. (۱)

- من اکنون خوشبختی را در مرگ می بینم ، و از زندگی با این ستمگران به تنگ آمده ام

و می گفت :

اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا، تنافسا فی سلطان و لا التماسا من فضول الحطام ، ولکن لنری

المعالم من دینک ، و نظهر الا صلاح فی بلادک ، و یامن المظلومون من عبادک و... (۲)

- خداوند! تو خود می دانی که قیام ما برای آن نیست که به حکومتی برسیم یا چیزی از مال و متاع دنیا به

چنگ آوریم، بلکه می خواهیم راه روشن دین تو را به همگان نشان دهیم ، و شهرها و آبادیها را از چنگ

فساد رها سازیم ، تا مظلومان ستمکش نجات یابند و...

پس رسالت جداسازی حق از باطل و عدل از ظلم به منظور پایداری حق و عدل و نابودی باطل و ظلم -

همواره - رسالتی عظیم است ، و عاشورای عظیم تجلی تام ادای این رسالت است . به هر اندازه فاجعه قرار

گرفتن یزید در جای حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) بزرگ است ، و ظلمات آفرین ، و جاهلیت زنده

کن ، به همان اندازه حرکت بیداری آفرین عاشورا بزرگ است ... عاشورا دست بلندی است که از افق

شهادت کربلا بر آمد، و تا قله خورشید فرا رفت ، و تا هماره تاریخ بر فراز ماند، و سیاهیهای جاهلیت از نو

جان یافته را - در همه ابعاد الحاد و ظلم و فجور ظلالت و بیخبری - از چهره خورشید اسلام و قرآن فرو

شست . عاشورا فریادی است که برای همیشه خواب غفلت را از سرهای شور گستران آبادیها و افقها

بیرون کرد. عاشورا برای همیشه حق را از باطل جدا ساخت ، تا دیگر یزیدیان عصرها نتوانند ، با پوشش

اسلام ، جاهلیت را زنده سازند، چه جاهلیت کهن و چه جاهلیت نو.

و سرانجام ، خورشید حق از مشرق تابناک عاشورا، طلوعی جاودان کرد. و این حق که می گوئیم -
چنانکه اشاره کردیم- شامل همه نمودها و مظاهر حق است ، پس عدل را نیز به خوبی در بر می گیرد، که
عدل حق است و ظلم باطل . شهیدان راه حق و عدل - تا همیشه و در همه جا - سرودخوانان عصر
عاشورایند، که در افقهای زلال خویش ، محو تجلیات آن خورشید که در عصر عاشورا بر سر نیزه طلوع
کرد (و همواره در این طلوع باقی است)، بانگ در بانگ ، برای جاودانگی حق و عدل سرود می
خوانند... و فرشتگان ، بال در بال ، به سرود آنان گوش می دهند، و شهیدان فردا - هر فردا - را می
پرورند... و عاشورا، به نام یک ((مکتب جاویدان)) ، و یک ((دانشگاه عالی))، پیوسته شاگرد و دانشجو
می پذیرد، و معلم و استاد تربیت می کند... تا بشریت - همه بشریت - به بلوغ والای انسانی صعود دهد...
و عاشورا که با هیچ حاکمیتی بیعت نکرد، می رود تا با مهدی (ع) بیعت کند، و در نماز فلسطین تکبیر
گوید: الله اکبر...

عاشورا و جهان اسلام

۱- حرکت انقلابی عاشورا

ما مسلمانان برای ساختن جامعه خویش و محتوا بخشیدن به حرکت های خود سرمشقهایی بسیار داریم .
(قرآن کریم) که داستان انقلاب های انبیایی را نقل کرده است برای همین منظور است (بر هم زدن جامعه
ناسالم و ساختن جامعه سالم ، و فرو افکندن نظام ناسالم و ساختن نظام سالم). و همچنین است :
- سیره انقلابی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در برابر اشرافیت قریش و سرمایه داری جاهلیت ؛
- حکومت علی (ع) و منشورهای آفتابسازان ((نهج البلاغه))؛
- خطب فاطمیه در دفاع از آرمان ((حکومت قرآنی))

اینها همه می توانند برای هر حرکتی و انقلابی سرمشقهایی سازنده و تعیین کننده باشند؛ بلکه تحقق راستین یک انقلاب اسلامی به همین است که تعالیم و روشها و سیره هایی که یاد شد، در آن تحقق یابد و به ثمر برسد.

یکی دیگر از سرمشق های بسیار مهم ، در راه تشکیل دادن به یک انقلاب راستین ، محتوای حرکت عاشورای حسینی است بشرط ((تبیین درست)). آگاهان بی غرض بخوبی می دانند که این حرکت خونین و تکان دهنده ، که همواره کاخهای ستم را لرزانده ، و جانها را بیدار ساخته ، و آبادیها را به خود آورده و ارزشهای فراموش گشته را از نو زنده کرده است ، یک انقلاب سریع و پویا بود که فاصله ((عبادت) را در ((مکه) و ((شهادت) را در ((کربلا) حذف کرد، و نشان داد که خدا هنگامی بدرستی عبادت می شود که عدالت برقرار شود، با ستمکاران مبارزه شود، و از ستمدیدگان حمایت به عمل آید. و عدالت هنگامی درست عملی می گردد که ایمان به خدا در کار باشد و به قصد پرستش خدا تحقق یابد. عاشورا نقطه پیوند میان ((توحید) و ((عدل) است ، یعنی بازتاب فریاد پیامبران :

((ان اعبدوا الله - و - اوفوا الکیل و المیزان خدای را بپرستید - و - عدالت اقتصادی را بر پای دارید)).

عاشورا، حضور مجدد آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام -

است در قله فریادگری و هدایت . اینکه حسین (ع) را وارث آدم (ع) می خوانیم و زیارت ((وارث) را

با سلام به آن پیامبر الهی آغاز می کنیم برای همین است ، یعنی نقطه اتصال همه حرکت های الهی و

انقلابهای خدایی ، به صورت تجسم دوباره

- آدم (علیه السلام) و

- نوح (علیه السلام) و

- ابراهیم (علیه السلام) و

- اسماعیل (علیه السلام) و

- موسی (علیه السلام) و

- عیسی (علیه السلام) و

- محمد (علیه السلام) و

- علی (علیه السلام) و

- فاطمه (س) و

- امام حسن (ع)

در لحظه های خورشیدی عاشورا و واقعیت سرشار کربلا...

و اکنون باید این محتوا را در ((مجالس عاشورا) آموخت و پراکند، و بعد سازندگی عاشورا را زنده کرد.

باید مجالس عاشورا را غنی ساخت، و فریاد عاشورا را طنین افکن گردانید، عاشورا فریاد زندگی است،

پس باید طنین آن در همه آفاق زندگی در پیچد.

چون به مجالس مذهبی در ارتباط با عاشورای حسینی، رسالت سترگ آن اشاره ای شد، و چون می نگریم

که تربیت دینی و اجتماعی مردم تا اندازه بسیاری به محتوای این مجالس مربوط است، و چون هیچ

حرکتی و اصلاحی بدون اصلاح تربیت عمومی به نتیجه ای مطلوب نمی رسد، در اینجا - به مناسبت -

پیرامون محتوای مجالس مذهبی سخنی به میان می آورم و ان ارید الا الاصلاح ما استطعت .

بیقین برپا داری مجالس سوگواری - در صورتی که همراه با ملاکها و موازین شرعی باشد - مطلوب

خواهد بود؛ و اگر با قصد قربت توأم باشد، عبادت محسوب می گردد، بلکه از عبادت مهم به شمار می

آید. یاد مجاهدان راه خدا و شهدای دین خدا، زنده نگهدارنده دین خداست، و مانند یاد خدا زنده کننده

دلها و روشن کننده جانها و روانهاست . و هر جا ذکر صالحان رود رحمت خدا نازل گردد عند ذکر

الصالحین تنزل الرحمه .

و چون دین خدا و هدایت الهی - که وسیله نجات انسان هاست - با زحمات و فداکاریها و جانبازیهای آنان به ما رسیده است ، این مجالس می تواند از نظر انسانیت و حق شناسی نیز عرض ادبی و ادای وظیفه ای باشد به پیشگاه مقدس و مقام والای حضرت خاندان پاک و مطهر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، بویژه به پیشگاه مبارک اشراف اکبر و حماسه اعظم ، حضرت حسین بن علی سیدالشهدا - علیه السلام .

۲- عاشورا، مشعل جاویدان

حرکت عاشورا یک حرکت قرآنی (انقلابی) است ، حرکتی که فرزند متقی و رشید و آگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، در راه زنده کردن قرآن و فعال ساختن ارزشهای فراموش شده اسلام آن را پدید آورد. این حرکت نخست با درخواست فراوان و اصرارآمیز جمع بسیاری از مسلمانان ، و برخی از مبارزان آگاه متعهد و با سابقه آغاز گشت ، و پس از حوادثی که پیش آمد، و بعد از تذکرها و سخنرانیهای فراوان در جهت بیدار کردن سپاه اموی کوفه و شام و نپذیرفتن آنان سخن عدل و حق را، کار به درگیری و جنگ کشید. و در این هنگام امام حسین (علیه السلام) و یاران او، با کمال شهامت و آزادگی و استقامت و فداکاری ، در دفاعی مقدس از مرزهای دین توحید و عدل ، با ایمانی ژرف و حماسه آفرینیهایی شگرف ، به آستان شهادت سرنهادند، و در راه بقای دین خدا جان دادند، و تجلی آیین محمدی را جاودان ساختند.

بدینگونه عاشورا... نشان بزرگ افتخار است که تاریخ آنرا به سینه اسلام آویخته است ،... و مشعل جاویدان هدایت است که تاریخ آن را بر سر راه فرزندان اسلام قرار داده است . و این فرزندان اسلامند در همه سرزمین های اسلامی و در همه زمانها؟ باید آن را زنده بدارند و مراسم عاشورا را - با یاد کرد همواره اهداف والای آن - برگزار کنند. و از مکتب انسان ساز و مجاهد پرور عاشورا پیوسته بهره مند گردد.

حسین (علیه السلام) فرزند پیغمبر اسلام است، با آن همه احادیث و سخنان که شیعه و سنی درباره او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند. بنابراین، چگونه مسلمانان جهان حاضرند از یاد شهادت نور چشم پیامبر خود، که در راه حفظ دین و پایداری آیین آنان شهید گشته است، و خود و خاندان خود را آنگونه فدای دین کرده است، غفلت کنند، چگونه؟... و چگونه غیرت و شرف و شهامت و انسانیت و اسلامیت آنان اجازه می دهد که از کنار این حادثه بزرگ بسادگی بگذرند، چگونه؟... و چگونه ارادت و محبتشان به پیامبر خدا، محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله)، می گذارد که این خون مقدس را فراموش کنند، چگونه؟...

۳- عاشورا و تاکیدهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله)، درباره چیزهایی بسیار به سختی تاکید فرموده و آنها را یاد آور شده است، از جمله ((عاشورا) و اهمیت آن. در اینجا شماره ای از آن امور مهم مورد تاکید پیامبر (صلی الله علیه وآله) را - برای تذکر - می آوریم و سپس به عاشورا اشاره می کنیم:

(۱) قرآن کریم

- بطور عمومی، که مسلمانان همه قرآن را بیاموزند و بخوانند، و در خواندن آن کوتاهی نکنند، و به قرآن عمل کنند، و به ویژه به هنگام پیشامد حوادث گمراه کننده و تاریک شدن جو اندیشه و زندگی و رخ نمودن امور دلسردی آفرین، به قرآن رجوع کنند، و آن را بخوانند، و در آن بیندیشند، و خود را در پناه قرآن، از هر نوامیدی و گمراهی و سقوط، نجات دهند.

ب- بطور خصوصی، که علما و متفکران و دانشمندان و معرفت جویان اسلام - در هر عصر - امر قرآن را ساده نگیرند؛ و درباره فهم خالص معارف و علوم آن بکوشند؛ و از تاویل آیات قرآن، و تفسیر به رای، و التقاط و اختلاط، به سختی بپرهیزند؛ و از آمیختن حقایق و معارف قرآن با مطالب دیگران و بیگانگان از

اسلام همواره بگریزند؛ و ((تعقل) خویش را، ((تعقل قرآنی) خالص قرار دهند نه جز آن (۳)؛ و خلوص آسمانی علم قرآنی را با ((شوائب انظار)) (۴) و داده های ذهن بشر - اگر چه بزرگان - در هم نیامیزند؛ و خود را از فهم خالص و مستغنی علم قرآنی بی نصیب نگردانند؛ و به تفاوت عظیم علم ((انسان هادی) با تصورات ((انسان هابط) توجهی عمیق کنند؛ و هر چه را از قرآن ندانستند، به صاحبان ((عقل کامل الهی) و دارندگان ((علم صحیح) یعنی ((اهل الذکر) (چنانکه خود قرآن کریم تصریح کرده است) مراجعه کنند، یعنی به عالمان علم قرآنی (من خطوب به)، که باب مدینه علمند، و ((علم صحیح) را درباره ((کتاب اجمالی) (قرآن)، و ((کتاب تفصیلی) (جهان)، از پیامبر خدا فرا گرفته اند.

(۲) معلمان قرآن (امامت - پیروی از ((انسان هادی))

که مسلمانان به هدایت ثقلین (دو یادگار بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) در میان امت) (چنگ در زند، و از شناخت امام زمان خود- در هر دوره - غفلت نکنند؛ تا آنجا که در احادیث نبوی - از طریق سنی و شیعه - رسیده است که ((هر کس از جهان در گذرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است)، یعنی مانند مردم عهد جاهلیت در گذشته و به حقیقت اسلام و هدایت قرآنی نرسیده است، و زندگی قرآنی نداشته است.

و راز این امر روشن است، زیرا که قرآن به ((صراط مستقیم) دعوت کرده است، و پیمودن صراط مستقیم را تنها راه نجات انسان در این جهان و آن جهان دانسته است؛ و صراط مستقیم - در همه ابعاد نظری و عملی آن - امری بدیهی نیست، یعنی چنان نیست که همه افراد - یا حتی بزرگان بشر - آن را بدانند و حدود و چگونگی های آن را تشخیص ندهند، و گرنه همه اهل جهان به همان طریق می رفتند، و این همه اختلاف و درگیری و گمراهی و انحطاط و ظلم و جنگ و جهل و سقوط در کار نبود.

نیز چنان نیست که مسلمانان بخودی خود، یا با استفاده از قرآن بدون امام معصوم (یعنی بدون معلمی راستین که دانای علم قرآنی باشد، و علم قرآن را - مستقیم - از آورنده قرآن فرا گرفته باشد)، آن را بشناسد و حدود و چگونگی های آن را دریابند، و گرنه همه مسلمانان - که قرآن در دستشان هست - همان یک راه را می پیمودند، و به این همه اختلاف نظرها و بحثها و درگیریها و جنگها... دچار نمی گشتند. این است که قرآن معلم و مبین می خواهد، و صراط مستقیم دلیل و هادی . و معلم قرآن و هادی صراط مستقیم امام معصوم است ، که علم قرآن و رموز صراط مستقیم و سر هدایت را - سینه به سینه- از پیامبر خدا و آورنده قرآن فرا گرفته است . پس شناخت امام معصوم که پیامبر اکرم آنگونه بر آن (در دهها حدیث معتبر) تاکید کرده است امری ضروری است ، و در واقع مقدمه شناخت قرآن است و عمل به قرآن .

آیه مبارکه ((اهدنا الصراط المستقیم)) نیز که همواره در نماز خوانده می شود ناظر به همین معنا است . ما در عین اینکه مسلمانیم و اهل قبله و قرآنیم ، و به هدایت مهدیه هدایت شده ایم ، باز در هر شبانه روز - دست کم - ده بار در نماز می گوئیم : ((اهدنا الصراط المستقیم)) ، و از خداوند بزرگ می خواهیم که ما را به ((صراط مستقیم)) هدایت کند. این صراط مستقیم کدام است و چیست ؟ این مطلوب و مقصود، مرتبه تفصیلی آن اجمال است . یعنی اصل هدایت ما به دین اسلام ، هدایت به ((صراط مستقیم)) است بطور اجمال . سپس از خدا می خواهیم و در خواست می کنیم ما را به تفصیل این اجمال و شئون خاصه آن برساند، و از همه ابعاد علمی و عملی صراط مستقیم و راه راست آگاه گرداند، تا بر آنهمه - به توفیق او - ثابت قدم باشیم ، و به آنهمه - به توفیق او - عمل کنیم . و استعانتی که در ((ایاک نستعین)) می جوئیم و از خدای متعال کمک و مدد و یاری می طلبیم نیز نظر به همین جهات است .

مفسر جلیل ، شیخ ابو علی طبرسی ، در تفسیر این آیه سخنانی مفید آورده است ، از جمله می گوئید ((برای صراط مستقیم چند معنی گفته اند، یکی اینکه مراد پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و امامان بعد از

او. و در اخبار ما شیعه ، این معنی آمده است .)، سپس می افزاید: الصراط المستقیم ، هو الدین الذی امر الله به ، من التوحید والعدل و لایه من اوجت الله طاعه . (۵) صراط مستقیم همان دینی است که خداوند امر به قبول آن و عمل به آن کرده است ، یعنی : توحید و عدل و ولایت (امامت) کسی که خدا اطاعت او را واجب کرده است .

(۳) اجرای عدالت

وای که تا چه اندازه در این باره تاکید کرده اند، بطوری که دین اسلام ، در این ((توحید و عدل) خوانده شده است ، عدل به همه معانی و در همه مقصدهای آن . همه مسلمانان خدای متعال را ((عادل) می دانند، پس او چگونه به ظلم راضی است ؟ هرگز چنین نیست . عدل جزء ذات دین است . و همین عدل است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است : ((یک ساعت اجرای عدالت بهتر است از هفتاد سال عبادت ، شبانه روز نماز و روزه)). (۶) و خوشبختانه برای فهمیدن معانی ((عدل) نیاز به کسی و تعریفی و فلسفه ای نداریم ، زیرا از امامان معصوم (علیه السلام) در این باره صریحترین بیان ، در معتبرترین کتاب آمده است . شیخ بزرگوار کلینی ، از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرموده : ((اگر در میان مردم به عدالت رفتار شود، همه بی نیاز خواهند گشت)). (۷) پس عدالت اجتماعی و اقتصادی یعنی رسیدن به زندگی منهای فقر. پس هر جا فقر است عدل نیست . و هر جا عدل نیست توحید نیز - چنانکه باید - نیست .

(۴) - طلب علم و دانش

که آن را بر همه افراد، از مرد و زن ، واجب فرموده است ، و احادیث نبوی در این باره چه بسیار است .

(۵) - نماز

که آن را ستون دین شمرده است ، و همین بس است درباره اهمیت نماز، زیرا که ((بر پا نبودن خیمه بی ستون)). و فرموده است که نماز بهترین همه کارهای انسان است .

(۶) - ((امر به معروف) و ((نهی از منکر)

که فرموده است : ((چون مردم این دو فریضه را ترک کنند... اشرار بر آن مسلط گردند... و دعای نیکان نیز مستجاب نگردد...)). (۸)

(۷) - رعایت همسایه ، خدمت به مردم

که تا چهل خانه را، از چهار طرف ، همسایه شمرده است ، و فرموده است : ((هرکس سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است))، (۹) و چه بسیار سفارشهای دیگر، درباره همسایگان ؛ و بطور عام ، درباره هرکس که انسان با او سروکاری پیدا کند، از هر دین و مذهب که باشد، سفارش شده است که با تواضع و صداقت و امانت و ادب با او رفتار کند؛ چنانکه امام محمد باقر (علیه السلام) فرموده است : ((... با مردم مؤمن دوستی یکدل باش ؛ و اگر یهودی با تو همنشین شد، با او به خوبی معاشرت کن)). (۱۰)

و درباره ((خدمت به مردم) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) رسیده است که فرموده : ((مردمان خانواده خدا هستند، این است که محبوبترین خلق در نزد خدا کسی است که نفعی به خانواده خدا (یعنی مردم) برساند، و خانواری را شادمان سازد)). (۱۱) ((بهترین کارها در نزد خدا آن است که برای مؤمنی کاری کنی ، او را سیر کنی یا غمی از دلش برداری)). (۱۲)

و از امام صادق (علیه السلام) رسیده است که فرموده : ((... هنگامی که بنده خدا براه افتد برای انجام دادن کاری برای مؤمنی ، خداوند دو فرشته را - در طرف راست و چپ او - مامور می کند تا برای او

طلب مغفرت و دعا کنند... و به خدا سوگند، هنگامی که کار کسی درست شود و احتیاج مسلمانی بر

آورده شود، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بیشتر خوشحال می شود تا صاحب حاجت). (۱۳)

همچنین امام صادق (ع) فرموده: ((هر کس خانه ای داشته باشد، و مسلمانی نیاز به آن خانه پیدا کند و

صاحب خانه ندهد، خداوند متعال می فرماید: ای فرشتگان من! آیا این بنده من نشستن در خانه دنیا را از

بنده دیگر من دریغ کرد، به عزت و جلال خودم سوگند که هرگز او به بهشت من پا نخواهد گذاشت

.(۱۴)

(۸) حق الناس

که فرموده است: ((کسی که حقی از دیگری بر گردن او باشد و ادا نکند، صاحب حق در قیامت مطالبه

خواهد کرد و از او خواهد گرفت). (۱۵)

(۹)-طلب روزی حلال

کسب حلال و پاکی در کار و کسب و شغل، و قانع بودن به نفع کم، در زندگی جسمی و روحی انسان

مؤثر است، و ارزش عبادتهای شخص به خوراک و پوشاک و مسکن حلال اوست. پیامبر اکرم (صلی الله

علیه وآله) فرموده است: ((... بالاترین و بهترین مراتب عبادت طلب روزی حلال (و کسب درست و

حلال) است). (۱۶)

(۱۰) داشتن اخلاق خوش

((داشتن اخلاق خوش، انسان را به مقام کسانی می رساند که روزها روزه اند و شبها مشغول نماز و

عبادت)؛ ((بهترین شما خوش اخلاقها هستید، که با مردم می جوشند و (با خوش برخوردی و اخلاق

خوش و روی گشاده و تواضع) با همه سلوک می کنند). (۱۷)

((ای ابوذر! انسان بد اخلاق - تا اخلاق خود را خوب نکند - دایم از خدا دور می شود)؛ (۱۸)) (با

خانواده خود و همسایگان و هر کس از مردم که با شما معاشرت و سرو کار دارد، با خوش اخلاقی رفتار

کنید، تا خداوند درجات عالی بهشت را به شما بدهد). (۱۹)

- ۲ -

=====

(۱۱) - میانه روی در مصرف (ترک اسراف و ریخت و پاش)

((... هر کس در خرج کردن میانه روی کند در مانده نمی شود). (۲۰)) (از جمله فهم دین (و دینداری)،

ملاحظه داشتن در زندگی (و مصرف) است). (۲۱)) (کسانی که اسراف می کنند، حق دیگران را

مصرف می کنند). (۲۲)) (کسانی که در مصرف میانه روی نکنند و به ریخت و پاش و اسراف بپردازند،

دعاهایشان به درگاه خدا مستجاب نمی شود). (۲۳)

((ای ابوذر! هر کس دو جامه دارد، یکی را خود بپوشد و یکی دیگر را به دیگری بدهد). (۲۴)

(۱۲) محاسبه نفس

محاسبه نفس (یعنی حساب کشی از خود، درباره صفات و اخلاق و رفتار و کارهای خود)، امری بسیار

مهم است ، و در این باره احادیث بسیار رسیده و تاکید بسیار شده است ، و برای اصلاح نفس و درست

کردن کارها و رفتار و گفتار و پندار و افکار و صفات و خصلت های خود، از عوامل بسیار مؤثر است .

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، در سفارشهای خود به ابوذر غفاری می فرماید:

((ای ابوذر! انسان وارد جرگه اهل تقوا نمی شود مگر هنگامی که از نفس خود حساب بکشد)، و مانند دو

شریک که از یکدیگر حساب می خواهند از نفس خود حساب بخواهند، تا بدانند که خوردنی و نوشیدنی

خود را از کجا و چه راهی بدست آورده ، حلال یا حرام ... ای ابوذر، کسی که اهمیت ندهد که مال را از

کجا بدست می آورد، خدای متعال هم اهمیت نمی دهد که او را از کجا وارد جهنم کند). (۲۵)

امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز می فرماید: ((من حاسب نفسه ربح ، و من غفل عنها خسر، (۲۶)

هر کس به حساب خود رسیدگی کرد (و نفس را محاسبه نمود) سود می برد، و هر کس از نفس خود (و

محاسبه آن) غفلت کرد زیان می بیند).

البته اصلاح نفس آسان نیست ، لیکن باید بدان پرداخت و اهتمام ورزید، تا به لطف خدا و عنایت ولی خدا

میسر گردد. انسان هنگامی که به محاسبه نفس خود پرداخت و صفات و احوال و گفتار و احوال خود را

(هر شب ، چنانکه در احادیث رسیده است ، یا هفته ای یک بار) سبک سنگین کرد و سنجید، و بد و

خوب را جدا ساخت ، می تواند از صفات و خصلتها و گفتار و رفتار بد بپرهیزد، و صفات و خصلتهای

خوب را در خود پدید آورد و به گفتار و رفتار خو بپردازد، تا به جایی که کم کم بدی در کارهایش و

گفتار و زباننش پیدا نشود.

(۱۳)- ترک غیبت و دروغ و تکبر

((ای ابوذر! از غیبت کردن به پرهیز، که غیبت کردن از زنا بدتر و سنگینتر است ... زیرا ممکن است

شخص زنا کند و به درگاه خدا توبه کند، و خدا او را ببامرزد، لیکن غیبت آمرزیده نمی شود مگر اینکه

شخص غیبت شده راضی شود و بگذرد). (۲۷)

((ای ابوذر! هر کس نگذارد از مسلمانی غیبت شود، حقی بر خدای متعال پیدا می کند که او را از آتش

جهنم نگاه دارد). (۲۸)

((ای ابوذر! شخص یک کلمه در مجلسی می گوید که اهل مجلس را بخنداند، به همان کلمه (اگر غیبت ،

تهمت نابجا، هتک آمیز و ... باشد)، چنان در جهنم فرو می افتد، مانند افتادن از آسمان به زمین). (۲۹)

((ای ابن مسعود! همیشه راست بگو، و مبادا از دهانت حتی یک سخن دروغ خارج شود))؛ (۳۰) ((ای

ابوذر! هر کس زبان خود را حفظ نکند، هیچ کار نکرده است))؛ (۳۱) ((ای ابوذر! هر کسی بمیرد و یک

ذره تکبیر در دلش باقی مانده باشد، بوی بهشت را نخواهد شنید، مگر پیش از مرگ توبه کند)) (۳۲) (و آن

کبر را از دل خود در آورد و از سر خود بیرون آورده بدور اندازد).

(۱۴)- نپذیرفتن کار در صورت نداشتن مهارت و تخصص

اهمیت این امر بسیار روشن است. کار را باید به کاردان سپرد. در انقلاب ما یک مشکل بزرگ همین بود

- و همین هست - که اغلب کار به دست کاردان سپرده نشده است و نمی شود. و این سخن پیامبر

بزرگوار ماست: ((هر کس کاری را بدون اطلاع (و تخصص) انجام دهد، بیشتر از آنکه درست کند

خراب می کند)). (۳۳)

امام صادق (ع) نیز فرموده است: ((تفاوتی نیست میان اینکه کاری را به دست شخصی ناوارد بسپاریم یا

شخص خائن)) (۳۴)، که ((ناشی) و نا مطلع از رموز کار و شئون تخصص را در حد ((خائن) شمرده

اند. نیز امام صادق (ع) فرموده است: ((هر کس به کار و کسبی می پردازد (و مسئولیتی را می پذیرد)،

باید در آن کار حاذق و ماهر (متخصص) باشد)). (۳۵)

(۱۵)- ذکر خدا

((می خواهید به شما بگویم بهترین اعمال شما و پاکیزه ترین اعمال در نزد پروردگارتان چیست؛ عملی

که بیشتر از هر چیز درجات شما را بالا می برد، و از زر و سیم دنیا برای شما سودمندتر است، و بهتر از

جنگ و کشتار و کشته شدن در راه خداست؟) گفتند: آری، ای پیامبر خدا بگو: ((بسیار ذکر خدا کردن

و به یاد خدا بودن)). (۳۶)

و در حدیثی دیگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده: ((.. ذکر خدا در همه حال و به یاد خدا بودن

(اهمیت بسیار دارد). و این به آن معنی نیست که فقط سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر

بگویی، بلکه به این معنی است که هنگامی که به کار حرامی (خوراک حرامی، نگاه حرامی، سخن

حرامی و...) برسی، (خدای عزوجل را به یاد آوری و) از او بترسی و آن را ترک کنی). (۳۷)

البته اذکار لسانی - و از جمله تسیحات اربعه، و لا اله الا الله، و لا حول و لا قوة الا بالله... - و اذکار

قلبی اهمیت بسیار دارد، و لیکن ((ذکر عملی) و تذکر خدا به هنگام هر عمل و اقدام نیز از اهمیتی فوق

العاده برخوردار است، بخصوص که اگر این یاد کردن سبب شود تا شخص هر عملی را به قصد قربت و

برای خدا انجام دهد، حتی نوازش کردن کودک خود را، و کارهای خلاف را ترک کند.

((ای ابوذر! در هر کاری که می کنی قصد قربت کن (و آن کار را برای خدا انجام ده)، حتی در خواب و

خوراک). (۳۸) مثلاً: بگو، بدن من برای سالم ماندن و ادامه حیات و ادای وظایف و تکالیف مختلف

خود، از جمله نماز و عبادت و روزه، نیاز به خوراک و خواب دارد، پس - برای خدا - به مقدار لازم می

خوابم و غذا می خورم، برای توان یافتن بر انجام دادن وظایف... کودک نیاز به محبت و نوازش دارد، او

را - برای خدا - نوازش می کنم... و همینطور دیگر کارها. بدینسان در همه اعمال می توان قصد قربت

کرد و به آنها جهت الهی داد، تا بدل به نور گردند و باقی بمانند و در سرای جاودان - به صورت نور و

زیبایی - به انسان باز گردند، و در نزد خدای متعال وسیله رحمت و تقرب باشند، و سبب حشر انسان با

اولیای خدا باشند.

(۱۶)- دانستن قدر عمر

((ای ابوذر! در بامدادان به خود وعده نده که تا شبانگاه زنده باشی ، و شبانگاهان به خود مگو که تا بامداد

زنده ای . پیش از بیماری از سلامتی خود بهره مند شو، پیش از مردن از زندگی خود استفاده کن ، چون

نمی دانی که فردا چه ای (مرده یا زنده)).(۳۹)

((ای ابوذر! در مصرف کردن عمر خود بیشتر از مصرف کردن مال خود بخل داشته باش)(۴۰) (عمر را

بیخود و بدون استفاده از دست مده ، چنانکه مال را بدون استفاده از دست نمی دهی ، بلکه قیمت عمر را از

مال بیشتر بدان ، که مال رفته بدست می آید ولی عمر رفته باز نمی گردد).

(۱۷)-ادای امانت

هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، معاذبن جبل را برای اداره یمن به آن سرزمین فرستاد،

سفارشهای بسیار مهمی به او کرد، از جمله :

((ای معاذ! قرآن را به مردم بیاموز، و آنان را با اخلاق نیک تربیت کن ، و موقعیت هر کس را - آنچنان که

هست - در نظر بگیر... و امانتهای مردم را - چه کم و چه بسیار - به صاحبان آن ها باز گردان ... تو را

سفارش می کنم به رعایت تقوی ، و راستگویی ، و وفاداری به قول و پیمان ، و ادای امانت ، و ترک

خیانت ، و بنرمی سخن گفتن ، و به همه سلام کردن ...).(۴۱)

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خطبه ((حجه الوداع) نیز سفارشهای بسیار کرد، از جمله فرمود: ((هر

کس امانتی نزد او باشد، باید به صاحب آن امانت - که او را امین دانسته است - باز گرداند).(۴۲)

و در وصایای امیر المومنین (علیه السلام) آمده است که فرمود: ((ادوا الامانات ولو الی قتله الانبیا امانتها

را به صاحبان آنها رد کنید، اگر چه قاتلان پیامبر باشند).(۴۳)

و امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: ((بر شما باد به ورع (ترک معصیت)، و کوشیدن (در کارها و همچنین عبادتها)، و راست گفتن، و بازگرداندن امانت به هر کس به شما امانتی سپرده باشد، چه آدم خوب و چه آدم بد، زیرا اگر قاتل علی (علیه السلام) به من امانتی بسپارد به او رد خواهم کرد)). (۴۴)

(۱۸)- مواسات در اموال

اسلام به ((مواسات) - بلکه ((مواسات) - بسیار فراخوانده است. اگر شما - مثلا - صد تومان داشته باشید و همه آن را به کسی بدهید و برای خودتان چیزی نگذارید، این ((ایثار) است، یعنی دیگری را بر خود مقدم داشتن. اگر پنجاه تومان به کسی بدهید و پنجاه تومان خود بر دارید، این ((مساوات) است و برابری. اگر مقداری از آن (مثلا ۳۰ تومان) به کسی بدهید و بیشتر را برای خود نگه دارید، این ((مواسات) است، یعنی بخشی از مال خود را به دیگری دادن. اسلام می گوید، اگر مرد ایثار و مساوات نیستید، دست کم مساوات داشته باشید، و مقداری از مال و لباس و مسکن و سایر امکانات خود را به دیگران و نیاز داران بدهید. بر این امر در احادیث نبوی و تعالیم و سخنان ائمه طاهرين (علیه السلام) تاکید بسیار شده است، از جمله در وصایای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به حضرت امیر المومنین (علیه السلام) رسیده است: ((یا علی! سرور اعمال انسان سه چیز است: انصاف داشتن در ارتباط با مردم (و حق به جانب هر کس بودن، آن پذیرفتن)؛ و برادران دینی - برای خدا- مواسات کردن (مقداری از مال، لباس، مسکن، اتومبیل، هزینه سفر - بویژه سفرهای زیارتی - و دیگر امکانات خود را در اختیار آنان گذاشتن) در همه حال)). (۴۵)

(۱۹)- دفاع از حقوق محرومان

در این باره در تعالیم اسلامی تأکیده‌های بسیار رسیده است. اساس دین اسلام بر عدل است و مبارزه با ظلم، چه ظلم به نفس (شرک به خدا) و چه دیگر انواع ظلم. و آیا تحقق عدل جز با دفاع از حقوق مردم و

محروم و فراموش شدگان امکان پذیر است . یکی از علت‌های مهم حرکت عاشورا نیز دفاع از محرومان

بوده است . در اینجا به همین سخن مشهور پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که امام علی ابن ابیطالب

(علیه السلام)، این سخن را مکرر می گفته و یاد آوری میکرده است بسنده می کنیم :

((مردمی که ضعیفان آنان نتوانند حق خود را، بی ترس و لرز، از قدرتمندان و توانگران بستانند. در نزد

خداوند پیشیزی ارزش ندارند). (۴۶)

در این سخن سترگ و تعلیم عظیم ، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، همه ارزشهای خدا پسند یکی قوم و

یک ملت و یک جامعه را در آن دانسته است که مظلومان و محرومان بتوانند با گردن - فرازی حق خویش

را از هر قدرتمندی و توانگری باز ستانند. ارزش حکومت نیز در همین است . و در اینجا سخن جانشین

همین پیامبر (صلی الله علیه وآله) به یاد می آید که فرموده : الدلیل عندی عزیز حتی آخذ الحق له ، و القوی

عندی ضعیف حتی آخذ الحق منه فرو افتادگان در نظر من عزیز و محترمند، حق آنان را (از غاصبان)

خواهم گرفت (و به آنان خواهم رساند)؛ و صاحبان قدرت در نظر من حقیر و ناتوانند، حق محرومان را از

حلقوم آنان بیرون خواهم کشید. (۴۷) و نیز فرمود: ((هر حکومتی - عادل یا فاجر - باید حق ضعیفان را

از زورمندان بگیرد، تا صالحان آسایش یابند، و بدکنشان خرد گردند). (۴۸)

(۲۰)- نماز شب

درباره ((نماز) تاکید بسیار شده است . پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده است : ((نشستن در

مسجد، در انتظار رسیدن وقت نماز عبادت است ، تا هنگامی که عمل خود را باطل نکرده است).

پرسیدند: باطل کردن عمل به چیست ؟ فرمود، ((به غیبت کردن). (۴۹) نیز در وصایای آن حضرت به

ابوذر آمده است : ((ای ابوذر!... من از نماز خواندن سیر نمی شوم ... هد مؤ منی که به نماز می ایستد، از

همانجا که ایستاده است تا عرش بر او رحمت و فیض الهی می بارد، و فرشته ای در کنار او فریاد می زند:

ای فرزند آدم! اگر بدانی که اجر نماز چیست و تو با چه خدایی راز دل می گویی و مناجات می کنی ، هیچگاه نمازت را تمام خواهی کرد.(۵۰) و پس از نمازهای واجب ، درباره نماز شب تاکید بسیار شده است ، حتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به امیر المؤمنین امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز می فرماید: ((یا علی ! بر تو باد به نماز شب ، نماز شب بخوان ، نماز شب بخوان ...)). نماز شب را وظیفه شرافت مؤمن و قرب به خدا، و شبیه شدن به پیامبران شمرده اند. در قنوت نماز وتر استغفار می کنند، و مصداق ((و المستغفرین بالاسحر)(۵۱) (کسانی که در سحرها استغفار کنند) می شوند، که خداوند به آنان وعده بهشت داده است.(۵۲)

در اینجا مناسب است حدیثی نقل کنیم ، از احیاگر بزرگ فطرت ، و آموزگار فطرت (علیه السلام)، درباره ((نماز شب) و اهمیت این گنج الهی و سر روحانی ، شاید موجب توفیق کسانی گردد، و سبب دعایی و آمرزشی برای این ناتوان . این حدیث گران مایه را شیخ بزرگوار، ابو محمد حسن دیلمی ، در کتاب ((ارشاد القلوب)(۵۳) نقل کرده است :

امام صادق (علیه السلام)، این حدیث را از پدران خود، از حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که آن معلم بزرگ هدایت و قرب چنین فرموده : صلاه اللیل مرضاه للرب ، و حب الملائکه ، و سنه الانبیاء (ع)، و نور المعرفه ، و اصل الایمان ، و راحه الابدان ، و کراهیه الشیطان ، و سلاح علی الاعداء، و اجابه للدعاء، و قبول للاعمال ، و برکه فی الرزق ، و شفیع بین صاحبها و ملک الموت ، و سراج فی قبره ، و فراش من تحت جنبیه ، و جواب منکر و نکیر، و مونس و زائر فی قبره ؛ فاذا کان یوم القیامه کانت الصلاه ظلا علیه ، و تاجا علی راسه ، و لباسا علی بدنه ، و نورا یسعی بین یدیه ، و سترآ بینه و بین النار، و حجه للمومن بین یدی الله تعالی ، و ثقلا فی الموازین ، و جوازا علی الصراط، و مفتاحا للجنه ، لان الصلاه تکبیر و تحمید، و تسبیح و تمجید، و تقدیس و تعظیم و قراءه و دعاء؛ و ان اصل الاعمال کلها، الصلاه لوقتها

- نماز شب باعث خوشنودی پروردگار است و دوستی با فرشتگان و پیروی از سنت پیامبر (علیه السلام)؛ نماز شب پرتو معرفت خداست (که در دل می تابد)، و ریشه ایمان است ، و مایه آسایش ابدان (۵۴) ، و سبب ناراحتی شیطان ، و سلاحی (روحی و روانی) در برابر دشمنان ، و سبب پذیرش دعاست (و انعکاس روحانیت آن در نفس)، و باعث قبولی اعمال دیگر است (و صعود آنها)؛ روزی را برکت می دهد، و میان انسان و فرشته مرگ میانجیگری می کند(تا روح او را به آسانی بگیرد)، و چراغی است برای تاریکی قبر، و فرشی است برای خاک گور، و پاسخی است به فرشتگان سوال ، و همدمی است که در تنهایی قبر به دیدار انسان می آید؛ و چون روز رستاخیز شود نماز شب سایبانی خواهد بود برای انسان ، و تاجی بر سر او و لباسی بر اندام او؛ و خود نوری خواهد شد که (در تاریکهای قیامت) راه انسان را روشن کند، و حایلی خواهد بود میان انسان و آتش دوزخ ؛ و حجت انسان معتقد است در نزد خدای متعال (و دلیلی است بر ایمان و اطاعت و خدا دوستی او)؛ نماز شب ترازوی اعمال را پر و سنگین می کند، و جوازی است برای عبور از پل صراط، و کلید در بهشت است (که در دست هر کس باشد با آن وارد بهشت می شود)؛ چون نماز- در واقع - بزرگداشت و ستایش خداوند است ، و یاد کردن پاکی و بزرگواری و قداست و عظمت او، و در آن قرآن می خوانند و دعا می کنند (پس همه آن نورانیت است و راهی به قرب خدا و جاودانگی ، و گسستن از غیر خدا، یعنی پوچها و زائل ها)؛ و همانا اصل و شالوده همه اعمال انسان نماز به وقت خواندن است).

در این حدیث بسیار گرانبها (که از اسرار حقایق مرسله و حکمت محمدیه است)، ۲۵ نتیجه بزرگ و بسیار مهم برای نماز شب شمرده شده است ، که انسان به یک یک آنها نیازمند است ، و هر یک از آنها بهره اش گردد فایز است و برنده ، و از همه بالاتر قرب به درگاه خدا؛ پس نماز شب را - به قصد قربت و خالص

- بخوانند و این نتایج را در نیت نیاورند (که آنها خود به خود حاصل می شود)، بخوانند و روح مؤلف

((ارشاد القلوب) را با دعایی شاد کنند، و این نیازمند را با طلب آمرزشی یاد... (۵۵)

(۲۱)- مهدی ((عج) و ظهور آخرالزمان

درباره، عالمان و محدثان و مفسران اهل سنت و عالمان و محدثان و مفسران شیعه، از پیامبر اکرم صلی

الله علیه، احادیث بسیار نقل کرده اند. (۵۶) در اینجا به این نکته اشاره می کنیم که مسلمانان - چه شیعه

و چه سنی - باید به این موضوع نیز - مانند عاشورا - اهمیت بسیار بدهند. باید بدانند که سرانجام، دین

توحید و عدل بر جهان حاکم می شود، و عدالت در همه جای عالم به بهترین وجه اجرا می گردد. باید

خود را همواره برای چنین وضعیتی آماده سازند، و بعنوان ((خلقی که در انتظار ظهور مصلح بسر می برد،

خود صالح باشند). (۵۷) پیروان دین ((توحید) و ((عدل))، باید متوجه خدا باشند به عبادت، و در خدمت

خلق خدا به عدالت. و انتظار را، با اصول و مفاهیم مثبت و سازنده آن، درک کنند. (۵۸)

(۲۲)- عاشورا...

پیامبر اکرم (ص) درباره عاشورا - قبل از وقوع حادثه - سخن گفته است، و تاثیر حیاتی آن را در

سرنوشت اسلام یادآور شده است. در این باره نیز عالمان سنی و شیعه احادیث متعدد نقل کرده اند، و

همچنین درباره موقعیت حضرت امام حسین (علیه السلام). (۵۹)

یکی از این احادیث، حدیث معروف ((حسین منی و انا من حسین) است، یعنی ((حسین از من است و

من از حسینم). و این معنی بسیار عظیم است و بسیار مهم، (۶۰) و اشاره دارد به حقیقت استثنایی

((عاشورا) در تاریخ اسلام.

توصیه

اکنون که مضمون شماره ای از احادیث نقل شد و به آنها اشاره گشت ، خوب است نکته ای مهم را یادآوری کنیم : مشکل اصلی انسان در این جهان طبیعت ، مشکل ظلمت است (که از ظلم سرچشمه می گیرد: ظلم به خود و ظلم به غیر). انسانها - اغلب - در ظلمات طبیعت و افکار و عقاید نادرست و عادت و غرایز و آداب و عرفهای نامستند به تعالیم الهی غرقند. اگر عمر انسان همینگونه سپری گردد و از جهان در گذرد، تا جاودان در همین ظلمت هراسناک - با هر حجم از نظر اعمالی که در این جهان در غفلت و ظلمت انجام داده است - باقی خواهد ماند، و نوری و نجاتی و روشنایی و آرامشی نخواهد یافت . و این خود دوزخی است بزرگ و سهمگین بجز دوزخ های دیگر...

و تنها چیزی که انسان را نجات می دهد و راه رسیدن به سعادت و روشنایی جاودانی را به او می نمایاند، ((کلام نور) است ، یعنی کلام وحی ، یعنی پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهرين (علیه السلام). این سخنان است که باید در دسترس مردم قرار بگیرد؛ انسانها همه از راه درک محتوای آنها به شناخت صحیح دست یابند، و خود و جامعه خود را و زندگی خود را بر همان شالوده نورانی بسازند. و تفکر ضروری برای جامعه همین تفکر است ، تفکر خالص قرآنی . از این رو لازم است این سخنان به مردم آموخته گردد تا گامی باشد درست و استوار، در راه اصلاح عقاید، و تصحیح شناختها، و تهذیب نفوس ، و تطهیر جامعه ، و احیای اخلاق دینی و تفکر قرآنی در مردم ، همه طبقات مردم .

اکنون اگر امامان جماعت ، در هر روز که به مسجد حاضر می شوند، یک حدیث - فقط یک حدیث - برای مردم حاضر در مسجد بخوانند، سالی ۳۶۵ حدیث می شود، باید حدیث را ابتدا انتخاب کرد (یعنی آنچه برای مردم لازم تر و مفیدتر و سازنده تر است و مناسب است که برای عموم نقل شود و در خور فهم عموم است)، و سپس متن آن و ضبط آن و مواد و محتوای آن را به خوبی در نزد خود درست کنند، و اگر نیاز به سوال از عالمتران دارد سوال کنند (و در نقل و انتخاب به ماخذ معتبر رجوع داشته باشند)، آنگاه آن

حدیث را در یکی از نوبتهای نماز جماعت (صبح ، ظهر، شب) بخوانند، و به خصوص از کسانی که سواد دارند بخواهند تا دفترچه ای تهیه کنند و احادیث را - با دقت - بنویسند، و گاه گاه آنها را دوباره مرور کنند و مورد فکر و تأمل قرار دهند، و به فرزندان و به خانواده و نزدیکان و دوستان خود نیز بیاموزند. با این اقدام ساده و کم زحمت ، در مدتی اندک ، یگ فرهنگ الهی متعالی ، و مصونیت بخش ، و انسان ساز، و اخلاق آفرین ، و ارزش آموز، و جامعه پیرا، در نزد هر کس گرد می آید، و اندیشه و زندگی او و نزدیکانش را - در همه شئون و ارتباطات انسانی و اجتماعی - شکلی سالم و مهذب می بخشد.

مثلا اگر کسی چند حدیث درباره نکوهش و عذاب غیبت ، یا خیانت ، یا ظلم به دیگران ، یا گرانفروشی ، یا احتکار یا نظر به نامحرم ، یا رعایت نکردن حق دیگران ، یا بیرحمی به بزرگتران (پدر، مادر و معلمان و...) بدانند، و گاه مرور کرده در آنها تأمل کند، یا اندک اندک ، اگر اهل این کردارها بوده است ، آنها را ترک نمی کند؟ اگر امامان جماعت در همه مساجد چنین کنند، بنگرید که تا چه اندازه به جامعه و فضیلت و سلاح روح مردم ، و سالمسازی روابط اجتماعی و ارتباطات انسانی و اقتصادی در داد و ستد خدمت کرده اند، بجز اجرهای اخروی که برای همه خواهد بود!! گوینده و نویسنده و شنونده و عمل کننده .

همینگونه مدرسان ، استادان مربوط، دبیران مربوط و مطلع ... می توانند هفته ای یک حدیث - بشرحی که اشاره شد- به شاگردان و دانشجویان و دانش آموزان بیاموزند. وظیفه واعظان و منبریان فاضل که در این باره روشن است . دانشجویان نیز نباید در این راه کوتاهی کنند، و نباید از این منبع دریاسان شناخت و تربیت خود را محروم دارند.

به طلاب جوان نیز یادآوری می کنیم که روزی ، و اگر نشد هفته ای ، یک حدیث - از مدارک معتبر - برای خود جدانویسی کنند، یعنی در دفتری جدا بنویسند، و تحت نظم و ترتیبی از نظر محتوی قرار دهند. نخست متن حدیث را بدرستی ضبط کنند، جهات صرفی و نحوی و اعرابی آن را و تلفظ کلمات را (و

جهات بلاغی را که بسیار اهمیت دارد، یعنی معانی دقیق و ظریف را- که در معنی و مراد تأثیری بنیادین دارد-) بخوبی فراگیرند، و به هنگام نقل از مدرک دقت بسیار مبذول دارند، و سپس بکوشند تا محتوی آن را فرا گیرند. با این کار کم زحمت، می توانند در ظرف ۱۰ سال دوره سطح - تقریباً - دست کم حافظ ۵۰۰ حدیث شوند، و در ۱۰ سال خارج نیز همینطور، که جمعا ۱۰۰۰ حدیث می شود و در ابواب مختلف معانی و معارف و حقایق و توحید و معاد و عدل و آداب و سلوک و تربیت روحی و خودسازی اجتماعی ... و اگر کسی هزار حدیث را به خوبی بداند و در آنها تعقل و تفقه کرده باشد، تا چه اندازه می تواند در کار ساختن خود و ساختن کیان مربوط به خود از خانواده و دوست و خویش و دیگر مردم موفق باشد. البته باید چنانکه خود ائمه طاهرین (ع) است با مطالب فکری متفکران و تصورات احصاب ریاضات بشری مخلوط نگردد، تا ((کلام نور))، به نورانیت خالص خود باقی بماند، و با ((تعقل) خالص ادراک گردد، ((تعقل خالص قرآنی...)).

- ۳ -

=====

و با تامل در حقایق معارف حدیثی، که تقریر دیگری از حقایق قرآنی است، و دریچه ای است برای اتصال به علوم ((راسخان در علم))، و متصلان حقیقی به ((قطب القرآن))، خواهند دانست که ((علم صحیح) کجاست؟ و معرفت راستین چیست؟ و مفاهیم و اصطلاحات سرگرم کننده کدام است و تعقل خالص کدام؟ و بهره وری ژرف و سرشار از نور خداداد عقل چگونه است؟ عقل حقیقت والایی است که فقط معصوم (ع) می تواند آن را - چنانکه سزاوار این نور الهی است - به کار اندازد و به حد نصاب آن برساند، و انسان را یاری کند تا از آخرین مرحله ظرفیت عقل بهره گیرد، که تازه این خود یک آغاز است ... کجا

غیر معصوم را چنین توانی است ؟ و شگفتا که پنداشته شود که ((تعقل) در فلسفه یونانی است و در

حکمت قرآنی نیست ؟ ...

۴- شهادت ، نفی است و اثبات (نه و آری)

حکمت حدیث مذکور (حسین منی ...)، نیز بسیار روشن است ، زیرا که شهادت امام حسین ع ، با آن

چگونگی ، دو معنی داشت :

۱- نفی آنچه به نام اسلام مطرح بود.

۲- اثبات آنچه از اسلام فراموش گشته و انکار شده بود. (۶۱)

و این هر دو با هم ، یعنی احیای اسلام . در حکومت کسی چون یزید بن معاویه اسلام محو گشته بود، و

ضد اسلام به نام اسلام مطرح بود. دین توحید و عدل به نظامی طاغوتی و اشرافی منش (مانند دوران ابو

سوفیان و بنی امیه در عهد جاهلیت)، بدل گشته بود، بجای توحید و عدل انکار وحی بود و نشر ظلم

... (۶۲) و این بود که عاشورا دنباله ((جنگ بدر) بود، یعنی جهاد با جاهلیت از تو زنده گشته ، جاهلیت

سلطنت اموی به خلافت اسلامی .

و از اینجاست که در زیارت سردار رشید عاشورا و پرچمدار سپاه قرآن ، یعنی حضرت ابولفضل العباس (ع

) آمده است :

اشهد الله : انک مضیت علی ما مضی به البدریون

- من خدا را گواه می گیرم که تو - ای شهید بزرگوار - همان راهی را رفتی که شهیدان جنگ ((بدر) (در

رکاب پیامبر خدا) رفتند.

آری ، جنایات بنی امیه و پس از آنان بنی عباس در تاریخ اسلام معروف است . اگر تاریخ بر همان منوال می

گذشت و عاشورایی پدید نمی آمد، و سپس مجاهدات و جانفشانیهایی که دیگر امامان و فرزندانشان

(سادات حسنی و سادات حسینی) کردند نمی بود، امروز چه بسا اسمی از اسلام و قرآن و نماز و قبله و حج و جهاد نبود. پس عاشورا به گردن همه مسلمانان - چه سنی و چه شیعه- حقی بزرگ دارد، حقی به عظمت بقای اسلام و قرآن، و برقراری قبله و نماز، و ادامه حج و جهاد...

این است که این یک تکلیف سترگ و ژرف اسلامی که مسلمانان بدانند که خاندان پیامبر(ص) آنهمه مصائب سنگین را که در طول زمانی دو قرن و نیم، و سپس فرزندانشان. در طول قرن‌ها و سده‌ها تحمل کرده برای چه بود. آنهمه مصائب که تحمل کردند، و خود و فرزندان و خاندان و حتی کودکان شیر خوار خود را در راه اسلام دادند، و در یک دوره طولانی ۲۵۰ ساله، نسل اندر نسلشان در مبارزه و شهادت و رنج و اسارت و زندان و شکنجه و تبعید و محرومیت به سر بردند، و پس از واقعه بزرگ کربلا، واقعه شهادت علی بن محمد (فرزند امام محمد باقر (ع) و یارانش در ((مشهد اردهال))، و شهادت زید بن علی بن الحسین (ع) و یارانش در ((کوفه))، و شهادت حسین بن علی حسنی و یارانش در ((فخ)) (نزدیک مکه) و سپس واقعه‌ها و شهادت‌های دیگر، و زندان‌ها و شکنجه‌های دیگر که پیش آمد... اینها همه برای این بود که دین خدا باقی بماند و مشعل جاوید هدایت فرو نیفتد، و به دست آیندگان برسد، و انسانها در هر عصر و نسل بتوانند از فروغ هدایت بهره گیرند، و کتاب خدا را در دسترس داشته باشند، و به آیین محمدی بگردند، و ارزشهای الهی و معیارهای سعادت و نجات را بشناسند. و هم اکنون همین اندازه از میراث دین که به ما و نسلها رسیده است از برکت مجاهدات و مبارزات خاندان پیامبر اکرم (ص) است و مصیبت‌های بزرگی که دیدند و رنجهای توانفرسایی که پذیرا شدند. و اگر جز این بود امروز دین نبود؛ از امثال یزیدبن معاویه و متوکل عباسی دینی بر جای نمی ماند.

بدین گونه یاد آن مصیبتها و مجاهدت‌ها از نظر حق شناسی ضروری، و از نظر ساختن انسان متعهد و

جامعه با رسالت وظیفه است.

به خوبی روشن است که مقصود اصلی، حفظ دین خدا، و بیداری مردم، و مبارزه با ظلم و ستم و استواری معالم قرآن است. (۶۳) و زنده کردن آن مصیبت‌ها و تجسم بخشیدن به آن حماسه، همواره باید در همین جهت قرار داشته باشد، یعنی در جهت هوشیاری مردم و بیداری افکار، نه در جهت تخدیر اذهان و تسلیم نفوس در برابر طاغوظان و طاغوتیان سیاسی و اقتصادی.

۵- رسالت اصلی مجالس حسینی

بنابر آنچه یاد شد، و چنانکه اشاره کردیم، باید محافل و مجالسی که به نام آن بزرگواران، و یاد فداکاریهای آنان، و ذکر مصائب ایشان بر پا می‌شد، از شرح این مقاصد اصلی و هدف‌های عالی تهی نباشد، و هیچگاه در جهت ضد آن مقاصد و هدف‌ها حرکت نکنند؛ و گرنه ادامه راه و دنباله رسالت اولیای خدا محسوب نخواهد گشت، و هدف‌های الهی آنان را زنده نگاه نخواهند داشت، و از آن ارج و ارزشی که باید نزد اولیای خدا داشته باشد بی‌نصیب خواهد بود؛ و در نتیجه، اجر خدایی را نیز از دست خواهد داد. چون اجر و پاداش خدا تابع رضای اولیای خداست. و رضای اولیای خدا تابع حرکت در جهت هدف‌های الهی و سازنده و تربیتی دین خدا با اجرای عدل و قسط و تداوم بخشی به راه آنان است. این مسائل بسیار مهم باید همواره دانسته باشد، و همواره مورد نظر قرار گیرد.

هنگامی که می‌بینیم حضرت امام حسین (ع) می‌فرماید: ((ما قیام کردیم تا به داد مظلومان برسیم))، (۶۴) بخوبی روشن می‌شود که جامعه حسینی و امت عاشورایی نیز باید در جهت دفاع از مظلومان و ستمدیدگان حرکت کند (چه ستمدیدگان سیاسی و چه ستمدیدگان اقتصادی)، و مجالس حسینی باید القاکننده این فکر و جهت‌دهنده این اقدام باشد. و روشن است که برای این منظور باید جامعه را همواره از ظلم و انواع آن - بویژه ظلم اقتصادی و معیشتی که آثاری ویرانگر دارد - آگاه ساخت، و آثار ویرانگر هر یک را روشن کرد، و همه را به مبارزه با همه انواع آن فرا خواند. و نیز نباید از شناساندن ظالمان و

ستمگران - بویژه ستمگران اقتصادی و معیشتی - غفلت ورزید، که تا آنان شناخته نشوند، چه بسا به جای اینکه با آنان مبارزه شود و طرد گردند، مورد احترام نیز قرار گیرند، و با کیفیاتی و هزینه گذاریهایی در همه جا نفوذ کنند، و به مقاصد پست دنیایی خویش دست یابند، و به بیشتر از آنچه دارند برسند، و نواله ای هم به این و آن برای اسکات و ارضا بدهند و خود را به خیلی جاها نزدیک کنند، و مرتجعان را بفریبند، و بسته ذهنان را خام سازند، و بیخبران از دردها و مشکلات انسانهای دردمند و انقلابی و آگاه و انسان دوست و مکتب دان و علی مرام و عاشورا شناس و عدل باور و قسط گرا و تعهد شعار است بخندند... همچنین نیز به خون شهیدان ... و به روزگار دردناک جانبازان و معلولان ... آری، گردش روزگار عجیب است (و ما عشت اراک الدهر عجبا).

عاشورا و انسان نو

۱- عاشورا و بقای اسلام

امام حسین (ع) بر همه انسانهای پس از خود تا آخر تاریخ و بر همه بشریت و تمدن های پس از خود حق دارد، و همه - هر کدام به گونه ای - مرهون و مدیون اویند؛ زیرا اگر امام حسین (ع) نبود عاشورا نبود، و اگر عاشورا نبود اسلام نمی ماند، و اگر اسلام نمانده بود تمدن اسلامی پدید نمی آید تا مایه اصلی تمدن ها و پیشرفتهای بعدی و ظهور رنسانس در غرب بشود؛ و در آن صورت این تمدن کنونی وجود نداشت . آیا با وجود حکومت هایی سفاک و بی اعتقاد و تابع جاهلیت، که اصل وحی الهی و نبوت محمدی را منکر بودند، مانند حکومت یزید و ولید بن یزید عبدالملک ... اسلام بر جای می ماند، و به سده چهارم و پنجم می رسد، و آن تمدن شکوفا و سترگ پدید می آید، و آن علم و فرهنگ و ادبیات و اخلاق و حقوق و طب و شیمی و صنعت و فزیک و ریاضیات و تکنیک ... سامان می یافت تا به تدریج به دست غریبان افتد

و تمدن کنونی آنان را پایه ریزی کند، و آنان را به آستانه ((رنسانس)) برساند، و از ظلمات و جهل و عقب

ماندگی قرون وسطی رهایی بخشد؟ و اینها همه در تاریخ مسلم است. (۶۵)

در اینجا برای جوانان و کسانی که به متون تواریخ مراجعه ای ندارند، و کم کم از شناختن واقعیات آن روزگار (و احوال و اوضاع دوران سلطنت اموی و اهداف امویان) دور شده اند، خوب است خلاصه ای آورده شود. فرزندان امیه که خلافت اسلامی را تصاحب کردند، و با تفکر و عقیده وصایت و امامت (و اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خود جانشین و وصی داشته است و آن وصی را به عنوان پیشوای مسلمانان، پیش از خود، به امر خداوند متعال معرفی کرده است، تا جامعه اسلامی را بر اساس ملاکهای قرآنی بسازد، و خود عالم به قرآن و عامل به قرآن باشد)، بشدت مبارزه می کردند، در این راه خونها ریختند و جنایتها کردند، که یکی از آنها واقعه کربلاست. هدف اصلیشان محو اسلام و از میان بردن قرآن و حذف کامل دین خدا و نام محمد(ص) بود از صحنه زندگی، و بازگرداند مردم به دوران جاهلیت. در این باره به اندازه یک کتاب چند جلدی مدرک و سند در تواریخ و مدارک اسلامی وجود دارد که نمی توان اکنون آنها را مطرح ساخت. در اینجا به چندین اشاره و مطلب کوتاه بسنده می کنیم و همانا واقعیات را تا حدودی می نمایاند:

رئیس بنی امیه ابوسفیان بود. معروف است که وی روزی خطاب به افراد قبیله خود چنین گفت: یا بنی امیه

! تلقفوها تلقف الکره. (۶۶)

- ای فرزندان امیه! با خلافت اسلامی مانند توپ، بازی کنید و آن را (در میان خود نگاه دارید) به

یکدیگر پاس دهید.

این جمله ابوسفیان در تاریخ معروف است. و می بینید که اصلاً، سخت از دین و خدا و معاد و عقیده و تعهد و عدالت و حق و انسانیت در کار نیست، بلکه سخن از فرصت طلبی است که حال که دسترسی به

خلافت اسلامی (و نشستن در جای آورنده وحی) پیدا کرده اید و بر مسلمانان و سرزمینهای اسلام استیلا یافته اید، آنرا همواره بر میان خود بچرخانید و نگذارید از دست شما خارج گردد.

ابوسفیان در اواخر عمر نابینا شده بود. ابن عباس میگوید:

به خدا سوگند ابوسفیان یک منافق بود و بظاهر اظهار مسلمانی می کرد. روزی در محفلی بودیم که ابو سفیان - در روزگار نابینایی - در آنجا بود. علی (ع) نیز حاضر بود. در آن هنگام موذن شروع کرد به اذان گفتن، تا رسید به جمله اشهد ان محمد ان رسول الله، ابوسفیا گفت: در مجلس کس غیر ی هست؟ یکی از حاضران گفت: نه! ابوسفیان گفت: ببینید، این هاشمی (یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله) اسم خود را در کجا قرار داد و چگونه بالا برد. علی (ع) فرمود: خدا چشمان تو را در مصیبت بگریاند، خداوند اسم او را بالا برد، چنانکه خود فرموده است: و رفعناک ذکرک! ما نام و آوازه تو را بلند کردیم. ابوسفیان گفت: خدا چشمان کسی را در مصیبت بگریاند که به من گفت، در مجلس کس غیر نیست (۶۷).

از این نقلهای تاریخی و مستند درباره ابوسفیان بسیار است. (۶۸) اصل کیفیت مسلمان شدنش نیز دلیل بر عدم اعتقاد اوست که باز معروف است. و اما فرزندش معاویه، کسی است که با امیر المومنین (ع) - که پس از عثمان حتی به قول اهل سنت نیز خلیفه بود و اطاعتش واجب بود - آنگونه جنگید، و پس از شهادت آن امام به دست ابن ملجم مرادی اظهار شادمانی کرد، و چه بسیار از بزرگان شیعه را (که همه از بزرگان اسلام و عابدان و پرهیزگاران بودند مانند ((حجر بن عدی)) به شهادت رسانید... (۶۹) و نور چشم پیامبر صلی الله علیه و آله، و حجت خدا، و پشتوانه عظیم ارزشهای اسلامی، امام حسن مجتبی را با سم شهید کرد؛ و سر انجام مثل یزید کسی را بر مسلمانان - به نام خلیفه و جانشین پیامبر خدا - مسلط ساخت. و

همین اقدام بس است برای روشن ساختن ماهیت او و اهداف او، بعنوان یکی از چند چهره شاخص بنی امیه

و آیا کافی نیست برای ویران کردن بنیاد اسلام که کسی مانند یزید خلیفه شود؟ آیا معاویه فرزند خود را

نمی شناخت (۷۰)؟ آیا با وجود اشخاص بزرگ و متعهدی در میان امت، که پاره ای خود از اصحاب

پیامبر(ص) بودند و پیامبر اکرم را درک کرده بودند صرفنظر از حضرت امام حسین (ع) - درست بود که

معاویه آنهمه جنایت مرتکب شوند (از جمله شهید کردن امام حسن مجتبی ع، و کشتن حجر بن عدی، و

کشتن بسیاری دیگر از بزرگان صحابه و شیعه)، تا برای مثل یزید کسی از مسلمانان بیعت بگیرد؟ و آیا

چرا ((اصل شوری) را زیر پا گذاشت؟ آیا در واقع او به چه چیز معتقد بود و به چه چیز متعهد؟

مورخان معتبر نقل کرده اند که حسن بصری می گفته است :

معاویه چهار کار دارد، که تنها یکی از آنها بس است که او را به هلاکت ابدی برساند:

۱- مسلط شدن امت اسلام با فرصت طلبی، به کمک اشخاصی سبکسر و بی شخصیت و اختصاص دادن

حکومت به خود، بدون مشورت و نظر خواهی از مردم، با اینکه هنوز، جمعی از اصحاب پیامبر(ص) و

صاحبان فضیلت در مردم بودند؛

۲- به خلافت رساندن فرزندش یزید، آن میگسار باده پرست فاجر فاسد (تعبیرهای حسن بصری)؛

۳- زیاد بن ابیه (زنزاده) را فرزند خویش قرار دادن، بر خلاف سخن پیامبر (ص) که فرموده بود:

((فرزند از آن زناشویی شرعی است، و جزای نابکار سنگ است)).

۴- کشتن حجر بن عدی؛ وای بر معاویه از کشتن حجر و یاران حجر (این جمله را دو بار گفته است

(۷۱)).

اما یزید بن معاویه ، تاملی کوتاه در گفته ها و اعمال او - و گفته های بزرگان تاریخ اسلام درباره او - کافی است که مقاصد او را روشن کند. او درسرخان و اشعار چندی که از وی نقل شده است ، دین و وحی و قرآن را انکار کرده است . و اما در عمل ، چه از این بالاتر که پسر پیامبر(ص) را شهید کند، و سر بریده او را در طشت طلا گذارد، و بر لبان او چوب بزند، و خاندان پیامبر (ص) را آنگونه اسیر کند و در شهرها و بیابانها بگرداند. آیا چنین کسی به این پیامبر این دین و این قرآن اعتقاد دارد؟ و حافظ دین و قرآن خواهد بود؟

و یزید همان کس است که جمعی از لشکر او، به دستور او، مردم مدینه را قتل عام کردند، و سپس به غارت شهر پرداختند، و اموال و زنان اهل مدینه را تا سه روز بر خود مباح ساختند، و لشکر فاسد یزید - که مانند خود او بودند - به اعمال منافی عفت دست یازیدند، و دست تعدی بر اموال و اعراض مسلمانان گشودند، و فساد و بیشرمی را به نهایت رساندند تا جایی که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله... (۷۲) همچنین این لشکر سپس به مکه رفتند، و به هنگام درگیری با عبدالله بن زبیر خانه خدا را نیز به منجنیق (توپ جنگی قدیم) بستند و آنرا ویران ساختند.

بسیاری از بزرگان مسلمین به معاویه تذکر دادند (و حتی سخنانی تند به او گفتند)، تا یزید را بر اسلام و مسلمانان مسلط نسازد، از جمله احنف بن قیس (۷۳) ، که در ضمن سخنانی خطاب به معاویه گفت : ... تو از همه بهتر یزید را می شناسی ، که شب و روز به چه چیز سرگرم است ، و در پنهان و آشکارا چه می کند، و چه عنصری است و چکاره است ... اگر یزید را بر حسن (ع) و حسین (ع) مقدم بداری - و تو خوب می دانی این دو بزرگوار از چه عظمتی برخوردارند - در نزد خدا هیچ عزری ندارند... (۷۴) و هنگامی که اهل مدینه منوره - مرکز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اسلام در آنروزگار، و شهر انصار و اصحاب - تتی چند از بزرگان خود (از جمله ، عبدالله غسیل الملائکه ، عبدالله بن ابی عمر و مخزومی ،

مذربن زبیر و... را برای شناسایی یزید به دمشق فرستاد، آنان پس از دیدن و آزمودن یزید، هنگامی که به مدینه بازگشتند گفتند:

ما از نزد کسی می آیم که دین ندارد، می می آشامد، سرگرم نوازندگی و عیاشی با دختران ترانه خوان است ، سگ بازی می کند، و همدم دزدان و اوباش است... (۷۵)

۲- اشهد ان محمدا رسول الله

اینها و ده ها سند معتبر از این است - که همه حاکی از واقعیات تاریخی است - روشن می سازد که قصد اصلی سلطنت دمشق ، و بیعت گرفتن برای یزید، ویرانسازی بنیان اسلام و محو قرآن کریم از صفحه روزگار بوده است ، تا یادی از اشهد ان لا اله الا الله ، و اشهد ان محمدا رسول الله ، بر جای نماند. و از اینجا معنا و واقعیت سخن بانوی بزرگوار، حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) بخوبی آشکار می شود که در ضمن سخنان خود در مجلس یزید فرمود: فوالله لا تمحود ذکرنا، و لا تمیت و حینا (۷۶) ای یزید! به خدا سوگند نمی توانی یاد آل محمد را از میان ببری و قرآن را بر اندازی . بانوی بزرگوار خود بخوبی در جریان امور بود و از نزدیک اوضاع را می دید، از این رو - با اطمینان و قاطعیت - یزید را در صدد از میان اسلام و قرآن و برگرداندن مردم به دوران جاهلیت معرفی فرمود، آنهم در حضور خود یزید، و در مجلس رسمی دربار دمشق ، با حضور رجال دمشق و دعوت شدگان رسمی ... و اگر جز این بود، و فضای سلطنت اموی شام این امر را تایید نمی کرد، و کردار یزید شاهدی بزرگ بر این هدف شوم نبود، یزید می توانست از همین سخن نقطه ضعفی بگیرد و با شدت هر چه بیشتر با این اظهارات مخالفت ورزد و آنها را رد کند، و گوینده سخن را محکوم سازد. اما سخن یاد شده بیان واقعیتی بود که فضای آن حکومت و کردار بنی امیه آن را - مثل - روز روشن ساخته بود.

اینگونه بود واقعیت این فرزندان ناپاک جاهلیت ، که بر اسلام و مسلمین چیرگی یافتند، و آنگونه عمل می کردند. نمونه ای دیگر ولید ابن یزید بن عبدالملک مروانی بود، که به هنگام خلافت خود، قرآن کریم را به تیر بست ، و خطاب به کتاب الهی گفت : ((هنگامی که نزد خدا رفتی بگو ولید مرا با تیر پاره پاره کرد)). (۷۷) این ملحد بی شرم خلیفه بود، و این ماهیت بنی امیه و سلطنت بنی امیه بود؛ و این بود رفتارشان با دو یادگار هدایت ، قرآن و عترت ، که پیامبر اکرم (ص) در میان امت باقی گذاشته بود، و آن همه درباره آن دو رمز هدایت سفارش کرده بود، و فرموده بود که دین داری و رستگاری در پیروی از قرآن و عترت است . آری ، این اسلام ستیزان حقیقی و جاهلیت دوستان واقعی همواره می کوشیدند تا اسمی از اسلام نباشد و ورقی از قرآن نماند و شاخصی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ، مورد رجوع کسی قرار نگیرد.

در اینجا توجه به یک گفتگوی کوتاه - ولیکن ژرف و آگاهی آفرین - بسیار مناسب است تا نشان دهد که هدف ((حزب اموی) (این جریان شرک و اشرافیت و تکاثر و سرمایه داری جاهلیت) چه بوده ، و

عاشورای حسینی چه کرد؟

هنگامی که امام سجاد (علیه السلام) ، پس از فاجعه کربلا، با خاندان امام حسین (ع) به مدینه باز گشتند،

و در آن اندوه بزرگ غرق بودند، روزی یکی از بنی امیه (ابراهیم بن طلحه بن عبید الله) ، از روی سرزنش

به آن حضرت گفت : ((من الغالب؟)) ، یعنی پدرت رفت به کربلا و جنگ کرد و کشته شد، اکنون چه

کسی غالب و پیروز گشت (پدر تو و یارانش کشته شدند، پس چه نتیجه ای گرفتید؟). امام سجاد (ع)

فرمود:

إذا دخل وقت الصلاة ، فاذن واقم ، تعرف الغالب (۷۸)

- هنگامی که وقت نماز رسید، اذان و اقامه بگو، خواهی فهمید چه کسی غالب و پیروز است .

این پاسخ به فرد سرشناسی از خاندان اموی ، بخوبی و روشنی می گوید که شما بنی امیه می خواستید اذان نماند، نماز نماند، و اشهد ان محمدا رسول الله برافتد؛ و حال دید که چنین نشد، و اذان ماند، و نماز ماند، و دین خدا ماند... و شما کمترین موفقیتی بدست نیاوردید؛ پس کربلا پیروز است نه دمشق ، و حسین (ع) پیروز است نه یزید، و اسلام پیروز است نه جاهلیت .

و این بخشی بود از کردار دین ستیزانه اینان در طول تاریخ سیاه هزار ماهه خویش .(۷۹) اکنون به خوبی روشن می شود که ((عاشورا) یعنی چه ، و امام حسین (ع) یعنی که ؟... در حدیث نبوی - چنانکه بیشتر گذشت - رسیده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

حسین منی و انا من حسین .

- حسین از من است و من از حسینم .

معنای جمله نخست روشن است ، حسین از من است یعنی فرزند و نواده من است . درباره معنای جمله دوم (من از حسینم) گفته اند یعنی بقای دین من و آیین من بوسیله حسین است ؛ و دین اسلام از حسین (ع) قوت می گیرد، و با شهادت او از نابودی مصون می گردد و باقی می ماند. و از اینجاست که گفته اند: دین اسلام ، ((محمدی الحدوث) و ((حسینی البقا) است ، که اگر شهادت عاشورا- با آن ابعاد ویژه - نبود، در اثر حکومت کسانی مانند یزید بن معاویه و ولید ابن یزید بن عبدالملک و... - بمرور زمان - اثری از قرآن و اسلام بر جای نمی ماند. حدیث مذکور، در مدارک شیعه و سنی آمده است .(۸۰)

درباره اهمیت عاشورا کتابها و مقاله های بسیاری نوشته شده است ، از جمله :

- ((نهضة الحسين -ع-)) ، کتابی عمیق و زیبا، از علامه مجاهد و مصلح ، سید هبه الدین شهرستانی

عراقی (م : ۱۳۸۶ ق)؛ و

- ((الكلام حول النهضة الحسينيه))، بحثی پر محتوی ، از علامه امینی (م : ۱۳۹۰ ق)، ((الغدیر) ج ۳، ص ۲۵۸ - ۲۶۴، نیز بحث ((اضرار خلافه مثل یزید)).

- ((چرا حسین - (ع) - قیام کرد؟))، از استاد محمد تقی شریعتی مزینانی (م : ۱۳۶۶ ش).

- ((چرا حسین قیام کرد؟))، از استاد محمد تقی شریعتی مزینانی (م : ۱۳۶۶ ش).

- ۳ عاشورا، اتحاد بزرگ اسلامی ، و سخنی از ((دارالتقریب) مصر

آری ، باید عاشورا را، رمز وحدت اسلامی و اتحاد مسلمانان پیرامون محور قرآن قرار داد، و اینگونه آن را شناخت ، و اینگونه از این سرمایه انسانی عظیم بهره برداری کرد. در اینجا مناسب است توجه کنیم به سخنان شیخ محمد محمد مدنی مصری رئیس هیات تحریریه مجله ((دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه))، چاپ قاهره .

دارالتقریب ، در مصر تشکیل یافت ، و در روزگار خود، رسالت ایجاد اتحاد میان مسلمانان جهان را بر عهده خویش می دانست و در این باره می کوشید، و مجله ای برپا به نام ((رساله الاسلام))، در سطح جهان منتشر می کرد، و جمعی از مصلحان و عالمان بزرگ و نویسندگان معروف و محققان و استادان و ادیبان سرشناس مذاهب اسلامی - از کشورهای مختلف - با آن همه همکاری داشتند. رئیس هیئت تحریریه مجله ، شیخ محمد محمد مدنی مصری ، یکی از شخصیت های برجسته جماعت تقریب است . وی در سر مقاله شماره چهارم ، از سال چهارم (محرم ۱۳۷۲ ق)، به یادکردی از ماه محرم می پردازد، و در آن مقاله چنین می گویند:

... ماه محرم ما را به یاد حادثه ای سترگ ، و فاجعه ای عظیم می اندازد، که اسلام در نخستین روزگار خویش بدان مبتلا گشت . این فاجعه (از بعد مصائب آن)، ضربه ای بر پیکر اسلام وارد آورد که مسلمانان تا امروز مانند مادران داغدار، برای آن می نالند، یعنی کشته شدن امام شهید، زاده زهرای بتول ، اباعبدالله -

علیه و علی جده و آله الصلاه و السلام - حسین ، نمونه کامل مجاهدان راه خداست . حسین نگریست که حق پایمال گشته و خرد شده است ، و باطل از همه سو بر آن احاطه کرده و راه عرض وجود را بر آن بسته است ؛ و دید که خود او - که شاخه درخت نبوت است ، و فرزند امام شیردلی که لحظه ای نترسید، و سر خود را از ذلت فرود نیاورد - اکنون مکلف است که این پرده های تار ستم را بدرد، و این سیاهیهای متراکم باطل را نابود سازد. گویی بانگی از اعمال قلبش بر سر او فریاد می زند:

ای فرزند پیامبر، تو مرد میدان این مبارزه ای ! تو که خداوند به برکت جدت پیامبر، ظلمات جاهلیت را بر طرف ساخت ، و حق را استوار گردانید، و باطل را بر انداخت ، تا نصر خدایی و فتح و پیروزی در رسید، و مردمان دسته - دسته به دین خدا در آمدند؛ همچنین پدرت شیر و شمشیر خدا، که تا مشرکان مغلوب نگشتند، و تا چشم منافقان و مفسدان کور نگردید، لحظه ای نیاورد. پس اکنون ای حسین قیام کن ، و پرچم مبارزه و جهاد را بر افراز ، چنانکه جدت و پدرت ، - از پیش - مبارزه و جهاد را برانداز، و زمین را از لوٹ وجود متجاوزان ستمگر فاجر تطهیر کن .

ای حسین ! حرمت خاندان پیامبر را در میان امت شکسته اند و آنان را به ذلت کشانده اند، و زنان و کودکان و یتیمان و بی سرپرستان پایمال شده اند، انسان که هیچ چاره ای برای آنان نمانده ، و را نجات و رهایی به روی آنان بسته شده است ؛ اکنون ، اگر پسر علی و فاطمه به داد مظلومان نرسد و برای نجات محرومان قیام نکند - چه کسی بیچارگان و بی پناهان و مظلومان را نجات خواهد داد؟

=====

آری ، گوئیا حسین ، از اعماق قلب خود بانگی می شنید که او را با این فریاد تکان دهنده فرا می خواند، و شبانه روز با اصرار به قیام و میداشت ، و به هنگام خواب و به گاه بیداری در همه وجودش طنین می افکند. و حسین دیگر چاره این ندید جز اینکه به این ندا پاسخ دهد، و به کمک دادخواهان و وحشت زده و مظلوم بشتابد، و به سخنان کسانی که او را از این جهاد الهی باز می داشتند یا می ترساندند، کمترین اعتنایی نکنند.

و با اینکه می دانستند که دشمنان او فاجرائی هستند خدانشناس ، که هیچ عهد و پیمانی را در مورد خاندان پیامبر (از سر بی اعتنایی و بی دینی) رعایت نمی کنند، و حرمت آنان را پاس نمی دارند، از آماده شدن برای جهاد در راه خدا باز نایستاد، چرا؟ چون او مرزبانی مجاهد بود که به امر خدا قیام می کرد؛ پس برای او مهم نبود که غلبه کند یا مغلوب شود، زیرا در هر دو صورت او (به تکلیف دینی خویش عمل کرده بود و) شرف قیام در راه خدا را بدست آورده بود. و آیا برای قیام کنندگان در راه خدا جز یکی از دو نیکوترین پاداشها خواهد بود: پیروزی یا شهادت (که آن نیز پیروزی است به شکلی دیگر).

و اگر حسین ، در راه خدا و حقیقت شهید شد، قاتلان وی برای همیشه به لعنت خدا و فرشتگان و مردمان دچار گشتند؛ و او در نزد خدا، به بالاترین درجات نایل آمد، به همراه پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان . و ما باید از یاد ماه محرم سرمشق بگیریم ، و از پیشینیان خود در دین ، برای خویشتن ، الگو و اسوه بسازیم . و این سخنان برای آنان که دارای دلی زنده اند (و خردی بیدار) و با همه وجودش گوش فرا می دهند، آموزنده و سازنده است .(۸۱)

اکنون بنگرید که این دانشمندان مصری - از برادران اهل سنت - که خود از مصلحان دینی و اعضای ((جماعت تقریب) است : همان سخن را می گوید که ما می گوئیم ، یعنی اینکه در آن عهد اسلام رو به نابودی بود، و ظلمات جاهلیت و ستم همه جا را گرفته بود، و حق و عدل راهی برای تحقق نداشتند، و امام

حسین (ع) خود را مکلف دید تا برای بازگرداند اسلام و تاراندن جاهلیت قیام کند، و قیام و جهاد او نیز مانند قیام و جهاد جدش پیامبر اکرم (ص) در برابر جاهلیت و مردم جاهلیت بود، و همچون مبارزات پدرش علی (علیه السلام)، در برابر دشمنان گوناگون اسلام؛ پس او تکرار وجود محمد(ص) و علی (ع) بود (چنانکه دشمنان تکرار وجود جاهلیت بودند)، و او مرزبان اسلام و نگهبان قرآن، بلکه تجدید کننده حیات اسلام و قرآن، و از میان برنده جاهلیتی بود که دوباره به دست فاسدان اموی شکل گرفته بود. پس به نظر این عالم مصری منادی تقریب نیز، اسلام، حسینی البقاء است، و وظیفه مسلمانان است که یاد محرم را زنده بدارند، و از جهاد عاشورا سر مشق گیرند، و آن را رمز دفاع از مرزهای مقدسات اسلامی و ارزشهای قرآنی قرار دهند، و عامل اتحاد اسلامی - در یک بسیج بزرگ جهانی - گردانند؛ و بخوبی دریابند و به خود یادآور شوند که خون عاشورا، مایه نجات اسلام، و بقای قرآن، و حفظ انسانیت، و حذف جاهلیت، و تداوم بشریت واجد ارزش گشت، و آفاق حیات بشری را، در بامداد (فجر)، و شامگاهان (شفق)، با رنگ حماسه و شرف، سرخفام ساخت، چنانکه ابوالعلائی معری (م: ۴۴۹ ق ۰) می گویند:

و علی الدهر من دماء الشهداء علی و نجله شاهدان فما فی اواخر اللیل فجران و فی اولیاته شفقان ثبتا فی قمیصه لیجی ءالحشر مستعدیا الی الرحمان (۸۲)

- بر صفحه روزگار، از خون دو شهید، علی و فرزندش، همواره دو گواه پایدار است :

- این دو گواه خونین، در پایان هر شب، به شکل فجر (سرخ سپیده دمان)، و در آغاز هر شب، به شکل شفق (سرخ شامگاهان)، نمودار می گردند.

- و همینگونه پایدارند تا روز رستاخیز که بیایند و در نزد خدای رحمان تظلم کنند و داوری خواهند.

و شیخ فرید الدین عطار نیشابوری (م: ۶۱۸ ق) می گویند:

امامی کافتاب خافقین است

امام ، از ماه تا ماهی ، حسین است

بسی خون کرده اند اهل ملامت

ولی این خون نخسبد تا قیامت

هر آن خونی که بر روی زمانه ست

برفت از چشم و این خون جاودانه ست

چون ذاتش آفتاب جاودان بود

زخون او شفق باقی از آن بود

چون آن خورشید دین شد ناپدیدار

در آن خون چرخ می گردد چو پرگار(۸۳)

۴- عاشورا و آفاق بشریت

بنابراین ، عاشورا، با شوری که بر پا کرد، و شعوری که گسترد، و خروشی که در انداخت ، و تحولی که آفرید، و آتشی که در ارواح افکند، و تحرکی که به جانها بخشید، و بیداری که در ملت اسلام ایجاد کرد، و حرکتی که به آبادیها و شهرهای اسلام داد، (و تاثیر عمیق و تکان دهنده ای که در غیر مسلمانان نیز گذاشت)، و انقلابهایی که پدید آورد، اسلام را بیمه کرد، و قرآن را برای بشریت نگاه داشت ، و تداوم تاریخ اسلام را تضمین نمود. و بدینسان قرآن محفوظ ماند، و اسلام تداوم یافت ، و در دامن خود، در سده سوم تا پنجم ، تمدنی عظیم پدید آورد. و همان تمدن بود که - چنانکه اشاراتی گذشت - بنابر اعتراف مورخان علم و تمدن ، و گواهی حقایق عینی تاریخ ، مایه اصلی تمدن های بعدی بشری گشت .

مطالعان می دانند و اعتراف می کنند که امروز بشریت هر چه دارد از راه تمدن اسلامی و دانش و فرهنگ مسلمین دارد، و اینهمه را مرهون تمدن اسلامی است . و تمدن اسلامی مرهون عاشورا است . زیرا -

چنانکه یاد شد - اگر عاشورا (با فوران عظمت ، و طنین حماسه ، . صلابت حضور، و ژرفای رسالت خویش)، جلو سیل بنیانکن جاهلیت اموی را نگرفته بود، و دسیسه های دربار بیزانس در همکاری با دربار دمشق را خنثی نکرده بود، اسلام در همان سده نخست و دهه های آغاز سده دوم (و در ظرف یکی دو قرن)، با آن عملکرد و دسیسه ها نابود می گشت ، و آثار سازنده قرآن کریم از میان برداشته می شد، و علم و فرهنگ و اخلاق و تحولی که اسلام آورده بود (و تأکیدی که بر طلب علم کرده بود)، از میان می رفت ، و قرآن به صورت چند نسخه قدیمی در آمده از دسترس خارج می گشت ، و جاهلیت عود می کرد، و چیز چندانی از اسلام و آثار تربیت اسلامی بر جای نمی ماند تا به سده سوم و چهارم و پنجم برسد، و آنهمه مسجدها و مدرسه ها و کتابخانه ها و دانشمندان پدید آیند، و آن تمدن شکوفای غنی ظهور کند، هزاران جلد کتاب در رشته های مختلف علوم گوناگون تالیف گردد، و سپس اینها همه بدست آیندگان افتد، و نخستین کتابی که پس از اختراع چاپ ، و در شهر رم (۸۴) به چاپ برسد کتاب ((قانون) در طب باشد، از یک طبیب و دانشمند بزرگ مسلمان ، حسین بن عبدالله بن سینا. پس درست است اگر بگوییم ، این تمدن کنونی - در وجوه مثبت خود - زاییده عاشورا است ، یا دست کم ، مدیون و مرهون عاشورا است ؛ اگر چه خود - متأسفانه - عاشورا را نمی شناسد (یعنی ، به آن شناسانده نشده است)؛ و از آفریننده حماسه عاشورا آگاهی ندارد (یعنی ، به آن آگاهی داده نشده است)، و گرامیداشتی درخور به پیشگاه او تقدیم نمی دارد.

پس همین انسان غربی که امروز اینگونه از مظاهر تمدن نو، و از وسایل صنعتی و طبی و علمی و فنی و رفاهی و دفاعی (که باید گفت : تهاجمی)، استفاده می کند، مرهون تاریخ اسلام و علم و تمدن اسلامی

است (۸۵) و تاریخ کنونی، تداوم خود را، و بر نگشتن کلی به اوضاع جهل و جاهلیت عربی و ارتجاع اموی را، مرهون قیام بیدارگر و آفتاب آفرین عاشورای حسینی و شهادت امام حسین (ع) و خاندان و یاران اوست. بنابراین، انسان تمدن جدید نیز باید به ((واقعه عاشورا)) اهمیت دهد و حق آن را پاس دارد. آری، هر انسانی باید در شب عاشورا احرام بندد، و در روز عاشورا به گرد این کعبه متلاطم سیار و این آفاق حیات سرشار طواف کند. این تکلیف انسانی و وجدانی و تاریخی و شعوری هر انسان است در روزگار، با صرف نظر از عقیده و دین و مکتب و مسلک و مرام و منطقه و سرزمین.

آن مساجد که بر پای گشت و در زیر سقفهای آنها علوم اسلامی تدریس و تکمیل شد، و کتاب های دانشمندان بزرگ (مانند قانون ابن سینا، نورشناسی ابن هیثم، و شرایع محقق حلی و...) نوشته شده، و سپس به دست غریبان افتاد (۸۶)، همه و همه، از آثار حرکت عاشورا است. اگر بشریت وجدان متعهدی، و شعور بیداری، و اطلاع درستی از تاریخ خود داشته باشد، باید عاشورا را بشناسد و در برابر آن تعظیم کند، و این روز را در همه کوه ارض روز ((بلوغ تعهد انسانی)) و ((ظهور حماسه آرمانی)) اعلام کند، و به پاس آن، سراسر گیتی در اقیانوس عاشورا فرو رود، و غسل بلوغ و تعهد و حماسه و حضور بجا آورد. در این سخن که می گوئیم (و همه مطلعان می گویند): ((غرب مدیون اسلام و تمدن اسلام است))، نمی خواهیم منکر استعداد و کوشش آن شویم. آنان بسیار کوشیدند و هوش و نبوغ بسیار بکار بردند، و چیزهایی در آنان دیده شد که باید در مسلمانان بروز می کرد، از قبیل توجه و تأمل در طبیعت و گرایش به علوم و تجربی (چنانکه قرآن کریم دستور داده بود، و نخست در جمعی از دانشمندان بزرگ مسلمان بروز کرد، مانند ابوریحان بیرونی و ابن هیثم بصری و...)، و سرگرم نشدن به مباحث ذهنی و فلسفی... و از قبیل رعایت دقیق نظم در کارها، و کوشایی و پشتکار داشتن... و کار گروهی کردن... و بسیار کار کردن و کم مصرف بودن مانند مردم ژاپن... باید توجه داشت که بسیاری از کشورهای شرقی، از جمله

ژاپن نیز - بواسطه و بیواسطه - از اسلام و تمدن اسلامی بهره مند شده اند و مدیون اسلام و مسلمانانند، اما سردمداران غربی، با همه آنچه از اسلام و مسلمانان گرفتند، و آنهمه کتاب در رشته های مختلف که از سرزمینهای اسلامی بردند و مورد استفاده قرار دادند، تا جایی که موزه های آنان نیز سرشار از آثار اسلامی و شرقی است، حق اسلام و مسلمانان را شناختند، و آن علوم و تجربیات علمی و فرهنگی و اجتماعی را در جهت مبارزه با خود اسلام و مسلمانان بکار گرفتند، و بوسیله اسلحه و قدرتی که اغلب مایه اصلی آنها را از کتابهای دانشمندان اسلامی بدست آورده اند، به استعمارگری مسلمانان و نسل کشی آنان پرداختند، سقفهای همان مساجد و مدارس را که مدیون آنها و علم و تمدن آنها هستند، با همان سلاح ویران کردند. (۸۷) وای بر این حق ناشناسان رسوا و متمدن نمایان

۵- عاشورا، یک ((ایست بزرگ))

از سر درد و دریغ می گویم، افسوس که شیعه بیشتر بر ((مصائب عاشورا) گریست، و کمتر در ((مسائل عاشورا) اندیشید. شیعه عاشورا را نگاه داشت لیکن درست نشناساند. آفرین بر او که نگاه داشت، و دریغ از او که نشناساند. و حتی فرزندان ائمه (ع) و جوانان مومن و غیور شیعه، چه بسیار - در طول تاریخ تا هم امروز - که پرتوی از عاشورا را در سرزمینها تکرار کردند، در روزهایی عظیم و خدایی، روزهایی که خون گرم جوانان عرصه ها را رنگین کرد، و تلالو آفتابها را لاله وار ساخت، و حضور لاله ها را جشن گرفت، و دلها داغدار گشت و سرها پر شور، و پیکرها زیر سنگ حادثه مجروح، و گونه ها با خون افشان دلها خونین سرخ، و فضای شهرها و روستاها خونفشان و بیدار، و جنازه های خونین بر سر دستها در حال پرواز، و زمان غرق در هیبت حادثه، و زمین در زیر گامها لرزان و مرعوب، و گورستانها آماده پذیرایی خورشید باوران، و مادران در انتظار نوزادانی تداوم سلاله های پاک، و پدران شادمان که پاره ای از پیکرشان در ماهیت تاریخ ادغام گشته، و قله ها خاضع در برابر چکادهای صبر و پایداری، و چشم ها

خیره به امواج توفنده شهرها و آبادیها، و تاریخ سرخوش از سر شاری ذات لحظه ، و حیات سر مست از بشکوهی مضمون ، و روزهای سرگرم شمارش نفسهای آفتاب ، و آزادگی نماز گزار در معبد توحید، و حماسه معتکف در ساحل ایمان ، و فرشتگان مجذوب والایهائی انسان ، و دلها - پاسداری شرف و ناموس و خاک را - پرستنده ایثار...

آری ، همه معیارهای الهی ، و معالم ربانی ، و تجلیهای قرآنی ، و ارزشهای انسانی ، و انفجارهای وجدانی در سایه ((قیام حسینی) پناه جست ، و همه ضد معیارها و ضد ارزشها و ضد وجدانها در دربار یزید و سپاه شام و کوفه ... و زند گیها دو گونه گشت : حسینی و یزیدی ، هر چه عدالت است حسینی است و هر چه دور از عدالت ، یزیدی . و رکن مهم عدالت ، عدالت معیشتی و اقتصادی است ، تا انسانها به تمایزهای قارونی مبتلا نگردند، و سقوط نکنند، توانگر از طغیان ، و محروم از حرمان ...

هر قطره ای از اقیانوس عاشورا، یک شعور ناب قوی ، و یک محتوی ژرف غنی ، و یک مکتب آموزنده انسانی ، و یک ترتیل خونبار آیات قرآنی ، و یک سجده مترنم نورانی ، و یک سیال حیات آفرین اخلاقی ، و یک حماسه پویا در صیورتهای بلند - آهنگ بشری است .

عاشورا، مشرق انوار ((توحید) و ((عدل) است ، و توحید و عدل خورشید و روشنگر ارواحند. جهان همواره به دو خورشید نیاز دارد: خورشید روشنگر اجسام ، و خورشید روشنگر ارواح ، خورشید تن و خورشید جان . اگر تنها فضای تن روشن باشد و فضای جان تیره و تاریک ... همین است که می نگرید... ظلم و ستم ، تفاوت و تبعیض ، فساد و فحشا، قتل و کشتار... و عاشورا وجدان بیدار بشریت است در اعماق غفلت قرنها و عصرها... عاشورا یک ((ایست بزرگ) است در برابر سیل بنیانکن جاهلیت . یزید از همه ظلم تاریخ حمایت کرد، و حسین (ع) از همه عدل تاریخ . یزید مظهر همه ضد ارزشها بود، و حسین (ع) مظهر همه ارزشها. و در یک کارزار عجیب ، پرچمدار بزرگ ارزشها با خون خود و فرزندان و برادران و

یاران خود، همه ضد ارزشها را محکوم کرد. امضای سرخ عاشورا بر طومار حیات قرآن ثبت گشت، و جاهلیت از نو جان گرفته را نابود ساخت، و نگذاشت سفارش ابوسفیان تحقق یابد و تداوم بنی امیه بقای شعارهای قرآنی را متزلزل گرداند. عاشورا آرمان پلید شیطانی بنی امیه را از تحقیق کارساز برای آنان بازداشت. عاشورا ((بعثت)) را زنده کرد. عاشورا، برای همیشه، محتوای ((غدیر)) را در معبر اعصاب بشریت بفریاد خواند.

و عاشور یک ((ایست بزرگ)) است،

- در برابر سیل بنیانکن جاهلیت در عصر تمدن ...

- در برابر سقوطها و انحطاطها، این الحادها و ضلالتها، این ستمها و بیدادها...

- در برابر این بشریت فرو رفته در تباهی، و این روزگار سراسر سیاهی ...

- در برابر این مادیات منحط اخلاقی و این غفلت عمیق عاطفی ...

- در برابر انسانهای سرگردان و بشریت حیران ...

- در برابر زندگیهای بی محتوی و حماسه های فراموش گشته ...

- در برابر پذیرش ذلت و بردگی و وداع با عزت و آزادی ...

بالاترین و والاترین همه مظهرها و جلوه گاه ها که ارزشهای متعالی، در آنها ظهور و تجلی کرده اند و

تجلی خواهند کرد، و انسان را به شناخت آن ارزشها و متعهد بودن نسبت به آنها فرا خوانده اند و فرا خواهند

خواند، این چهار تجلیگاه سترگند در همه اعصار تاریخ انسان، یعنی:

- ((بعثت))،

- ((غدیر))،

- ((عاشورا))،

- ((مهدی))...

حاصل بعثت، قرآن کریم است؛ و حاصل غدیر، نهج البلاغه؛ و حاصل عاشورا تداوم حیات قرآن و نهج البلاغه، و صحیفه سجادیه، و تعالیم امام باقر (ع) و امام صادق (علیه السلام)، و معارف قرآنی خالص حضرت امام رضا (علیه السلام)... و دیگر آثار ائمه طاهرین (علیه السلام)؛ و حاصل ظهور مهدی عج، گسترش عدالت است و در همه جهان، عدالت آفاقی و انفسی.

و عاشورا، نقطه اتصال ((بعثت)) و ((غدیر)) است به ((ظهور مهدی -ع-))، و امام حسین (علیه السلام)، و تجسم سترگ آدم (ع) است تا خاتم صلی الله علیه و آله، در تثبیت ارزشهای الهی، و تقوم انسانیت انسان، و الهی شدن زمین، و اوست تکرار کننده نزول قرآن - در صیانتی بزرگ - و اوست مفسر ((خطب فاطمیه))، و فریادگر ((نهج البلاغه))، و معلم حماسه و آزادی، و مبشر ظهور مطلق، و اسوه بزرگ زندگی و آزادی...

عاشورا و عدالت

۱- طرح موضوع عدالت در خطبه عاشورا

هنگامی که می‌نگریم در ((خطبه عاشورا))، سخن از عدل می‌رود و از اینکه عدالت از میان رفته است... (۸۸) می‌فهمیم که ما نیز باید با دفاع از ((عدالت)) فلسفه عاشورا را زنده نگاه بداریم، و با قیام برای اجرای عدالت از عاشورا دم بزنیم و خود را وارث عاشورا بدانیم.

هنگامی که می‌بینیم ((حبیب بن مظاهر اسدی)) و ((سلیمان بن صرد خزاعی))، در نامه خود امام حسین (ع) از آن امام بزرگ می‌خواهند تا بیاید و با ظلمهای اقتصادی نیز مبارزه کند. برای غلبه سرمایه دارن بر جامعه اسلامی و سرنوشت جامعه چاره ای بیندیشد، (۸۹) خوب درک می‌کنیم که تکلیف مسلمانان

حسینی و مومنان عاشورایی چیست ، و وظیفه مردمی که خود را ادامه وجود و استمرار تعهد حبیب بن مظاهر و سلیمان بن صردها می دانند (و باید هم چنین باشد)، و ذکر و وردشان ((یا لیتنا کنا معک) است ، یعنی ((ای عاشوراییان ! کاش ما هم با شما بودیم ، و در راه یاری حسین شهید می شدیم)) ، کدام است ؟

...و خوب پی می بریم که آن خون که در جام خورشید ریخته است ، و فجر و شفق را - سرخفام - بر سراسر آبادیها و زندگیها می تاباند، تجسم کدام آرمان و تبلور کدام فریاد است . اینهمه و اینهمه ، فریاد دفاع از حقیقت و عدالت است که از حلقوم خونین عاشورا، لحظه لحظه ، چونان تندرهای ستیغ لرزان ، در اعماق زندگیها و ملتها طنین می افکند، و رسالت سترگ عاشوراییان را، هر چه با عظمت تر، منعکس می سازد...

آری مردمی که اهمیت حیاتی و دینی و انسانی عدالت را درک نکنند جاهلند. و مردمی که عدالتخواه نباشند مرده اند. و مردمی که ظلم را منحصر به سیاسی بدانند و از ظلم اقتصادی و معیشتی و فاجعه بزرگ آن - چنانکه باید - آگاه نباشند... زیرا که جامعه خورشید جامعه روز است (آگاهی و بیداری) ، نه جامعه شب (جهل و فریب خوردگی).

و اینهمه احادیث فراوان و گوناگون که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) درباره ((عاشورا) و زنده نگاهداشتن آن رسیده است ، و آنهمه ذکر ثواب و فضیلت برای احیای این مراسم و حضور در آنها، و آنهمه زیارت و دعا درباره ((عاشورا)(۹۰) ، از جمله برای احیای این آرمان خورشیدی است که یاد شد. و از اینجاست که همه امت اسلام مکلفند که همواره عاشورا را زنده نگاه دارند، و همه اقالیم قبله موظفند که تلالو این حماسه خورشیدی را، در طنین پر جلال آیات عدل و قسط، همیشه درخشان و پرتوافشان حفظ

کنند، و با این پشتوانه سترگ از همه ذلتها و تسلیمها برهند، و به همه خوابها و خمودگیها پشت کنند، و به همه عزتها و آزادیها برسند.

مسلمانان جهان باید بیدار شوند، و پرچم خونین عاشورا را برافرازند، و پیوسته حلقه های این سلسله الهی را در معبر قرون و اعصار به هم ببیوندند، و آیات قرآن را با خون فرزندان قرآن تفسیر کنند، و عدالت را هدف قرار دهند، و ذلت ها را نپذیرند. مستکبران پیشین می کوشیدند تا فروغ عاشورا را بیوشانند: تا بتوانند با خیال آرام، به ستم و بیداد خویش ادامه دهند. امروز نیز برخی می کوشند تا گستره فروغ عاشورا را محدود سازند، لیکن چگونه ممکن است؟ هنگامی که ((کاندی) از درون ((شبه قاره) می گوید: ((من مبارزه را از شهیدان عاشورا آموختم)) (۹۱)، و شیخ محمد محمد مدنی از دامن ((اهرام) می نویسند: ((ما باید از یاد ماه محرم سرمش بگیریم))، و شیخ عبدالله علایلی - یکی از قله های فرهنگ لبنان - درباره یک شب عاشورا که در ((قاهره) برگزار می گردد، کتاب ((سموالمعنی فی سمو الذات) را می نگارد، و متفکر، اصلاح طلبی از اعماق ((لاهور) فریاد میزند:

سر ابراهیم و اسماعیل بود

یعنی آن اجمال را تفصیل بود

ما سوی اله را مسلمان بنده نیست

پیش فرعونى سرش افکنده نیست

خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت خوابیده را بیدار کرد

رمز قرآن از حسین آموختیم

زاتش او شعله اندوختیم

تار ما از زخمه اش لرزان هنوز

تازه از تکبیر او ایمان هنوز

آری ، جوانان غیور مسلمان ، در هر جای جهان ، و از هر دو مذهب اسلامی : سنی و شیعه ، خون خود را به حماسه حسینی پیوند زدند، و در مشرق عاشورا بایستند، و با تلاوت آیات فلق ، در الهام خونین نگاره شفق ، درفش صلابت مقاومت اعصار را برافرازند، و در جولانگاه شرف و آزادگی حضور داشته باشند، و با غرق گشتن در زمزمه قرآن و نماز شب عاشورا، و مدد جستن از مردانگی و شجاعت روز عاشورا، همواره فرزندان حسین باشند و عاشورا، نه ابزار دست یزید و ابن زیاد... حسینی باشند و آزاده ، نه یزید و برده ...

۲- عاشورا، منطق حیات و عدل

عاشورا باید به نامنطق حیات و عدل ، و معلم ایمان و حماسه ، و کلاس آزادگی و شرف ، و مدرسه اعتقاد و جهاد، و آموزشگر نماز و قرآن ، و رمز سلوک روحی صحیح و عرفان الهی مثبت ، همیشه و همیشه ، تا ظهور نیر اعظم و وارث کبیر عاشورا و بر هم زنده همه ظلمها و ستمها... زنده باشد، و در سراسر کشورهای اسلامی حضور سازنده خویش را حفظ کند، و یک میلیارد مسلمان را در خط دفاع از کرامت بزرگ انسان و رسالت سترگ قرآن متحد سازد...

اکنون ملاحظه می کنید که محتوای مجالس حسینی باید چگونه باشد، و ذاکران حسینی کیان باشند و مداحان چه کسان؟ و آیا می شود این مجالس را به هرگونه اداره کرد، و به دست هر کس سپرد، و دست هر کس را در این باره باز گذاشت ، و انتساب به رسالت امام حسین (ع) و تولیت عاشورا را برای همه - با

هر چگونگی - مشاع دانست ... (۹۲)

۳- مهدی (ع) و عاشورا...

در این مقام - بیقین - یادآوری این نکته مهم نیز لازم است که صاحب اصلی ، در اینهمه رنج و بلا و مصیبت و شهادت و اسارت (از آنچه بر سر پیامبر اکرم (ص) آمده و در عصر جاهلیت عربی ، تا آنچه بر سر اوصیای پیامبر و خاندان او آمد در عصر طاغوتیت اموی و عباسی)، و وارث بزرگ آنهمه عظمت و ایثار، و حضور و اقدام ، و حماسه و افتخار، هدایت و تعلیم ، و تزکیه و ارشاد، و رشادت و تعهد، و رسالت و بیداری ، و شهادت و فداکاری ، در راه اعتلای کلمه حق ، و اعلام منشور عدل ، برای نجات انسانیت و سعادت انسان ، و احیای آرمان قرآن ... آری ، وارث اینهمه ... حضرت ولی عصر، حجت بن الحسن المهدی عج است . و چون چنین است بسیار ضرورت دارد که در این مجالس ، همواره توجه ها معطوف به ساحت پاک آن شریک قرآن ، و رکن ایمان ، و حجت زمان ، و اسوه انسان ، و راز قبله ، و سر غدیر، و خونخواه عاشورا باشد(۹۳) ، و نهایت مرتبه ادب رعایت نگردد، و رضای خاطر ایشان - که مقدمه رضای خدای متعال است - منظور باشد و طلب شود.

و روشن است که یکی از عوامل عمده کسب رضای آن امام ، غنی بودن محتوای این مجالسها و منبرهاست از حدیث تبیین اهداف الهی دین ، و آگاهسازی مردم از حقایق معارف و تعالیم صدیقین ، در جهت دعوت به نشر ایمان و اقامه عدل و اجرای قسط، به منظور ایجاد جامعه ((توحید و عدل))، و زمینه سازی برای احیای دین خدا، و آمادگی برای ظهور کلی آن نجات دهنده نهایی انسان ، و زنده کننده راستین قرآن ، و برپا دارنده ((عدل فراگیر))، در جهان ...

در اینجا خوب است به این موضوع هم اشاره ای بکنیم ، که یکی از راههای مهم غنی ساختن محتوای مجالس یاد شده از نظر تربیت و سازندگی ، این است که (بجز خطبه های عاشورا و سخنان حضرت امام حسین (ع) در مسیر کربلا)، مضامین آموزشی و سازنده زیارتها و دعاهای زیارت راه، پس از درک عمیق مفاهیم و مقاصد آنها، بصورتی درست و با بیانی مناسب ، به مردم بیاموزند. این دو منبع یاد شده ، از

مهمترین منابع شناخت و آگاهی و معرفت و سلوک و تربیت و حماسه و اقدام است ، که همواره مغفول مانده است ، و بهره ای که باید از آنها گرفته شود گرفته نشده است .

- ۵ -

=====

۴- افسوسی بس گران ...

سرانجام ، در اینجا، نمی توانیم از یاد کرد افسوسی بی گران بگذریم . و آن افسوس بس گران این است که عاشورا، هنوز هم ، چنانکه باید شناخته باشد شناخته نیست . دوست به گونه ای عاشورا را نمایانده است ، و دشمن به گونه ای عاشورا را پوشانده است . دوستان و معتقدان بیشتر از هر چیز به بعد عاطفی عاشورا گراییدند، و در راه تحقق بخشیدن به رسالتهای گران عاشورا کوتاهی کردند. و دشمنان در نشناختن عاشورا، یا کوچک شمردن عظمتهای آن اصرار و ورزیدند، و برای دور نگاهداشتن افکار و اذهان و نسلها و شهرها از آشنایی با عاشورا و هماهنگ شدن با اهداف آن ، کوشش بسیار کردند. اگر دوستان هر چه بیشتر به شناساندن ابعاد عجیب و عظیم عاشورا پرداخته بودند، دشمنان توفیق چندانی نمی یافتند. خورشید که طلوع می کند همه بشریت آن را می بینند، و همه انسانها خورشید را می شناسند و از عظمت و ارزش آفتاب آگاهند. و مگر عاشورا خورشید تابیده در آفاق ارزشهای انسانی و تعالیمهای روحی بشری نیست . پس چرا چنانکه باید شناخته نیست ؟ شب عاشورا، روز بزرگ انسانیت است ، و روز عاشورا ملکوت سترگ همه روزهاست ...

افسوس که سرایندگان عاشورا، ذات عاشورا را نسرودند؛ یا کمتر سرودند...

افسوس که گویندگان عاشورا، ذات عاشورا را نگفتند؛ یا کمتر گفتند...

ذات عاشورا ذات طلوع است : حماسه رسالت ... و آنان بیشتر از غروب دم زدند: کشته شدن و اسارت

؟...

ذات عاشورا نماز است و عدالت ، نه تنها عزاداری و مصیبت . اگر کسی عاشورا را با همه ابعاد آن بشناسد،

اصل مصیبت امام حسین (ع) را فراموش می کند، و برای ((عاشورا حسینی) به سوگ می نشیند.

افسوس که زبان عاشورا، انسان که باید فهمیده بشود نشد، و کسان از نزد خویش برای پیام عاشورا واژه

ساختند؛ و همان را که وارثان عاشورا در ((زیارت عاشورا) آموخته بودند، یعنی دشمنی با ستمگران (حرب

لمن حاربکم) نیز - چنانکه باید - نیاموختند، و چهره های ستمگران اصلی را نشناختند و نشناساندند - و

گاه پنهان داشتند و افسوس!...

واژه های عاشورا، تنها ((تشنگی)، ((شهادت) و ((اسارت) نیست، ((نماز) و ((عدالت) نیز هست

؛(۹۴) بلکه واژه روز عاشورا... یعنی پیام شب عاشورا نماز است، و پیام روز عاشورا عدالت . و آن سه

(تشنگی، شهادت و اسارت)، سکوی پرتاب است، لیکن چنین درک نشده و نمی شود، آن زیارت که

می گوید:

اشهد انک قد امرت بالقسط و العدل و دعوت الیهما، و انک صادق صدیق، صدقت فیما دعوت الیه (۹۵)

- من گواهی می دهم (یا حسین) که تو به اجرای قسط و عدل فرمان دادی، و جامعه اسلامی را به قسط

و عدل فرا خواندی . و تو راستگویی و صدیقی (ولی راستی خدایی)، و به هر چه فرا خواندی صادقانه فرا

خواندی ...

۵- نجوا با عاشورا و سخنی در ابعاد...

و اکنون را - با باری بس گران و طاقت سوز، از اندوهان و تجربه ها و چگونگی رویدادها... - دوست

دارم با ((عاشورا) نجوا کنم، و در معبر جلیل این حضور عظیم، سر بر آستان لحظه های صیورتهای

متعالی نه ، و فیضان آیات عدل را در این منشور خونین لمس کنم ، و دردهای تراکم یافته در استخوان
محرور و مظلوم را، و مظلومیت تعالیم مغفول و مکتوم را، با فریاد باز گویم ، و همه بیدادهایی را که بر
ستمیدگان رفته است و می رود - دوباره - در گوش ((عاشورا) زمزمه کنم ، و خون دلی را که بر گونه
های انسان بی پناه روانست بر ((لوح عاشورا) بنگارم ... و لحظه هایی در جاذبه این حضور شگرف
انسانیت محو گردم :

عاشورا حضور شگرف انسانیت است ، در هر جا و هر روز...

عاشورا مائده بزرگ روح انسان است ، در تداوم اعصار...

عاشورا ضربان قلب خورشید است ، در سینه خاک ...

عاشورا صیورت روح کلی است ، در تکاپوی پرشکوه تکلیف ...

عاشورا تجسم اعلای وجدان بزرگ است ، در دادگاه روزگار...

عاشورا ذات متعالی ارزش است ، در مقیاسها، هر مقیاس ...

عاشورا عظمت سرشاری لحظه هاست ، در فوران بزرگ سپیده ...

عاشورا حضور نور است ، در سیطره بی امان ظلمت ...

عاشورا صلابت شجاعت انسان است ، در تجلیگاه ایمان ...

عاشورا جاری سیال مناجات است ، در محراب حماسه ...

عاشورا طوفان خون است ، در احرام فریاد...

عاشورا تجلی کعبه است ، در میقات خون ...

عاشورا بلوغ روز است ، در استلام آفتاب ...

عاشورا شفق خونبار است ، در فجر آگاهی ...

عاشورا روح توفانگر عدالت است ، در مالبد آفاق ...

عاشورا بارش خونین لحظه هاست ، بر ارواح خروشان ...

عاشورا نقش بیدار گذرها و رهگذرهاست ، در کاروان دراز آهنگ زنگیها و عبورها...

عاشورا نجوای بزرگ صخره هاست ، در دشتها و هامونها...

عاشورا بازخوان تورات و انجیل و زبور است ، در معبد اقدام ...

عاشورا ترتیل آیات است ، در الواح ابدیت ...

عاشورا دژنگهبانی تعالیم وحی است ، در آفاق زمانها...

عاشورا خون خداست ، جاری در رگهای تنزیل ...

عاشورا اعلان ((ان الله يامر بالعدل) است ، و پشتوانه ((ليقوم الناس بالقسط)...

عاشورا حنجره خونین کوه ((حرا) ست ، در ستیغ ابلاغ ...

عاشورا درگیری دوباره محمد(ص) است ، با جاهلیت بنی امیه و شرک قریش (۹۶)

عاشورا تجدید مطلع رجزهای ((بدر) است و ((حنین)...

عاشورا خط بطلان است بر موجودیت دوبار ((احزاب) و ((خیر)... عاشورا انفجار نماز است در

شهادت ، و انفجار شهادت است در نماز...

عاشورا راز حب ازلی است ، در افشایی شکوهمند...

عاشورا قتلگاه اشباح توحید است ، در مصاف تجسم شرک ...

عاشورا تبلور شکوهزاد جاودانگی حق است ، در تباهستان نابود باطل ...

عاشورا نماز شب یازدهم است ، در سکوت خروشان خیمه های سوزان ...

عاشورا هشدار خونین حسینی هاست ، در معبر اقوام ...

عاشورا رمز بقای دین اسلام است و برقراری آیین حق (حسین منی و انا من حسین).

عاشورا خروش تندر آسای ((عدل) است ، در کلیت ناچیز کاخ دمشق ، و سپس کلیت ناچیز همه کاخها

و قدرتها...

عاشورا نفی همه ستمها و پلیدیها و پستیها و فجورها و ظلمها و حقکشی هاست ، به هر نام و در هر

عملکرد...

عاشورا فریاد گستر انسانهای مظلوم است ، در همه تاریخ ...

عاشورا غمگسار سترگ یتیمان و کاخ نشینان است در هر جای زمین .

عاشورا دست نوازش انسانیت است ، بر سر بی پناهان ...

عاشورا رواق سرخ حماسه است ، در تاریکستان سیاهی و بیداد...

عاشورا قلب تپنده دادخواهان است ، در محکمه بشریت ...

عاشورا طنین بلند پیروزی است ، در گوش آبادیها...

عاشورا عطشی است دریا آفرین ، در اقیانوس حیات ...

عاشورا شهادتی است تابیده ، بر چکادهای افراشته پیروزی ...

عاشورا ((رسالتی) است بزرگ ، بر دوش ((اسارتی) رهایی بخش ...

عاشورا خروش طنین افکن آزادگی است ، در زندگی ...

عاشورا زنده کننده اسلام است ، و اسلام زنده شده عاشورا...

عاشورا بانگ رسای همه انسانهاست ، در همه تاریخ ، از همه حنجره های پاک و خدایی ...

عاشورا آبروی نمازگزاران است و عزت مسلمانان ...

سرانجام ، عاشورا، رکن کعبه است ، و پایه قبله ، و عماد امت ، و حیات قرآن ، و روح نماز، و بقای حج ،

و صفای صفا و مروه ، و جان مشعر و منی ...

و عاشورا، هدیه اسلام است به بشریت و تاریخ ...

آری ، عاشورا، از لحظه آغازین خویش ، یعنی ترک ((مکه) در روز ((ترویه) (روز هشتم ماه ذیحجه که

مسلمانان متوجه مکه مکرمه اند، و هر کس امکانی دارد می کوشد تا در حج شرکت جوید، بویژه مجاوران

(، زلزله ای خروشناک و گسترنده بود، که معیارها را دگرگون کرد، و پرچم رسالتی بزرگ را بر افراشت ،

و مرزهای صیانت قرآن را استوار گردانید، و بنیاد جامعه منحرف اسلامی آن روز را (که از سیاست قرآنی و

اقتصاد قرآنی و قضاوت قرآنی و عدالت قرآنی و تربیت و اخلاق قرآنی دور افتاده بود، و خصلتهای جاهلیت

از نو در آن زنده شده بود، و تبعیض و تفاوت در آن حضور داشت ، و سستی و مردگی بر آن حکومت می

کرد)، به لرزه در آورد... عاشورا حاکمیت ضد قرآنی دربار دمشق را مطرود اعلام نمود. افکار تخدیر شده

را به خود آورد. آن دسته از اصحاب پیامبر(ص) و عالمان و محدثان و بزرگان مسلمین را که می پنداشتند

در برابر اوضاع انحرافی جامعه اسلامی هیچ تکلیفی ندارند محکوم کرد. زهدپیشگان صوفی مشرب را (که

محصول نفوذ فرهنگهای بیگانه در اسلام و - اغلب - مویید ستمگران و موجب تخدیر اذهان و سستی در

حرکتهای اجتماعی و انقلابی بودند) رسوا ساخت . اعتبار و اعظان و عالمانی را که در جو اختناق زندگی

می کردند و پذیرای ذلت بودند کاست . ماهیت اسلام را حاکمیت حق و عدل است از نو مطرح کرد.

حکومت تحمیلی و صددرصد غیر مشروع یزید را باطل خواند. نظام انبیایی فراموش شده را که شالوده آن

بر اجرای عدالت - در همه جا و برای همه کس - است به یاد آورد. خصلتهای جاهلیت را که زنده شده

بود به سوی نابودی راند. به نسلهای پر شور جوان تفسیر زندگی آموخت . بی ثمری کار عالمان و فقیهانی

را که در مسجدها و مدرسه های تابع حکومت ظالم به کار علم و درس مشغول بودند نشان داد. پوچی

عمر عابدان و زاهدانی را که به زهدی گسسته از تعهدهای اجتماعی و تحرکهای اقدامی دل خوش کرده بودند بر ملا ساخت. نشان داد که دین خدا امانت الهی است که هر گاه زمامداران در نگاهداری آن خیانت کنند، هیچ چیز مهمتر از مبارزه با آن نیست. یادآور شد که انسان ودیعه خدایی است که هرگاه حاکمیتها مسیر او منحرف سازند، مهمترین تکلیف ایستادن در برابر آنهاست. اذانهایی بی محتوای آن روز را محتوا بخشید. نمازهای بی خروش آن روزگار تغذیه کرد. زندگی با ظالمان را که بجز غرق شدن در منجلاب تسلیم و انحراف و ذلت پذیری چیزی نیست از مرگ بدتر خواند. مرگ در راه آزادی و عدالت را سعادت کامل دانست. رسالت انسان را یادآوری کرد. حماسه قرآنی را تحقق بخشید. جوهر ازکیه و تعلیم را که رکن رسالت الهی است به تبلور آورد. روزهای یکسان گذر بی خورشید از افسردگی رهانید. همتهای سست آسایش طلب را نفور ساخت. مردانگیها و دلاوری ها را رواج داد. آیات جهاد را بر در و دیوار آبادیها نقش کرد. طنین فریاد عدالت را در گوش لحظه ها در انداخت. به سپیده دمان مضمون داد. شامگاهان را از پوچی تهی کرد. حماسه نمازگزاران را، در آفاق موجودیت انسان و تاریخ، جلالتی آسمانی، بر فراز قله عظمتهای راستین برنشانید.

عاشورا، فریادهای شورگستر پیامبران را - دوباره -؛ گوشهای سنگین فرود آورد؛ و خون قرآن را در قلبهای مرده جاری ساخت. اذانهها و نمازها را از زیر غبار تحمیلی سیاستهای تخدیرآموز در آورد و جلا داد، و جانها و روانها را از حضور بی حاصل در عرصه زندگیهای مذلت بار بیرون کشید.

... هر جا و هر کس با خود می گفت: عاشورا! شهادت پسر پیامبر! اسارت دختران پیامبر! و برای چه! و این خروش صخره های ساحل فرات بود که دلها را می لرزاند و از جا می کند. و این انفجار بیدادگر خونی بود که در زمزمه مناجات سحرگاهان راه یافت، و سپیده دمان را طلایه دار اعلام حضور خویش ساخت، و روزها را از تلالو شکوهمند تعهد و رسالت بیاکند، و در واژه های زندگی ساری گشت ...

عاشورا، شهادت پسر پیامبر، اسارت دختران پیامبر، و آواره - گرداندن آنان در شهرها و بیابانها، و حاضر نمودن آنان - با غل و زنجیر - در دربار دمشق، در حضور حاضران مجلس یزید، به همراه اظهار شادمانی از فتح و پیروزی و غلبه بر فرزندان پیامبر، چرا؟ و برای چه؟ این سوالی بود که افکار را به خود مشغول می داشت، و سینه ها را می جوشانند... تا خطبه های علی وار بانوی قهرمان کربلا، و سخنرانی ولی خدا (در اجماع شام، در مرکز حاکمیت حزب اموی و پهنه نفوذ فرهنگ جاهلیت سفیانی)، که نایم فرزندان مکه و منی، و زمزم و صفا... و مایم فریادگران راستین اذان، و حاملان راستین قرآن... و بدینگونه عاشورا از مرز شهادت و اسارت گذشت، و بر فراز قله جاودان رسالت جای گرفت، رسالت احیای قرآن و نجات انسان. و بدینگونه عاشورا دوباره جو نزول قرآن را بازسازی کرد، و سیاهیهای مترکم جاهلیت را زدود. و نجات این کتاب آسمانی را از همه تمهیدهای الحادی و حذفهای تعبیه شده اموی نمود. قرآن یکبار دیگر با حنجره عاشورا تلاوت شد، تا هیچگاه - آری، هیچگاه - فراموش نگردد. و فراموش نمی گردد، تا وارث کبیر عاشورا بار دیگر آن را تلاوت کند، و احکام فراموش شده را نمودار سازد، و معنای حکومت اسلام را نشان دهد...

و اکنون ما مسلمانانیم و دو تجدیدنظر ضروری، یعنی دو تکلیف بزرگ، در برابر عاشورا:

الف - تجدید نظر در شناخت عاشورا، شناختی ژرف و گسترده، و رابطه آن با اهداف پیامبران و آرمانهای قرآن؛ و سپس شناساندن آن، به همه ابعاد، و رساندن پیام آن، به همه انسانها، به نام یک وظیفه بزرگ انسانی، و یک اقدام سترگ اسلامی.

ب - تجدید نظر در چگونگی بهره وری از عاشورا، و بهره رسانی به انسانها بوسیله آن، و برگزاری مراسم آن، و مناسبات متصدیان، و شرایط ضروری و بسیار مهم و لازم الرعایه و عاظ حسینی و ذاکران و مداحان و هیئتهای عزاداری، و چگونگی اشعار و ادبیات عاشورا، و خلاصه بازسازی ((فرهنگ عاشورا))، در

جهت هر چه بیشتر عمق بخشیدن به آن ، و بهره رسانی و ساخته شدن و سازندگی به وسیله آن ، و گسترش دادن نفوذ آن ، در نسلها و عصرها... به منظور رهایی خلقها از باطل و ستم و رسیدن به حق و عدالت ...

۶ - مسلمانان جهان و امام حسین (ع)

مسلمانان آگاه باید - همواره - برای قطع نفوذ نفوذیان ، و بیداری آن بخش عوام و بی اطلاع و اغفال گشته (در کشورهای اسلامی) ، و آگاه سازی ناآگاهان دیگر، با همه امکانات بکوشند، و با روش های معقول و موثر این انحطاط را بزدايید، و فرهنگ عاشورا را بشناسانند، که فرهنگ حرکت های سازنده است نه رکوردها ویرانگر...

به گفته عالم و نویسنده شیعی پرکار، مرحوم استاد شیخ محمد - جواد مغنیه لبنانی :

((حسین) ، در نزد شیعیان و آگاهان از اهداف و آرمانهای او، تنها اسمی برای یک شخص نیست ، بلکه این نام (حسین) ، نماد ژرف هدایت است ، و رمز قهرمانی و انسانیت و آرمان ؛ و سرلوحه دین و شریعت است ، و سرفصل فداکاری در راه حق و جانبازی در راه عدالت ؛ چنانکه نام ((یزید) نماد فساد و تباهی و استبداد است و هتک مقدسات و نشر فجور و رذالت ...

بنابراین ، زنده نگاه داشتن حماسه حسینی و جهاد او و آرمان او، به معنای زنده نگاه داشتن حق و نیکی و آزادی است ، و تجدید خاطره جانبازیهای حسین (ع) و خاندان و یاران او در راه این اهداف مقدس ... و

این نام و این حماسه ، همواره ، فریادی است پرتین در برابر هر حاکمی ستمگر و همکاران او، و هر

اسراف گری که با مصالح ملتی بازی می کند... هدف زاده معاویه از خرد کردن اهل بیت پیامبر (علیه

السلام) ، این بود که نور خدا (شعاع هدایت الهی) را خاموش کند، تا از نو حکومت بر انسانها از آن شر و

ستم گردد... و با خود می پنداشت که در این هدف پیروز گشته است ، و با کشتن امام حسین (ع) به

هدف خود دست یافته است ؛ لیکن این خیالی بود واهی و زودگذر، زیرا بزودی سلطنت بنی امیه نابود

گشت تو یاد خاطرات شورانگیز کربلا و آرمانهای والای حسینی زنده شد، و همچنان تا روز رستاخیز زنده خواهد ماند.

واین حقیقت را، بانوی قهرمان ، حضرت زینب کبری (سلام الله علیها)، با صراحت و شهامت ، در سخنانی که به یزید گفت ، ابراز داشت :

اظننت یا یزید! حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء، فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ، ان بنا علی الله هونا و بک علیه کرامه؟!...فمهلا، مهلا...فهو الله ما فریت الا جلدک ، و ما حززت الالحمک ... و لن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستغر قدرتک ، واسنعیظم تقریعیک ، و استکثر توبیخک ؛ و لن اتخذتنا مغنما، لتجدنا وشیکا مغرما، حین لاتجد الا ما قدمت یداک ... فکدکیدک ، واسع سعیک ، و ناصب جهدک ، فوالله لائمحو ذکرنا، ولاتمیت و حینا، و لا یرحض عنک عارها، و هل رایک الافند؟ و ایامک الا عدد، و جمعک الا بدد؟!...

- ای یزید! آیا خیال کرده ای ، اینکه روزگار را بر ما تنگ کردی و جهان را تیره ساختی ، و ما مانند اسیران در شهرها گرداندی ، به این معنی است که ما نزد خداوند منزلتی نداریم ، و تو نزد خدا مکرمی؟!... سر جای خود بنشین و باز هم بنشین که هرگز چنین نیست ؛ به خدا سوگند تو فقط پوست خود را کندی ، و کالبد خویش را دریدی (خودت را خوار و خرد و رسوا کردی) ... اگر اکنون این حوادث تلخ مرا مجبور ساخته است که با چون تویی هم سخن شوم ، این را بدان که من قدرت تو را بسیار ناچیز می دانم ، و تو را از آن پست تر می شمارم که نکوهشت کنم ، و قابل آن نمی دانم که زبان به سرزنشت گشایم . اگر می پنداری که از شهادت و اسارت آل محمد سود برده ای ، بزودی خواهی دید که زیان کرده ای ، یعنی هنگامی که نتیجه کارت را ببینی ... و اکنون را، هر ترفندی داری بکار گیر، و هر کوششی از تو ساخته است بکن ، و هر نیرویی می توانی برانگیز... لیکن به خدا سوگند که هرگز نخواهی توانست

خاندان وحی را نابود سازی ، و قرآن را از صحنه روزگار براندازی ... و این تنگ (کشتن فرزندان پیامبر
(ص) و اسیر کردن خاندان او، و شکست اهداف ضد دینی و ضد قرآنی تو)، هیچگاه از تاریخ زندگی تو
پاک نخواهد گشت ... و اینک بنگر که آیا این تصمیم تو چیزی جز سفاهت بود؟ و روزگار قدرت تو جز
همین چند روز است؟ و نیروهای تو جز رو به نابودی است؟).

و پیشگوی بانوی بزرگوار درست بود، زیرا یزید و جانشین او یکی پس از دیگری از میان رفتند، و سلطنت
امویها نیم قرن پس از آن به بعد همواره یزید را لعنت می کنند، و یاد امام حسین (ع) را در روز شهادتش و
در روز ولادتش - در هر سال - گرامی می دارند.

بنگرید که به کشور مصر، که در روز میلاد امام حسین (ع) و روز میلاد خواهرش حضرت زینب (سلام الله
علیها)، بانوی قهرمان کربلا، در هر سال ، چه جشنهایی با شکوه می گیرند، و با برپا کردن چادرها و طاق
نصرتها، و دایره زدن و طبل نواختن و سرود خواند به سرور و شادمانی می پردازد. پس این تنها شیعیان
نیستند که یاد امام حسین (ع) را زنده می دارند، و اگر چه روشها فرق می کند و مراسم هر کدام متفاوت
است (یکی شادمانی است در روز ولادت ، و یکی سوگواری در روز شهادت)، لیکن جوهر همه یکی
است .

من در مجله ((الغد) (فردا)، به شماره دوم ، فوریه ۱۹۵۹، مقاله ای دیدم ، درباره میلاد حضرت زینب
(سلام الله علیها)، که از جمله در آن مقاله آمده بود (ترجمه با تلخیص): ((شخصیت حضرت زینب ، در
ضمن بزرگترین پیکار در راه عقیده ، به شکل بانویی قهرمان ، دلاور، مومن و شجاع جلوه گر شد، تا آنجا
که یزید بن معاویه ... به هنگامی که حضرت زینب را مانند اسیران نزد وی بردند، و آن بانو او را مانند همه
خائنان و قاتلان پاکان لعنت کرد، جرئت نکرد سخنان بانوی بزرگ را رد کند. از اینجاست که ما مصریان-
بلکه همه عرب در هر جا - حضرت زینب را به عنوان بانویی قهرمان می شناسیم ؛ همچنانکه به قهرمان

جاوید، حسین بن علی - پدر شهیدان - نیز ایمان داریم ... و روز میلاد آنان را با شادمانی جشن می گیریم . و هیچ کس قدرت ندارد این محبت خالص و بیشائبه را که به ساحت پیشوای حرکت قهرمانی خارق العاده تاریخ ابراز می داریم از دل ما بیرون کند. این محبت ما را زنده می دارد و امید می دهد تا بکشیم و مبارزه کنیم ، زیرا این نماد (سمبل)، راه را برای ما روشن می کند، و وجود ما را از آرمانهای پاک و پای بندی به شرف و آزادگی سرشار می سازد...).

این نویسنده واقع بینانه سخن گفته و سخن حق را ابراز داشته است ؛ زیرا شرایط گذشته و کنونی ما مسلمانان توجه به این مراسم را بر ما لازم می دارد چون همین مراسم است که قهرمانی و دلالت و مبارزه در راه آزادی را که آرمانی والا و همان است پیوسته به یاد ما می آورد و ما مسلمانان را وامی دارد تا در جستجوی حکمرانان و مسئولانی نمونه باشیم که برای وطن اسلامی امت مسلمان تلاش می کنند و زیر بار حکومتهایی داریم آنها را ساقط کنیم

اکنون ۱۳۱۸ سال از شهادت امام حسین (ع) گذشته است و با وجود این شیعیان همچنان یاد این گذشته را زنده می دارند و تجدید می کنند و بزرگ می دارند تا از این مراسم درس انقلاب مبارزه با ظلم بیاموزند. و ما شیعه به دلیل همین اعتقادات و تعالیم خود مردمی انقلابی هستیم و همواره پیام آور انقلابهای آزاد ببخشیم و از آنها استقبال می کنیم و نسبت به شهدای راه آزادی همیشه احساس و احترامی عمیق داریم و احترامی که برای امام حسین (ع) قائم به این دلیل است که او بزرگترین پرچمدار انقلابهای تاریخ است ، و نخستین معلم انقلابیونی است که در راه ((حق و مساوات) انقلاب کرده اند و انقلاب می کنند ما شیعه فردپرست نیستیم آرمان پرستیم زیرا پیش از هر چیز مسلمانیم و امام حسین (ع) مجسمه والای همه تعالیم و ارزشها و آرمانهای جدش رسول خداست و او خود در راه همین تعالیم و آرمانها (یعنی قرآن و اسلام) شهید شد و فرزندان و یارانش در همین راه فدا گشتند و زنان و کودکانش در راه این اسیر شدند. و برای

همین امور است که مسلمانان سنی نیز (چنانکه اشاره شد)، روز میلاد امام حسین (ع) را جشن میگیرند و به پایکوبی و سرودخوانی می پردازند، زیرا روز ولادت امام حسین (ع) روزی است که پیامبر رحمت و عدالت از آن شادمان گشت. و مسلمانان شیعه در روز شهادت امام حسین (ع) (عاشورا) به عزاداری و سوگواری می پردازند، زیرا در آن روز، پیامبر اکرم داغدار و سوگوار شد (چون در آن روز حسینش را، و بسیاری از فرزندان و نور چشمانش را کشتند، و زنان و کودکان او را به اسارت گرفتند).

همچنین همه مسلمانان، در آن روز، بتبع پیامبر اکرم (ص)، سوگواری (در صورتی که به پیامبر خود وفادار باشند، و خود را در غم بزرگ و اندوه بیکران او - در چنین مصیبت بزرگ، که مصیبت دین است - شریک بدانند)، پس این اندوه و عزاداری، اندوه و عزاداری همه مسلمانان است، و شیعه در روز عاشورا، با سید شریف رضی (عالم بزرگوار و شخصیت بسیار والا اسلامی، و گردآورنده ((نهج البلاغه)) همآوازند که می گوید:

لو رسول الله یحیا بعده

قعد الیوم علیه للعزا

- اگر پیامبر خدا، پس از روز عاشورا زنده بود، همواره در این روز بعنوان ((صاحب عزا) می نشست تا همه بیایند و به او تسلیت گویند.

این است که اهل سنت روز ولادت حسین (ع) را به شادی بزرگ می دارند، و شیعه روز شهادت حسین (ع) را با سوگواری؛ و هدف هر دو طایفه یکی است: اطاعت خدا و پذیرش ولایت، و تقرب جویی به خدای متعال و پیامبر بزرگوار... و خداوند پاداش این عمل را به همه خواهد داد. (۹۷)

عاشورا، انقلابها و حکومتها

عاشورا پس از وقوع خویش به مرحله تاثیر گذاری پیوست . پیگیری ژرف این موضوع در تاریخ بسیار جالب و آموزنده است ، که حرکت عاشورا در کمترین مدت به موضع گیری کسانی بسیار به سود عاشورا و آرمان عاشورا انجامید. کاروان اسیران ، طلایه داران تاثیر گستری عاشورا بودند و پیامبران این رسالت ؛ آنان به هر جا پای گذاشتند عاشورا را با خود به آنجا بردند، تا جایی که دربار ستمگستر دمشق را زیر تاثیری پر عظمت عاشورا خرد کردند. اینها مسائل عظیم و زیبایی است که نمونه های عالیترین حضورهای متعهدانه انسانی در طول تاریخ است ، و باید در جای خود - و به گونه ای سزاوار - مورد پژوهش و تبیین قرار گیرد، و با عرضه هایی شکوهمند و پرجاذبه ترسیم یابد، و ابعاد حرکتهای عاشورایی که در تاریخ اسلام پدید آمده است شناسانده شود؛ و بویژه از نظر تحقق بخشیدن به ((اهداف عاشورا) ارزیابی گردد.

- ۶ -

=====

در تاریخ اسلام حرکتهای عاشورایی بسیاری پدید آمده است ، و کسان بسیاری در پی فریاد عاشورا به ادای رسالت خویش پرداخته اند. پژوهش در این باره نیاز به کاری سنگین و مفصل - و چه بسا گروهی - دارد، که ما اکنون در صدد آن نیستیم ؛ بلکه در اینجا می خواهیم بیشتر از هر چه به حرکت اخیر زمان خود اشاره کنیم . در حرکت اخیر ملت ایران ، عاشورا دارای نقشی بسیار مهم بود؛ بیشترین حجم مردم که به این حرکت توفنده پیوستند از عاشورا برخواست ؛ و چنانکه گفته اند، در عاشورای سال ۱۳۹۹ هجری قمری (۱۳۵۷ هجری شمسی) : ((به جای آنکه چشم تاریخ تشیع پراشک شود، قلب تاریخ تشیع پر خون گردید))، و زبان آتشین شهیدان (۹۸) سخن آخر را گفت . پس این انقلاب - بصورتی عمیق و وسیع -

مدیون عاشوراست . و ادای دین به عاشورا، تحقق بخشیدن به اهداف عاشوراست ؛ از اینرو باید همه حرکتهای و جهتگیریها و عملکردها، در راه تحقق - بخشی به اهداف عاشورا باشد، یعنی اقامه عدل و نجات محرومان و مظلومان ، بویژه محرومان اجتماعی و مظلومان اقتصادی ، که - اغلب - به نام ((عدالت))، ستم دیده اند، و به نام ((طرفداری))، در اعماق مغاکها محرومیت سرنگون گشته اند. و نباید فراموش کرد و خود را به غفلت - یا تغافل - زد، که محروم اجتماعی و مظلوم اقتصادی ، محروم فرهنگی و معنوی و دینی و تربیتی نیز هست (و دردا و دریغا...).

۲- عاشورا، فریادگر جامعه انقلابی ((توحید)) و ((عدل))

جامعه ما هر چه خود را به ((عاشورا)) نزدیکتر بداند و پیوسته ببیند، مسئولیتش سنگین تر می شود. در این روزگار، از سه نظر باید پاسخگو باشد:

- از نظر قرآن ...

- از نظر تشیع ...

- از نظر انقلاب ...

یعنی باید معیارهای قرآنی بر آن حاکم باشد، آنهم بر طبق تفسیر ائمه طاهرین (ع) ، آنهم در عملکردهای انقلابی . انقلاب در ذات خود حقیقت بزرگی است ، و چون به اسلام نسبت داده شود بسی بزرگتر و راستین تر و ژرفتر می گردد، پس باید دارای چنان وضعیتی باشد، که همواره و همه جا بتوان از آن سخن گفت .

بیقین انسانهایی - و آگاهانی - در سراسر جهان ناظر چگونگیهای موجود در این جامعه و حاکم براین جامعه هستند، و هر چه در اینجا اتفاق بیفتد از چشم اسلام می بینند، آنهم در جریان یک انقلاب ...

مطرح کردن دین در زندگی ، به معنای یک انقلاب کامل و جامع است ، انقلابی که با آن فرهنگ زندگی

یک ملت - در بنیاد خود - دگرگون گردد و همه شئون آن - طبق معیارهای ارزشی و انقلابی اسلام - از

نو ساخته شود؛ پس انقلاب دینی - آنهم اسلامی - یعنی یک انقلاب جامع در همه ابعاد:

- فرهنگی ،

- علمی ،

- اخلاقی ،

- اقتصادی ،

- سیاسی ،

- اجتماعی ،

- قضایی ،

- دفاعی و...

یک انقلاب دینی می گوید، دین باید به عنوان پایگاه حرکت برای بشریت مطرح باشد. و این ادعای

کوچکی نیست . و روشن است که بدون انقلاب اقتصادی (و تحقق عدالت راستین - اقامه قسط)، انقلاب

فرهنگی نیز تحقق نخواهد یافت . این واقعیت الهی تاریخ را بارها یادآوری کرده ام ، که اینکه

پیامبران ((انقلاب فرهنگی) و ((انقلاب اقتصادی) را با هم مطرح می کرده اند، و در کنار ((ان اعبدا لله

(موضوع بسیار مهم ((اوفوا الکیل و المیزان) را پیش می کشیده اند، برای همین است که انقلاب

فرهنگی بدون انقلاب در شئون دیگر زندگی (و از جمله شئون مهم و اثر بخش معیشتی و اقتصادی ، که

حیات و حرکت و تقوی و سلامتی و روحی و نشاط بدنی و تربیت عقلی و شکوفایی استعدادی جامعه بسته

به آن است)، چیزی است در حد شعار. اگر قرار باشد توانگران همانگونه توانگر باشند (و هنوز توانگرتر)،

و محرومان همانگونه محروم باشند (و هنوز محروم تر) چه انقلابی؟ سازندگیهای متفاوت فرهنگی و تربیتی، بدون سازندگیهای متفاوت اقتصادی و معیشتی امری است از مقوله دلخوش کن تصور و خیال. این سخن که انقلاب اسلامی، حضور جدید اسلام را در زندگی انسان معاصر (اگر چه فقط مسلمانان) مطرح کرده است، بطور دقیق، به عملکردها بستگی دارد. دین را برخی به عنوان رابطه فردی با خدای متعال مطرح می کنند، بدون در نظر گرفتن تاثیر گذاری بر روابط اجتماعی برای آن. و البته چنین تعریفی از دین و چنین قضاوتی در حق دین، درباره دین کامل و جامع اسلام، اشتباه محض است. دین اسلام دارای دو جریان توأم باهم و ادغام شده در هم است، یعنی ((تربیت)) و ((سیاست))، که در واقع هر دو در مرحله تحقق و عینیت یکی است. تربیت یعنی ((فردسازی))، و سیاست یعنی ((جامعه پردازی))؛ تا فرد ساخته نشود جامعه پرداخته نشود، و تا جامعه پرداخته نشود فرد ساخته نمی شود.

و مسلم است که هنگامی که می گوئیم: ((انقلاب اسلامی))، یعنی مطرح کردن دین و در همه شئون زندگی، چه فردی و چه اجتماعی، یعنی دین با تاثیر گذاری بر همه روابط اجتماعی. و روشن است که یکی از بنیادی ترین و موثرترین روابط اجتماعی (هم در بعد مثبت و هم در بعد منفی)، روابط اقتصادی و معیشتی است. و این روابط وابسته است به چگونگی روابط سیاسی و شکل واقعی مدیریت، نه شکل شعاری و ادعایی آن. و از اینجاست که ما می توانیم بفهمیم که ((جاذبه انقلاب اسلامی)) افزایش یافته است یا کاهش. اگر انقلاب به ساختن یک جامعه متناسب با اسلام، و نزدیک به فضای قرآنی - با حذف تفاوت ها و تبعیضها و فاصله های جهانی - موفق گشته است، بیقین جاذبه آن رو به افزایش است، و اگر نه، نه. حاکمیت اسلامی و جامعه قرآنی باید عناصر خود را دارا باشد تا جاذبه خویش را بگسترده. یکی از دو عنصر اصلی جامعه قرآنی عدالت است.

انقلاب هنگامی انقلاب است که به مسائل اصلی انسان معاصر - با معیارهای انقلابی - پاسخ دهد. اگر بخواهیم جاذبه انقلاب اسلامی را گسترش دهیم باید مسائل غیر اصلی را در مرتبه دوم قرار دهیم ، و در مرتبه نخست به مسائل اصلی انسان معاصر، در یک واحد، به عنوان نمونه (مثلا خود جامعه ایران)، با منطق انقلابی و عملکرد انقلابی پاسخ دهیم ، آنگاه منتظر داشتن جاذبه های راستین و ماندگار در این سوی و آن سوی باشیم ، و یقین پیدا کنیم که به اسلام - از راه شناساندن درست و عملی آن - خدمت کرده ایم ، و برای انسان معاصر و زندگی معاصر - و سپس آینده - حامل پیام هستیم .

ما که از نقطه قیام آفرین عاشورا آغاز کرده ایم باید به همان نقطه بازگردیم : عدالت . این انقلاب خود را حامل پیام عاشورا می خواند، پس اکنون که قدرت را در دست گرفته است باید عامل به آن پیام باشد.

حامل پیام بود (برای بسیج کردن شورانگیز مردم)، به منظور کسب قدرت ، برای اجرای عدالت و قیام به ((قسط)) (لیقوم الناس بالقسط). اکنون باید عامل به پیام باشد (برای حاضر نگاهداشتن تعهدآمیز مردم)، به منظور حفظ قدرت ، برای اجرای عدالت و قیام به ((قسط))...

۳- واجبان انقلابی ...

انقلاب اسلامی ایران تاثیرهایی در جهان معاصر - در کشورها اسلامی و غیر اسلامی - برجای گذاشته است ، و قدرتهای جهانی را نگران ساخته است ؛ این انقلاب مدعی شده است که اسلام می تواند حرکتهای فرازمانی نیز داشته باشد، و در هر عصری - با هر شرایطی و با هر گونه انسانی و با هر فرهنگ و نگرش و زندگی - به نجات بشریت دست یازد. این ادعا وظایفی سنگین و واجباتی جدی در پی دارد. ادعای یاد شده باید عمل کردن قاطع به آن وظایف و واجبات - بی هیچ مسامحه و ملاحظه - همراه باشد یعنی همان عمل به اسلام . انقلاب اسلامی باید به اسلام عمل کند، و بی تخطی تحقق بخش اهداف قرآنی باشد؛ و آیا این انتظاری بی مورد است ؟ پس انتظار با مورد از یک انقلاب اسلامی چیست ؟

درباره انقلاب اسلامی ایران و تاثیرهای بالفعل و بالقوه آن سخنان بسیاری گفته اند. عیب ندارد که برای توجه و تنبه، اندکی از آن بسیار در اینجا آورده شود. یکی از صاحب نظران مسلمان در کشورهای اروپایی - ضمن سخنانی مفصل - می گوید:

... اکنون میدانیم که تاریخ، اندیشه خاص و قانونمندی تمام خود را دارد. و اسلام علیرغم خطاها انحرافات که درون آن صورت گرفته بود، به عنوان یک نظام عقیدتی، از آن چنان قدرتی برخوردار است که می بایست خود را یا درمانی را برای بیماریهای امت ارائه دهد. در طول این مدت باید به این واقعیت پی می بردیم که اسلام، اگر براسستی حقیقت کامل و یک مکتب الهی است، همچنین باید از یک قدرت درونی برخوردار باشد تا در مقاطع حساس تاریخ، مراحل را جهت اصلاح مسیر توده های مسلمان بوجود آورد... در این اواخر بسیاری از افراد و نهضتهای الهام گرفته از آنان، تلاش ناموفقی را در جهت بر عهده گرفتن نقش مرکزی ((عامل اصلاحگر)) به عمل آورده اند، از جمله می توان از حسن البنا (بنیانگذار اخوان المسلمین مصر)، و مولانا ابوالاعلی مودودی (بنیانگذار جماعت اسلام هندی) نام برد. ولی چنین به نظر می رسد که نقش مرکزی عامل اصلاحگر را تنها ((حکومت اسلامی)) قادر است ایفا نماید. شکست کسانی که در این راه تلاش نمودند دقیقاً بدین علت بود که آنها نتوانستند ((حکومت اسلامی)) تشکیل دهند. تشکیل حکومت اسلامی (بعنوان قدم اول) برای توفیق در کسب نقش مرکزی عامل اصلاحگر که بتواند به اشتباهات و یا انحرافات درون امت پایان دهد، یک عمل ضروری است.

نکته ای در دفاعیات جدید از اسلام - به صورت مبهم - مطرح می شود و خاورشناسان نیز با زیرکی از کنار آن می گذرند، (آن نکته) این است که اسلام نتنها یک ((پیام)) است، بلکه یک ((روش)) نیز هست. (لیکن) وقتی پیام اسلام بر طبق روش مبلغین آرامش طلب مسیحی پیاده شود، بعید به نظر می رسد که از آن نتایج مطلوب حاصل گردد. چنین رویه ای ممکن است در تبدیل به یک آیین تشریفاتی - مانند

مسیحیت - موثر باشد، ولی هرگز نخواهد توانست به اهداف اسلام دست یابد. پیام کامل اسلام، روش اسلام را نیز در متن و عمق خود دارد. به همین دلیل است که در اسلام تا این حد بر سنت و سیره پیامبر(ص) تاکید شده است. و باز به همین دلیل است که روشها و مراحل لازم جهت تاسیس حکومت اسلامی نیز جزء لاینفک اسلام به شمار می روند. لذا اسلام، بدون ((حکومت اسلامی))، ناتمام و ناقص است. (۹۹)

...تاسیس حکومت اسلامی، قدرتمندترین عامل اصلاحگر در اسلام است... یک انقلاب اصولی در هر بخشی از امت که صورت گیرد، برای تمامی امت کفایت می کند... تاسیس حکومت اسلامی آن چنان تجربه آزادی بخشی است که کلیه مرزهای ساختگی درون (امت) اسلام را بی ربط و بی اهمیت می سازد... علمای شیعه که رهبری ((امت مسلمان)) را بر عهده دارند، از طریق انقلاب اسلامی، نمونه ای زنده از یک حکومت اسلامی پر تحرک، پرتوان، قدرتمند، و متقی را نیز در ایران تاسیس نموده اند...

این بود گوشه ای از نظرها و داوریهها درباره انقلاب اسلامی ایران و تاسیس حکومت جمهوری اسلامی. گذشته از اینگونه داوریههای موافق و تمجیدآمیز، این واقعیتها نیز در ارتباط با انقلاب اسلامی ایران درخور ملاحظه بسیار است:

- جنبشهای دوده اخیر، در کشورهای اسلامی.
- تحرکهای خودیابانه در میان مسلمانان همه جهان.
- شورشهای پر دوام مردم فلسطین و لبنان.
- رجوع اعتمادآمیز کشورهای تازه آزاد شده مسلمانان به نظام اسلامی ایران.
- فتح افغانستان به دست خود مسلمانان.
- رو شدن دست قدرتمندان جنایتکار جهانی و شناخته شدن چهره های کریه آنان.

- بر باد رفتن آبروی تمدن جدید، و ادعای انسانیت و حقوق و دموکراسی، به وسیله مدعیان کذاب جهانی

- توجه برخی از محققان و متفکران جهان به باز شناختن اسلام و قرآن.

پس از اینها همه، از نظر دور نداریم که درباره این پدیده دینی و سیاسی و اجتماعی این قرن، یعنی انقلاب

اسلامی ایران و تاسیس جمهوری اسلامی، دو نگرش وجود دارد، هم در داخل ایران و هم در خارج، یکی

نگرش تمجیدآمیز و دیگری نگرش انتقادی. نگرش نخست همین نگرشی است که سخنانی در آن باره

آورده شد، یعنی نگرش مثبت و امیدوارانه بسیاری از مسلمانان و صاحب نظران به این حرکت که - بطور

عمده - به وسیله روحانیت ایران رهبری شد، و امکانات مملکتی و قدرت در دست روحانیت قرار گرفت.

و چنانکه ملاحظه می کنید، ناظران در این نگرش، این نظام را تنها عامل اصلاحگر جهان اسلام می

شناسند، و آن را ارائه دهنده درمان برای دردها جامعه های اسلامی می شمارند و یک تلاش بزرگ و موفق

می دانند، و تصحیح کننده مسیر توده های مسلمان و پایان دهنده به انحرافها و اشتباههای امت، و عملی

ساز اهداف اسلام، و سرمشقی کافی برای نجات همه امت های اسلامی در عالم، و گامی موثر در جهت

یکی کردن کلیه مرزهای ساختگی درون امت و آزادی همه اقلیم قبله؛ و اینان نظام ایران را، یک

((حکومت اسلامی پر تحرک، پرتوان، قدرتمند و متقی) توصیف می کنند (درباره صفت ((متقی) دقت

شود). و اما نگرش دوم:

۴- واقعیتها، هشدارهایی عظیم

هر واقعیتی همواره یک هشدار است. رویگردانی از واقعیتها بی اعتنایی به هشدارهاست؛ و زیان بزرگ -

بسیار بزرگ - این چگونگی بر هیچ خردمندی پوشیده نیست.

یکی از ابعاد ژرف و عظیم - و باز هم ژرف و عظیم - ((نهج البلاغه)) همین ترسیم واقعیتها و ملموس ساختن آنهاست و فرو بردن انسان در آنها. گویی واقعیتهای گوناگون را - با الفاظ کهکشانی خویش - قالبگیری می کند و روبروی انسان قرار می دهد، آنگاه دو گوش انسان را می گیرد و چهره . چشم او را به سوی آنها می گرداند و محکم نگاه می دارد، تا آدمی - آدمی غافل و سطح بین - هر چه بهتر آنها را ببیند و با آنها در آمیخته گردد، انسان که گویی با آنها هم زیسته است و میزید...

ما - در اینجا - برای اینکه از یکسویه نگری بر کنار باشیم ، و از واقعیات دور نیفتیم ، و از هشدارها - طبق حکم عقل و شرع و تجربه - سود ببریم ، و از جرگه غافلان بیدرد در آییم ، و به رده آگاهان درد آشنا بپیوندیم ، باید یادآوری کنیم که نگرش دوم درباره انقلاب (یا بهتر است بگوییم : درباره اشخاص و عملکردها، زیرا انقلاب به ذات خود ندارد عیبی) و حاکمیت اسلامی ایران ، که از سوی کسانی اهل درد و اعتقاد از داخل و خارج ابراز می شود، واجب است که مورد توجه و تنبه بسیار قرار گیرد، نگرشی که می گوید: ((اکنون زمان تبلیغ اسلام و دفاع از خود اسلام است نه انقلاب...)). (۱۰۰) و من اکنون نمی خواهم از اینگونه نظرها نقل کنم ، همین اندازه می گویم که هر دو نگرش (نگرش تمجیدآمیز و اظهار امیدواری و نگرش انتقادی و اظهار نگرانی) طرفدارانی در میان مسلمانان آگاه و متعهد داخل و خارج کشور دارد، و نمی توان از نگرش دوم غافل بود، و به نگرش نخست فریفته گشت . اهمیت تکلیفی موضوع ، ما را و می دارد تا نسبت به این مسائل بسیار حساس باشیم . و طبیعی است که این دو نگرش متفاوت ، دو منشا متفاوت دارد. منشا نگرش نخست - بطور عمده - شعارهاست ؛ و منشا نگرش دوم عملکردها...

۵- غفلت از واقعیتها، سبب افول ارزشها

اکنون به دو نگرش یاد شده بیشتر نزدیک می شویم ، تا در مرز تکلیف حضور قویتری داشته باشیم ، و سبب افول ارزشها نگردیم . نگرش نخست چنین تصور می کند که حرکتی انقلابی و اسلامی در میان ملتی مسلمان پدید آمده و پیروز گشته است ، و بر پایه آن حرکت حکومتی اسلامی تشکیل شده است ، و فراخوانی این حرکت و کوشش آن در جهت اجرای احکام قرآن و تحقق بخشی به اهداف اسلام است ؛ و در مقام شعار هم که هیچ کاستی ندارد، بویژه آنکه در آرمان نجات مستضعفان (که آرمان بزرگ انسان و انسانیت است ، و سرلوحه تعالیم پیامبران)، نه تنها مستضعفان ایران و مستضعفان جهان اسلام ، بلکه مستضعفان همه جهان را مطرح می کند، و چه از این بهتر؟... پس آن خورشید گرما بخش طالع گشته است . این نگرش باید - همانگونه که نمونه ای آورده شد - امیدوار و سرخوش باشد، و این انقلاب و نظام را بستاند، چنانکه بسیاری چنینند، حتی در میان صاحب نظران (با قطع نظر از کسانی که از مسائل و موضوعها و واقعیت ها و ارزشها اطلاع چندانی ندارد و نظرشان واجد اهمیت نیست ، یا کسانی که از نظام سودهای گوناگون می برند و اظهار نظرشان واجد ارزش نیست) .

نگرش دوم منطق دیگری دارد، می گوید: ((در امر تبلیغ اسلام ، مهم مسئله تفکر است . متفکرین هرگز تحت تاثیر تبلیغات قرار نمی گیرند، فکر آنها باید قانع شود، آنها باید بفهمند اسلام به زندگی چه پاسخی داده است ؟ پاسخ اسلام به سیاست ، جامعه ، اقتصاد و... چیست ؟ اگر پاسخ را قانع کننده یافتند، بی شک جذب خواهند شد.)) (۱۰۱) و این یک نمونه از سخنان صاحبان نگرش دوم و اظهار نظرهای ایشان است .

و ملاحظه می کنید که محتوایی جدی دارد.

در برابر نگرش نخست - اگر واقعیت ملاک باشد - باید بسیار حساس بود و اندیشید که چگونه باید از عهده این شهرت بر آمد؟ و چسان باید بود، و چسان باید دید، و چسان باید عمل کرد، تا اینهمه اعتبار

بدست آمده برجای ماند، و اینهمه امید بر باد نرود، و اینهمه تکریم و تمجید از یک حرکت دینی - آنهم در این روزگار - بی محتوی نگردد.

باید یکی به خود و اعمال و دیدگاه ها و روابط و نزدیکان بنگرند و در آنها تجدید نظر کنند. و در تعالیم پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهریں (ع) بر محاسبه نفس تاکید بسیار شده است - که پیشتر سخنانی درباره این موضوع سازنده بسیار مهم آورده شد - آنچه گفته شد بظاهر درباره ((محاسبه نفس فردی) بود، ((محاسبه نفس اجتماعی) نیز ضروری است. یک حاکمیت مسئول تعهد شناس (قطع نظر از انقلابی، آنهم انقلاب اسلامی) باید در چندین و چند بعد به محاسبه نفس اجتماعی بپردازد و کردار و رفتار اعضای حاکمیت را، کارگزاران را، و بستگان و وابستگان را، مورد محاسبه نفس اجتماعی قرار دهد:

- محاسبه نفس اجتماعی سیاسی .

- محاسبه نفس اجتماعی قضایی .

- محاسبه نفس اجتماعی اداری .

- محاسبه نفس اجتماعی اقتصادی .

- محاسبه نفس اجتماعی اخلاقی .

- محاسبه نفس اجتماعی مصرفی .

- ... و

و همواره و در هر جا لازم شد اقدام کند، و همه خواهانها و ملاحظه ها را زیر پا گذارد، و دلبندی و دلبندان را به فراموشی سپارد (که مردم عزیزان دلبند خویش را دادند، و چه بسا برخی کسان از جنازه های آن عزیزان نیز خبر نگرفتند که بر روی مین پودر شد یا چیزی از آنها برای دفن باقی ماند...؟!))، و خیلی چیزهای دیگر، چرا که حاکمیت به نام ((اسلام)) به این سادگیها و چگونگیها که ما تصور کرده ایم

نیست . جامعه در این انقلاب فراخوانده شده است تا در سایه ((قرآن کریم) زندگی کند، نه در جهنم

تکاثر و اتراف و اسراف از سوی و فقر و حرمان از سوی دیگر...

به مسائل و عملکردها و اشخاص همواره به چشم تحسین نگریستن ، و از آنها ستایش کردن ، و با

تصویرگری لفظی واقعیات را بر خلاف آنچه هست نمایاندن (یا از واقعیات چنانکه هست بی اطلاع بودن

)، به حکم تجربه روش خوش عاقبتی نیست . و اینکه بگوییم چون دشمن داریم نقاط ضعف را نباید مطرح

کرد، نخست گام انحراف و انحطاط است ، و موجب وداع با ارزشها و سبب افول آنهاست ، و کاری در

حد ((دفن انقلاب) است . ارزشبانی ، میراث تشیع است :

- چرا علی (علیه السلام)، معاویه بن ابی سفیان را لحظه ای تحمل نکرد؟(۱۰۲)

- چرا بر قاضی خود به واسطه خریدن خانه آنگونه خشم گرفت و او را مورد مواخذه قرار داد؟(۱۰۳)

- چرا مصقله بن هبیره شیبانی را - که جانب بستگانش را رعایت کرده بود - به آن سختی نکوهش

کرد؟(۱۰۴)

- چرا وسعت خانه علاء بن زیاد حارثی را بر نتافت؟(۱۰۵)

- چرا منذر بن جارود عبدی را - که بستگان خود را نواخته بود - با آن الفاظ خرد کننده نکوهید؟(۱۰۶)

- چرا با عبدالله بن زمه - که از بیت المال چیزی در خواست کرده بود - با تندى سخن گفت : ((این مال

نه از آن من است و نه از آن تو، بلکه متعلق به همه مسلمانان است ...)).(۱۰۷)

- چرا حضور در یک مهمانی اعیانی را - که فقیران در آن دعوت نشده بودند - بر عثمان بن حنیف

انصاری نبخشید؟(۱۰۸)

- چرا پسر عموی خود را (که برخی گفته اند، شخصیتی چون ابن عباس بوده است)، با آن شدت و تندى

سرزنش کرد؟(۱۰۹)

- و چرا آهن گداخته را به تن برادر خود عقیل ، چنان نزدیک کرد که او از سوزش آن نالید، فقط به جرم اینکه برای کودکان گرسنه خویش ، یک من گندم از بیت المال اضافه بر جیره خود خواسته بود؟(۱۱۰)

- و چرا ابوالاسود دوئلی - قاضی بزرگ - را به صرف اینکه با شخص مراجعه کننده به دادگاه بلند حرف زده بود، از قضاوت عزل کرد؟(۱۱۱)

- و چرا فرمود: ((تنها کسانی می توانند احکام دین خدا را اجرا کنند، که سازشکار نباشند، که هم‌رنگ دنیا‌داران و دنیا خواهان) نگردند، که خود هیچ خواهانی نداشته باشند)(۱۱۲)

- و چرا خیانت ناظر بازار اهواز را با آن عقوبت شدید پاسخ داد؟ بد نیست این واقعه را بدانید. ابن هرمة ناظر بازار اهواز بود. علی (ع) از او خیانتی دید، به رفاعه بن شداد بجلی - فرماندار خود در اهواز - چنین نوشت :

هنگامی که نامه مرا خواندی ، ابن هرمة را از نظارت بازار برکنار دار، و او را به مردم معرفی کن ، و به زندانش افکن ، و آبرویش را بریز، و به همه بخشهای تابع اهواز بنویس که من اینگونه عقوبتی برای او معین نکرده ام . مبادا در مجازات او غفلت یا کوتاهی کنی ، که نزد خدا خوار می شوی ، و من به زشت ترین صورت ممکن تو را از کار برکنار می کنم - و خدا آن روز را نیاورد.

و چون روز جمعه رسید او را از زندان در آور و ۳۵ تازیانه بزن و در بازارها بگردان . و هر کس گواهی آورد (که از او چیزی ستانده است) ، او را با گواه قسم ده ، و مبلغ را از مال ابن هرمة بردار و به صاحب آن بپرداز. و دوباره او را - خوار و سرافکننده و بی آبرو - به زندان بازگردان ، و پاهایش را در بند بگذار: و تنها برای نماز باز کن . فقط اگر کسی برایش خوراک یا نوشابه یا پوشاک یا زیراندازی آورد به او برسان .

و مگذار ملاقاتی داشته باشد، تا مبدا راه پاسخگویی به محاکمه را به او یاد دهند و به آزاد شدن از زندان امیدوارش سازند. و اگر دانستی که کسی چیزی (عذری) به او آموخته است که به مسلمانی زیانی می رساند، او را نیز تازیانه بزن و زندانی کن تا توبه کند.

شبه‌ها زندانیها را به فضای باز بیاور تا تفریح کنند، جز ابن هرمه، مگر بررسی که بمیرد، در این صورت او را نیز با دیگران به حیاط زندان بیاور. و اگر دیدی هنوز طاقت تازیانه خوردن دارد، پس از ۳۰ روز، ۳۵ تازیانه دیگر - بجز ۳۵ تازیانه نخستین- به او بزن. و برای من بنویس که درباره بازار (و نظارت بر آن) چه کردی، و پس از این خائن چه کسی را برای نظارت برگزیدی. در ضمن حقوق ابن هرمه خائن را نیز قطع کن. (۱۱۳)

اینست مدیریت سالم و قاطع، اینست مسئولیت پذیری، اینست پاسداری حقوق مردمی که جز حاکمیت پشت و پنهانی ندارد... و این برخورد آموزنده، از تعالیم جاودان و احکام درخشان اسلام است در مورد پاسداری حقوق توده‌ها - در هر جا - و کوتاه کردن دست طاغوتان اقتصادی، و جلوگیری از ستم اهل بازار بر مردم، و عقوبت ناظران خائن، و حمایت از ضعیفان و کم در آمدان و... و رد هر گونه مسامحه در کار نظارت بر بازارها، تا نسبت به حقوق توده‌ها هیچ گونه خیانتی نشود، و انسانهای ناتوان پایمال نگردند....

و از این عقوبت سختی که درباره این ناظر بازار - به دستور قاطع امام علی بن ابیطالب (ع) - اعمال گشته است روشن می شود که دین اسلام به این امور اهمیت بسیار می دهد:

۱- توجه اکید به بازارها، برای نفوذ عدالت و رعایت حق در آنها، و تصحیح روابط داد و ستد میان مردم، و جلوگیری از انواع اجحاف و گرانفروشی و کم فروشی و کلاهبرداری و...

۲- حفظ اموال خریداران و کسانی که به اجناسی نیاز دارند و به بازارها و فروشگاه ها و دکانها مراجعه می

کنند، از چپاول شدن ، زیرا مراجعه کنندگان - به تعبیر امام سجاد (ع) - مانند گوسفندند در چنگال

گرگ. (۱۱۴)

۳- رسیدگی دقیق به کار ناظران بازار تا مرتکب خیانتی نشوند، و از بازرگانان و فروشندگان رشوه نگیرند

و آنان را در نرخگذاری و فروش آزاد نگذارند...

۴- ترک هرگونه کوتاهی و غفلت درباره این موضوع مهم حیاتی ، که موجب ظلم بسیار می شود بویژه در

حق ضعیفان جامعه .

۵- احساس مسئولیت کردن نسبت به مسائل و اقدام قاطع کردن درباره آنها.

پس باید این احادیث و امثال آن ، که نمایانگر رفتار معصوم (ع) است ، دستوری قاطع باشد برای هر

حاکمیتی که ادعا مسلمانی دارد، و هر فقاهتی که خود را تابع این تعالیم می داند.

- ۷ -

=====

این است که می گوئیم در برابر نارواییها باید ایستاد، و مسامحه نکرد، و نقطه های ضعف در مدیریت و

حاکمیت را باید برملا ساخت . نقطه های ضعف هنگامی که مطرح نگشت ، و عملکردها و اشخاص

مورد رسیدگی قاطع قرار نگرفتند، از اهمیت منفی انحراف کاسته می شود، و قبح خیانت از میان می رود،

و جریانها ادامه می یابد. و زیان این چگونگی از زیان هزار دشمن بیشتر است . راه امام علی بن ابیطالب

(ع) است ، که با آنهمه دشمن و مخالفت ، کار گزاران خود را آنگونه که اشاره کردیم - محاکمه و رسوا

می کرد، و دست آنان را از شغلها می برید، و به نزدیکان خود میدان نمی داد، و در هیچ هزینه گذاری

اسراف نمی کرد، و درد افراد جامعه درد خود او بود. راه این است، و حرکت در غیر این مسیر خروج از ((صراط مستقیم)) است؛ و حد اقل تعهد دینی و بیداری وجدانی اقتضا می کند که اعلام شود اینگونه حرکتها در مسیر دین منطبق با دین نیست، تا به ارزشهای الهی خیانت نشده باشد. اظهار حقایق و اقدام بجا درباره نارواها و ناشایستگان، حاکمیت را با مردم پیوند می دهد، و کتمان حقایق و سستی در اقدام پیوند حاکمیت را با مردم می برد. و البته حصول این چگونگی تدریجی است، و بروز آثار آن دفعی، پس نباید غافل بود، این غفلت ویرانگر است، و سخن انذارگران آگاه و معتقد را باید پذیرفت.

و در برابر نگارش دوم، باید پاسخهای اسلامی راستین را به ((سیاست)) و ((جامعه)) و ((اقتصاد)) آماده ساخت، و هم از جنبه نظری و هم از جنبه علمی عرضه کرد. آیا می توان گفت که اسلام برای این مسائل پاسخ درستی ندارد؟ هرگز (دست کم اسلامشناسان آگاه و آشنا با دو منبع عظیم و ژرف اسلام - یعنی قرآن و حدیث - می دانند که اسلام جامعترین پاسخها را برای مسائل یاد شده دارد).

و آیا می توان ادعا کرد که به مسائل یاد شده در سطوح مناسب پاسخ داده شده است؟ هرگز... پس باید پاسخ مسائل یاد شده را از دو منبع اسلامی آگاهانه استنباط کرد و عرضه داشت. کدام متفکری است که اسلام نتواند او را قانع کند؟ اگر سعه و غنای تعالیم اسلامی درست درک شود و تبیین گردد.

۶- ادای دین نسبت به عاشورا...

اشاره کردیم که عاشورا همواره نقطه آغاز حرکتهای عظیم در تاریخ اسلام بوده است. عاشورا مشعل بزرگ زندگی و آزادگی است. همچنین اشاره کردیم که در حرکت اخیر ملت ایران (از سال ۱۳۴۲ ش به بعد) نیز، از نیروی توفانگر عاشورا استفاده بسیار شد، لیکن سخن اصلی عاشورا، یعنی نماز - عدالت (هر دو باهم)، چنانکه باید مطرح نگشت، و اگر گاه گفته شد از حد حرف گذشت. نماز توجه به بی نیازیهایی خداست و عدالت توجه - نیازهای خلق خدا. و تا از خلق خدا و نیازهای آنان غافل باشی،

چگونه در برابر خداخواهی ایستاد، و با خدا سخن خواهی گفت، و دوست خواهی شد و قرب خواهی

یافت، چگونه؟

باتوجه به آن چه یادآوری گشت خوب روشن می شود که ما نسبت به عاشورا مدیونیم؛ و ادای این دین جز از راه تحقق بخشی به اهداف عاشورا عملی نخواهد شد. عاشورا پدید آمد تا به قرآن عمل شود. و شعار اصلی قرآن کریم در ساختن جامعه انسانی توحید و عدل است.

هنگامی که ارزشها مطرح می شوند، ارزشیابان باید بیدار و حساس باشند، تا هر جا زمینه ای پیش آمد که به افول ارزشی بینجامد، هشدار دهند و سخن بیدارگر را بگویند، و ذهن جامعه را روشن سازند، و دستاویزهای تخطئه و نفوذ را از دست دشمنان دین خدا بگیرند، و بدینسان در مرز تکلیفی خویش حضور داشته باشند.

اینجانب به واقعیتهای دردناکی که در میان توده های مسلمان و طبقات مختلف ملت می گذرد بیشتر توجه دارم تا به سخنان تصویر گرانه ای که گفته می شود. از اینرو از موضع عدم غفلت و عدم تغافل سخن می گویم؛ و می نگرم که اظهار حقایق اسلامی و تعالیم قرآنی - حتی در حکومت اسلامی - نیز وظیفه است. و آنچه در این چند سال اخیر - گاه گاه - یادآوری کرده ام در همین جهت بوده است و از موضع آگاهی و دردمندی و دلسوزی، نسبت به مسائل و واقعیات مربوط به ((اسلام)) و ((ملت))، و به منظور صیانت اعتقادات دینی نسلها.

و این سخنان به معنای امیدواری در بعدی وسیع نیست. واقع اینست که چنین امیدواری، با توجه به آنچه در عینیت کنونی جامعه گذشته است و می گذرد - که حاصل مجموع جهتگیریها و عملکردهاست - بسیار مشکل است. جامعه تنها با مدیریتی قاطع و زاهد و آگاه و سالم و انقلابی می تواند به نابسامانیها پایان دهد، و مشکلات گوناگون اقتصادی را حل کند، و ((تکثر)) و ((اتراف)) را براندازد، و داد و ستدها

و روابط بستگی را محکوم سازد، و موجودیت اخلاق و فرهنگ را به شکوفایی لازم برساند، و معنویت را ملاک قرار دهد، و برود تا - اندک اندک - بنیانی قرآنی پیدا کند. من از اوضاع فرهنگ و اخلاق و اقتصاد و مدیریت و قضاوت و تکاثرها و اترافها و اسرافها و روابط و مشکلات نسل جوان و طبقات فرودست و فواصل جهنمی زندگیها و فشار له کننده فقر و تبعیض بر پیکر انسان محروم و دیگر شئون جامعه چندان بی اطلاع نیستیم، همچنین از نارواییها و نابسامانیهایی که پس از انقلاب پیش آمد، و در این سالها گسترده شد...

باری اینجانب گفتن و نوشتن حقایق دینی را - تا جایی که مقتضی باشد - وظیفه می دانم، تا اگر اموری و عملکردها و جهتگیریهایی، و اشخاصی و اقدامهایی و... موجب گشت که جاذبه های ایمانی در برخی از جوانان (و جز آنان) ضعیف گردد، اطلاع یافتن از حقایق دینی آن جاذبه ها را به حال نخستین باز گرداند، و موجب صیانت اعتقادات مردم گردد؛ مثلا در کتاب مستند می خوانند که اسلام دین عدالت است، دین قضاوت سالم و عادلانه است، دین حمایت واقعی - نه شعاری - از محروم است، دین تامین امکانات شکوفایی استعدادهای انسانی است، دین توسعه روحی و صعود اخلاقی است، دین حذف دیکتاتوری مال است، دین قسط و مساوات است، دین حفظ کرامت انسانی است (از هر مذهب و مسلک) و امثال این ارزشها... هنگامی که این مسائل را بطور مستند فرا گرفتند، دین خویش را استوار می دارند و اعمال دینی را ترک نمی کنند، و هر چه از هر کس بر خلاف دیدند به آن چیز و آن کس بی اعتقاد می شوند نه به اصل دین. به هر حال امیدواریم خدا همه را به آنچه رضای او در آنست موفق بدارد، که سعادت فرد و جامعه نیز در همین است، که مردم همه در اعمال و رفتار و روابط و فعلها و ترکهای خود رضای خدا را در نظر داشته باشند.

باری ، این بود اشاره ای نیز... و در این رساله ، در چهار بخش دیگر، در زمینه حقایق مورد اشاره (برای مردم)، و هشدارهای یاد شده (برای مسئولان مختلف) مطالبی خواهی خواند (و در هر حال نباید از لطف خدا مایوس بود).

باید بگویم که آنچه در این رساله می خوانید، پیشتر به چاپ رسیده است (۱۱۵) ؛ و اکنون با پاره ای افزوده ها و اندکی بازنگری : در این مجموعه ، به علاقه مندان اینگونه مسائل و موضوعات تقدیم می گردد؛ و امید است که سودمند باشد، و خداوند آن را سودمند قرار دهد. بخشهایی مربوط به ((نظم نوین جهانی به چاپ رسید، آن بخشها در رساله ای دیگر - به خواست خدا - منتشر خواهد شد.

و از آن روز که هدف اصلی ((قیام جاودانه عاشورا))، تاسیس حکومت اسلامی (۱۱۶) و اجرای قسط قرآنی است ، در چهار بخش آینده ، بحث عمده درباره همین دو موضوع بسیار مهم است ؛ پس سخن را در بخش بعدی با گفتگو درباره ((آرمان حاکمیت عدالت) می آغازیم ، و با مباحثی درباره ((حکومت مسانخ) پی می گیریم ...

حکومت مسانخ

۱- آرمان حاکمیت عدالت (جامعه دینی و حکومت اسلامی)

هنگامی که اینجانب گزارشواره ای کوتاه ، از زمینه ها، علتها، عاملها و آرمانهای حرکت اسلامی می نوشت ، زمانی بود بسیار هیجانبار، یعنی دیماه سال ۱۳۵۷ تا فروردین ماه ۱۳۵۸. و در همان تاریخ بود که این نویسنده ، موضوع بسیار مهم ((اتحاد جماهیر اسلامی) را مطرح ساخت .

در آن اوقات ، در بیشتری از مردان - و چه بسا نزدیک به همه - شوری بزرگ و هیجانی عظیم پدیدار بود. و اگر کسانی می خواستند چیزی به خامه آورند، چه بسا از آنچه این نویسنده - در ((تفسیر آفتاب) -

نوشته است ، هیجانبارتر، هیجانخیزتر، و هیجان آفرین تر می نوشتند، با تعبیراتی پرشورتر. آخر مگر نه این

بود که آنروزها، بار فضاها فریاد بود، و نقش دیوارها شعار، و تاللو آفتاب ها خونین ، و امید آگاهان بر پای آزادی ، و نوید مستضعفان برقراری قسط...

افزودن بر اینها که یاد شد، مرا برای داشتن چنین چیزی شور و هیجان ، و منعکس ساختن آن ، باعث دیگر نیز در میان بود؛ و آن اینکه یک قیام مذهبی ، در برابر قدرتی فاسد و شیطانی ، به پیروزی رسیده بود. و این واقعه بزرگ - به عنوان مقدمه ای برای یک انقلاب راستین همه گیر - همان بود که این نویسنده ، همواره ، آرزوی آن را می داشت ، و شدن آن را انتظار می برد. توضیحی کوتاه در این باره از این قرار است :

سالهایی بود که در این آب و خاک - که چهارده سده بود تا با فرهنگ اسلامی زیسته بود - نوحواهی و نوجویی و نوآوری چند، در زمینه های مذهبی ، و در عرصه شناختهای اسلامی و عرضه برداشتهای دینی ، پدیدار گشته بود. در آن روزگار(۱۱۷) ، پاسخ دادن به طلب فکری و بینش ((اجتماعی - دینی) یاد شده ، مقداری - به نسبت زیاد- به وسیله کتابها و نوشته ها نویسندگان اسلامی غیر ایرانی ، و بیشتر مصری ، و ترجمه آنها به فارسی ، صورت می گرفت . و این واقعیت در آن حال و احوال زمانی ، این نگرانی را در پی داشت که مبادا وفور چنان کتابها و ترجمه ها در میان جامعه - بویژه جوانان - سبب گردد تا نواندیشی و نوآوری دینی ، و برداشتهای نوین اسلامی (که ضرورت زمان و طبیعت تحولات همواره اقتضا دارد) همه و همه ، از طریق نفوذ یابد و گسترش پذیرد، از طریق خاندان رسول (ص)، و مکتب آنان ، که ترجمانان واقعی قرآند و بیان کنندگان راستین اسلام .

نگرانی یاد شده ، در آن سالها، برای انسان آگاه جوانب نگر عواقب سنج ، نگرانی عمیق بود. از سویی دیگر، بخوبی معلوم بود که حقایق اجتماعی ، و مسائل حیاتی ، و مبانی انقلابی ، و تعالیم سازنده انسانی بسیاری در مکتب خاندان رسول (ص) هست که شناخته نشده و عرضه نگشته است . و اگر چنان است که نو شدن روز و روزگار، و پیش آمدن مسائل و حوادث تازه ، و بروز تحولات بزرگ ، و پیدا شدن فلسفه

ها و مرامهای نو، جامعه را، بویژه جوانان را، به نوجویی و نوظللی سوق داده، بلکه نیازمند ساخته است، و همچنین اگر فشار ستم ها و حکومت های جاهل و جابر، و تسلط عوامل دست نشانده و بی شخصیت بیگانه، آگاهان و نسلهای جوان را واداشته یا تشویق کرده است، تا در جستجوی مسلکی و مرامی باشند که به مبارزه و آزادیخواهی فرا خواند، و راه ایجاد تحولات و انقلابها را نشان دهد، اگر چنان است و اگر چنین، پس چرا در این برهه مناسب از زمان، مذهب پر بار و نیرومند و سستی سوز و جهادآموز خاندان رسول (ص) شناسانده نشود؟ چرا حقایق دگرگون ساز اسلام اصلی مطرح نباشد؟ و چرا قله های افراشته مبارزات بزرگ در این مکتب الهی نشان داده نشود، و چرا ((فلسفه شورشها شیعه)) قدیم شکافته نگردد؟ و چرا هدف مقدس ((آهنگ خاوران داشتن))، و ((به سوی چشمه خورشید شتافتن))، و ((به هر چه سردی و سیاهی است پشت کردن)) آنان باز شناسانده می شود، تا هم - مانند گذشته - به شورانگیزترین قیامها فرا خواند، و هم گوهر والای حیات انسانی یعنی دین و معنویت را پاس دارد.

این جهاتی که یاد شده مرا واداشت تا نخست برای پیدا کردن شناختی از این مکتب و اجزای آن، شناختی درست و جامع و مترقی و مرتبط با محتوای عصر بکوشم، و سپس آن را، در صورت نوین اجتماعی - با سبکی ژرف و غنی، و قالبی زنده و آفتابگرفته - عرضه بدارم ...

این ناچیز، در راه انجام دادن این وظیفه، در حد توان بسیار - بسیار ناقص خویش گام هشت: به سرودن ((سرود جهشها)) پرداخت، و از ((فلسفه شورشهای شیعه)) دم زد، و جامعه را بازنده - کردن یاد مبارزان بزرگ که ((آهنگ خاوران)) داشتند (یعنی: پیشینیان شیعه و یاران امامان) به داشتن ((آهنگ خاوران))

فراخواند، و شورآفرینیهای خروشگستر ((روشنگران روز)) را در شبهای تیره و تار ستم زمزمه کرد، و در سیاهیهای سنگین اختناق کبیر، ((آوای روزها)) را بفریاد خواند، و با یاد کرد گوشه ای از فرهنگ تربیتی و

اقدامی ((مرزبانان حماسه جاوید))، روحانیان و همچنین جوانان را به مرزبانی باورهای عظیم ((حق بزرگ))، و بر پایی ((عدالت کلی))، و باز آفرینی حماسه های مقدس دعوت کرد، و با آرزوی تن شستن در ((ساحل سپیده))، و ایستادن در ((معبد خورشید))، و نماز گذاردن بر ((حماسه انسانها)) شورگستری را در گوش جوانان دمید، و حوزه های علمیه را از قعود و سکوت بر حذر داشت، و تنها - گذارندگان مبارزان را محکوم کرد. و اهمیت اقدام جدی برای استقرار عدالت اجتماعی را در مذهب خاندان رسول (ص) به یادها آورد، و عظمت و وظیفه بزرگ مبارزه با جهل و ظلم را در پیشدیده‌ها نهاد، و زیان مالکیت‌های تکاثری و سرمایه داریهای استثمار گرانه را به قلم آورد، و ضرورت کوشش برای رفع محرومیت محرومان و زاغه نشینان را بارها باز گفت، و خالی بودن محافل و مجامع و تظاهرات مذهبی - بویژه ((هنگامه عظیم عاشورا)) را، در آن روزگار - از القای مبانی حماسه اقدام، دور از واقعیت تشیع مقاوم شمرد، و شناخت مسائل زمان و سیاست و اجتماع را - طبق تعالیم دین - و وظیفه همگان - بویژه روحانیت - دانست، و اهمیت درگیری و مقاومت و پایداری و صلابت را - در اینجای و آنجای - خاطر نشان ساخت، و تشکیل ((جامه دینی)) و ((حکومت اسلامی)) را به یادها آورد، و ((جامعه انسان مومن)) را مطرح ساخت، جامعه ای که می تواند در پرتو پیروی از هدایت قرآن و تعالیم الهی معصومان تشکیل یابد و تحقق پذیرد: ((انتم الاعلون ان کنتم مومنین)). (۱۱۸)

و چون روشن است که برای پدید آمدن چنین آرمانی، بر - شوراندن گسترده توده های وسیع، و سپس ایجاد تشکیلاتی مومن، و کسب قدرتی سالم ضروری است، و برای اینها همه، وجود رهبری دینی و بیداری مومن و اقدامگر و قاطع لازم است، من که - در عالم خود - از سکوتها و قعودها رنج می بردم، و از تحقیر مقدسات دینی - در دوره آن دو دست نشانده فاسد ((غمهای گران داشتم))، و از خالی بودن مجالس و اجتماعات مذهبی از محتوای سیاسی و اجتماعی و اصلاحی و اقدامی و انقلابی و حماسی عذاب

می کشیدم ، بسیار طبیعی است که چون طلایه های جنبش ۳۰ ساله اخیر پدیدار گردد، به سوی این جنبش جذب شوم ، و در آن امید بندم ، و از آن سخن گویم ، و کسان را بدان فراخوانم ، و به پیشرفت آن علاقه نشان دهم ، و برای گسترش آگاهیهای جامعه درباره آن ، به اندازه توان خویش بکوشم ، و از گرایش هر چه بیشتر اجتماع به آن و فداکاریهای وسیع مردم دلشاد گردم ، و اینهمه را بستایم و بزرگ دارم ، و به مقام رهبری قاطع آن (چنان دیگران حتی غیر مذهبیان ، در آن ایام)، احترامی عمیق گزارم ، و به امید تحقق اهداف قرآنی ، آن احترام را ثبت دفتر کنم ، و گزارشواره خویش را از چنان حرکتی دینی و مردمی ، به امید و نوید طلوع ((آفتاب عدل اسلامی) و ((قسط قرآنی))، ((تفسیر آفتاب) بنامم .

اینها همه ، برای نویسنده ای صاحب آرمانهای مورد اشاره ، با سابقه و سائقه و ذائقه خویش ، اموری است بسیار طبیعی . چنانکه به همین اندازه نیز طبیعی است که پس از پیروزی مقدماتی انقلاب ، و بیرون راندن یکی از دشمنان بزرگ خانگی ، هیجانزده شوم ، و آنگونه شادمند و امیدوار چیز بنویسم ، و از آن دست واژه ها بکار برم ؛ و همی چشم براه پیدایی آرمانهای قرآنی و تحقق یافتن مقصدهای اسلامی باشم که پیوسته از آنها سخن گفته می شود، و خود من نیز - بنا بر امید و اعتماد - از آنها سخن می گویم ، و نشر و ترویج آنها و جانبداری سرسختانه از آنها را (بمنظور احیای احکام اسلامی و قسط قرآنی و نجات انسان محروم ، نه هیچ چیز دیگر، و نه سر سوزنی چشمداشت شخصی) وظیفه دینی می دانستم .

خوشبختانه ، در کتاب یاد شده ، آرمانهای انقلابی و آمال اسلامی ، بخوبی و بروشنی بیان گشته است ، در حد یک سوم کتاب . و همه بصراحت هدف مولف را باز می کند، و روحیه انقلابی او را نشان می دهد، و ملموس می سازد که آنهمه شعور اعتقادی ، و هیجان بیانی ، و بزرگداشت و جانبداری ، و نفی و اثبات دینی و اجتماعی و سیاسی ، از چه مایه ای برخاسته و از چه زمینه ای در جان نویسنده مایه گرفته است ، و چه مقصدی در پی آنها بوده است ، و به امید تحقق یافتن چه آرمانهایی مردمی بر خامه جاری گشته است .

آن تجلیها که شده است (و مقدار قابل توجهی به نقل از دیگران، به عین عبارت، حتی غیر مذهبیان، که نفوذ عنصر امید را در جانها در اوقات نشان می دهد)، آنهمه تعظیم که در برابر حرکتهای مردمی و مشارکتهای وسیع به عمل آمده است؛ و آنهمه حساسیت که در برابر کج گرایها و انحراف پذیریهایی دیگرانی مشام داده شده است، همه و همه، از سر نیتهایی خیر و آرمانهایی مردمی و اهدافی قرآنی و آمالی علوی و شیعی بوده است، بری و منزله از هر منظوری دیگر... یا از ایجاد هیجان بیخود در اجتماع.

من دوست دارم خوانندگان گرامی نوشته های ناقابل این خامه، به زیر و بم آنها پی ببرند، و در پیچ و خم تعبیرها تاملی روی دارند، و مقاصد برخاسته از تعهدشناسی و تکلیف گرایی را در نظر بگیرند، و پیوستگی ماهوی کلیت این نوشته ها و اندیشه ها را هیچگاه مورد غفلت قرار ندهند. در مثل هنگامی که این نویسنده - جای جای - قید می کند و به یادها می آورد که روحانیتی که مورد قبول و تایید است، روحانیتی است آگاه، و ارتجاع زدوده، که از توانگران بریده باشد، و - به پیروزی از سنت قولی و عملی پیامبران و امامان - به محرومان و له شدگان پیوسته باشد، و مصداق ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم باشد، و طبیعت زمان و تحول را بشناسد، و قدرت این را داشته باشد که از همه طاقتهای فقهی (با توجه به وسعت مدلولی ادله احکام)، و سازندگیهای قرآنی، و توانهای انقلابی تعالیم اسلامی استفاده کند، و در جهت ((ساختن فرد) و ((پرداختن جامعه)، پیشرو و موفق باشد، و شعار عملی او ((ان الله یامر بالعدل) باشد، و مدار اجتماعی او ((نهج البلاغه)، و منطق اقدامی او ((خطب فاطمیه)، و هویت فردی او شکل یافته با ((منیه المرید)، موضعگیری او برخاسته از ((تفسیر خون عاشورا)... وقتی اینها باشد بخوبی روشن می شود که هر چه و هر کس و هر مقام و هر موضعگیری غیر از اینها باشد، نه مورد قبول و تایید است، و نه تایید و قبول آن وظیفه است، و نه چنان چگونگی منطبق با اسلام است، و نه به خیر و صلاح موضع

اسلامی و آرمان قرآنی است ، و نه به سود ملت مسلمانان ایران ، و نه مایه عزت و سربلندی در هنگامه سیاستها و فلسفه های معاصر جهان .

پس از این مقدمه (که تذکر آن را، از باب ((و ذکر، فان الذکری تنفع المومنین تذکر بده ، که تذکر دادن همواره برای مومنان سودمند است) لازم دانستم)، عرض می کنم که حکومتی که بتوان آن را به نام یک حکومت دینی معرفی کرد و مطرح ساخت ، و جامعه های دیگر اسلامی و ملت های مسلمان را برای پدید آوردن چنان حکومتی به منظور رسیدن به هدف عظیم ((اتحاد جماهیر اسلامی)، به قیام و فداکاری واداشت ، تنها و تنها ((حکومت مسانخ) است و لاغیر، یعنی حکومتی شبیه به حکومت معصوم ، و هم سنخ و هم گره ، با آنگونه حکومت . چون در عصر غیبت ، به ((حکومت معصوم)، که اصل حکومت قرآنی است ، و اساس آن بر اقامه عدل فراگیر (یملا الارض قسطا و عدلا) است دسترسی نیست ، ازاین رو، جوهر تعالیم وحی در قرآن - در تشخیص و اقدام- تا حدی زیاد زیر غبار قرار می گیرد، و از جذابیت آن تعالیم ، برای ثابت قدم ماندن مردم خودی در دین و پیوستن مردم بیگانه به آن ، کاسته می شود، و این امری طبیعی است (۱۱۹) ، بنابراین اگر ما از مرز و معیار ((حکومت مسانخ) نیز بگذریم و تخفیف دهیم ، و حکومتی شبیه حکومت دیگران را ((اسلامی) بخوانیم ، دیگر جاذبه ای برای یک نظام دینی باقی نخواهد ماند؟ و این مطلبی قابل تامل است ، بلکه تامل در آن تکلیف است . و این همان واقعیتی است که اکنون تجربه بطور عجیبی ما را به همانجا رسانیده است .

۲- حکومت مسانخ

حکومت معصوم حکومت خداست ، زیرا معصوم ((احکام واقعی) را می داند، و بدون سر سوزنی انحراف ، یا تخلف ، یا تحریف ، یا غفلت ، یا ضعف تشخیص ، یا سازش ، یا ترس ، یا سستی ، یا بسته اندیشی ، یا ساده نگری ، یا ارتجاع گرایی ، یا دنیا دوستی ، یا طمع ، یا مراعات ((احتیاط)... احکام واقعی دین خدا

را قاطعانه اجرا می کند، و جامعه انسانی را) بلکه جهان ارضی را که جامعه انسانی و افکار و اعمال انسان در ارتباط با آن است)، چنانکه خدای بزرگ خواسته است و در قرآن کریم بیان کرده است، می سازد و اداره می کند و به سعادت مطلوب می رساند. تداوم این فلسفه الهی - سیاسی در عصر غیبت به تحقق یافتن حاکمیت مذهبی است نه جز آن. و حاکمیت مذهبی، همان حاکمیت مسانخ است. مصداق صحیح حکومت مذهبی در عصر غیبت، همان حکومت مسانخ است، نه جز آن، یعنی نزدیکترین و شبیه ترین انواع حکومت ها به حکومت معصوم. و به عبارت دیگر حکومتی که بتواند مصداق ((عهدنامه مالک اشتر) باشد. چون مالک اشتر معصوم نبود، و امام علی بن ابیطالب (ع) معیار حکومت کردن به نام اسلام را برای او در ((عهدنامه) نوشته است. پس تنزل کردن از معیارهای عهدنامه مذکور، تنزل از اسلام است در اجرای غیر معصوم. و چنین چیزی - اندک اندک - جدا شدن است از یک حکومت اسلامی، و یک سیاست دینی، و یک مدیریت قرآنی.

ملاحظه کنید، دین اسلام دین جاوید الهی است. و این دین حقیقت واحد است و نمی توان برای آن صورتهای گوناگون فرض کرد، و همه را اسلام دانست، لیکن از باب مماشات می گوئیم، برای دین اسلام و احکام و موازین و تعالیم آن، دو اجرا (۱۲۰) می توان تصور کرد. یکی اجرای اسلام و عملی کردن آن در اجتماع به وسیله شخص امام معصوم (علیه السلام). دوم اجرای اسلام و عملی کردن آن به وسیله غیر معصوم. دیگر صورت سومی که باز هم اسلام باشد نمی توان تصور کرد. پس یا اسلام است در اجرا و عملکرد معصوم یا اسلام است در اجرا و عملکرد غیر معصوم. و صورت دوم حد و معیارش همان ((عهدنامه مالک اشتر) است، زیرا عهدنامه - چنانکه یاد شد - دستورنامه اجرای اسلام است برای غیر معصوم (۱۲۱) بنابراین هر حاکمیت اسلامی، به هر اندازه از اصول مختلف تبیین شده در ((عهدنامه) تنزل کند، به همان اندازه و به همان نسبت، از اسلام جدا شده است، و دیگر اسلامی نیست. حفظ عقیده و

ایمان مردم به دین خدا و اولیای خدا از اهم واجبات است . و این تکلیف اهم ایجاب می کند که ما حقیقت یاد شده را باز گوئیم و پوشیده نداریم .

۳- مسلمانان و حکومت اسلامی

به عنوان توضیحی روشن تر عرض می کنم : ما یک حکومت اسلامی داریم و یک حکومت مسلمان . حکومت اسلامی آن است که همه چیز یک حاکمی منطبق با اسلام باشد، از اقتصاد تا قضاوت و دیگر امور؛ و حکومت مسلمانان آن است که کسانی که در راس حاکمیت قرار دارند مسلمان باشند، یعنی اعتقادات دینیشان اعتقادات اسلامی باشد، نه مسیحی مثلا. اینگونه حکومتی را هنگامی می توان ((اسلامی (خواند که - دست کم - منطبق با ((عهد نامه) باشد.

ان دین الله لا يعرف بالرجال ، بل بابه الحق ، فاعرف الحق تعرف اهل .(۱۲۲)

- دین خدا را نمی توان با شاخص شناخت (و با عملکرد آنان)، بلکه با معیار حق می توان شناخت ، پس حق را (معیار را) بشناس ، در آن صورت اهل آن را (و عمل کنندگان به آن را) خواهی شناخت .

این تعلیم بسیار عجیب است ، چون همیشه رجالی در میان امت اسلامی تربیت می شوند، و به مقامی بزرگ می رسند، و توجه همگان به آنان جلب می شود. در این صورت این تعلیم ، بسیار عجیب است ، از آن ، نفس پیامبر احساس می شود. بیخود نیست که گفته اند، ((علی بن ابیطالب را نفس پیامبران است). آری این تعلیم آگاهی بخش : انسان را برای حفظ ایمان خویش در دژی استوار قرار می دهد. این آموزش علوی الهی اصل بسیار مهمی را - در مقاطع مختلف تاریخ - به ما می آموزد.

توضیح موضوع این است : چنانکه اشاره شد، بسا می شود که رجالی از میان امت به مقامی بزرگ می رسند، و شهرتی بسزا می یابند، و بخصوص عوام و توده های مردم به آنان توجه بسیار پیدا می کنند، و آنان را ملاک همه چیز - بویژه همه چیز دین - می دانند؛ و بدینگونه در افت و خیز حوادث ، مسئولیتهای سترگ تاریخی متوجه آنان می گردد. حال اینگونه رجال اگر به حاکمیت برسند، و به نام دین قدرت دینی حکومت تشکیل دهند، یکی از دو نتیجه را در بر خواهد داشت : یا یک ((عظمت) آفریده می شود، یا یک ((فاجعه) رخ می دهد. اگر رجال یاد شده، به معنای واقعی کلمه ، ((انقلابی) باشند، و به اندازه کافی از مسائل مختلف آگاه باشند، و بتوانند دین خدا را با تمام معیارهای آن ، و احکام دین را در سطح همه مردم و همه طبقات عملی کنند، قسط قرآنی و سیاست الهی و قضاوت اسلامی و مدیریت انسانی دین را به اجرا درآورند، و نزدیکانی زاهد و پاک نظر داشته باشند، و از نظرهای مشاورانی متخصص و آگاه و متعهد و مترقی بهره ببرند، و همکارانی از امیال - رسته پیدا کنند، و مسائل غیر اصلی را به جای ((مسائل اصلی) مطرح نسازند، و در تشخیص ها و اقدامها و نفی و اثبات ها و تاثیرپذیر نباشند، و از زیانهای جبران ناپذیر نفوذ و نفوذی مصون مانند، و ادراک خود را از وسوسه و مقدس مآبان در امان نگاه دارند، و بدینگونه در ساختن یک جامعه دینی - اگر چه بین ۶۰ تا ۸۰ درصد - موفق گردند... آن عظمت که گفته شد، آفریده می شود؛ لیکن اگر جز این شد - که با جمال یاد گشت - فاجعه رخ خواهد داد.

... یعنی اگر نتوانند کاری که مورد انتظار است و وعده نیز داده شده است انجام دهند، و به دلایلی ؛ برای وجود موانعی (از هر گونه ...)، به نشان دادن ارزشهای اسلامی و تثبیت ملاکهای سازنده دینی موفق نگردند، آن ((فاجعه بزرگ) رخ خواهد داد، بویژه اگر مردم همه چیز را از چشم دین ببینند، و عدم موفقیتها را به دین منسوب دارند، و مسائل دیگر (حتی موانع درونی و تشخیصی) را نشناسند و در نظر

نگیرند. و فاجعه بزرگ، نسبت دادن نقصها و ضعفها و عدم صلاحیتها و عدم تواناییها و ارتجاعها و انحطاطها و تکاثرها و اترافها و اسرافها و... به دین خداست و تعالیم اولیای خدا. و چه فاجعه ای از این بزرگتر؟ و در اینگونه مواقع دشمنان دین ارزشهای دینی و کوردلان خفاش صفت که طلوع آفتاب دین حق را نمی خواهند دید نیز می کوشند تا همه چیز را به دین نسبت دهند، و سازندگیهای فردی و اجتماعی احکام و موازین دینی را منکر شوند.

و در احوال یاد شده، مردم بویژه جوانان و بی اطلاعان از اصول اساسی و متون اصلی دین، خرده خرده، در دینداری سست می شوند، و عمل به احکام را رها می کنند، و از ایثارها پشیمان می گردند، و حماسه های مقدس را به هیچ می انگارند. و روشن است که در چنین اوضاعی، دین خدا به جای آنکه ((ترویج)) شده باشد، ((تخریب)) می شود، و بازار عمل به احکام به جای آنکه رواج یابد کساد می پذیرد، و گلبانگ محمدی که از همه جا شنیده می شود، و کار به سفارشهای بی اثر منجر می گردد و اظهارهای بی ثمر... و حضورهای مردمی در ماهیت خود کاستی می پذیرد، و... و...

۵- هشدار بزرگ

در چگونگی که یاد شد، امام علی (ع) - مرزبانی بزرگ ارزشهای الهی، و تجسم والای حقیقتهای نامتناهی - به فریاد می رسد، و با نظر ره گستره همه سده ها و عصرها، بصراحت می گوید: ((ان دین الله لایعرف بالرجال دین خدا با مقیاس شخصیتها شناخته نمی شود))؛ ((بل بآیه الحق دین خدا با خود حق و معیار آن شناخته می شود)). یعنی مثلا بنگر که دین درباره عدالت چه می گوید، و گفته که دین را بیاموز و معیار دین را بشناس، آنگاه قضاوت کن؛ یا ببین دین درباره قضاوت چه گفته است، درباره کرامت انسانی چه گفته است، درباره دفاع از محروم چه گفته است (۱۲۳) و... اینها را یاد بگیر، تا بدانی که با خود دین مشکلی نداری، مشکلی که داری با اجرای دین است، با پشت کردن مجریان به امیال و رو

کردن آنان به اهداف است یا عکس آن . پس سرمایه سعادت ابدی خویش را از دست مده ، و نماز را ترک
مکن ، و از دایره دینباوران و خداجویان پای بیرون منه ، و در جرگه غافلان و بیدینان و بی عملان در
میا... کائنات به خدا متوجه اند، تو توجه خویش را از خدا باز مگیر... همه هستی از خدا و محبت خدا و
یاد بهره می برند تو خود را بی نصیب نساز...

۶- معیار...

باری ، امام خداشناسان ، و مقتدای دینداران ، و پیشوای انسان دوستان ، به ما توصیه می کند که دین را فرا
مگیر، و حق و نشانه حق را بشناس ، و اشخاص و رجال و مشاهیر را ملاک قرار ندهید، تا در پیشامدهای
روزگار، و طلوع و افول رجال ، و موفقیت و عدم موفقیت اقدامگران ، گوهر دین را نبازید، و سرمایه
عمل را تباه نسازید...

ما باید این موضوع را مهم یادآوری کنیم که اصل فلسفه تشکیل حکومت در اسلام ، به نص قرآن کریم ،
اجرای عدالت است (۱۲۴) چون هدف دین ، تزکیه و تعلیم بشر است (۱۲۵) ، یعنی رشد در دو جنبه علم
و عمل . پس باید حکومت دینی زمینه این رشد را برای همه افراد فراهم سازد، یعنی مقتضیان رشد را پدید
آورد و موانع رشد را از میان ببرد. و این جز با اجرای قسط و عدل میسر نیست ، زیرا ظلم خود بزرگترین
مانع رشد انسان است در هر جهت ، و کسب قدرت نیز از نظر دین هنگامی صحیح است که به منظور
تشکیل چنین نظامی باشد، نظام عادل . و یکی از روشنترین امور این است که در حکومت اسلامی ،
قدرت وسیله است نه هدف . و ما می توانیم همین دو اصل را بهترین معیار قرار دهیم برای شناخت مسائل ،
یعنی اینکه هدف حکومت در اسلام اجرای عدالت است ، و اینکه قدرت وسیله است نه هدف .

خداوند عدالت را واجب کرده است (۱۲۶)

عدالت را شمشیر خود قرار بده (و هر کاری را با عدالت انجام ده) . (۱۲۷)

ارزش این مقام (خلافت - حکومت اسلامی) در این است که حقی را بر پای دارم ، یا باطلی را نابود

سازم (۱۲۸)

در نامه ای به ابن عباس :

باید بالاترین موفقیت خود را در این بدانی که باطلی را از میان ببری ، و حقی را زنده سازی (۱۲۹)

درباره رعایت کرامتهای انسانی مردم و حفظ حدود مساوات ، به یکی از ماموران حکومت اسلامی :

در برابر مردم فروتن و با ادب باش ، و با آنان با چهره باز روبرو شو، و با همه صمیمی باش . و درباره همه ،

در نگاه کردن ، در چشم دوختن ، در اشاره کردن ، و در سلام و علیک گفتن . یکسان رفتار کن . اینگونه

باش تا زورمندان (و سرمایه داران متکی به قدرت مال و نفوذ آن)، طمع نداشته باشند که حق ضعیفان را به

سود آنان پایمال کنی ؛ و ضعیفان از این نومید نگردند که حق آنان را به قانون عدل بازگیری . (۱۳۰)

درباره اموال عمومی به کارمندان سراسر دولت اسلامی :

ادقوا اقلامکم ، و قاربوا بین سطورکم ، واحذفوا من فضولکم ، واقصدوا قصد المعانی ، و ایاکم و الاکثار،

فان اموال المسلمین لاتحتمل الاضرار. (۱۳۱)

- قلمهای خود را ریز سر کنید (تا کاغذ، زیاد مصرف نشود)، خطها را نزدیک به هم بنویس ، چیزهای

غیر لازم ننویسید، و به اندازه ای که مقصود را برساند بسنده کنید. مبادا در مصرف زیاده روی کنید، چون

نباید به اموال مسلمین (اموال عمومی) زبانی وارد شود.

و امثال این دستورها که بسیار است . و انصاف این است که اگر در برابر پیامبران خدا و امامان معصوم و

عالمان بزرگ سده های پراختناق پیشین (که امانت دین را به ما رساندند)، و شهدای راستین (که جان عزیز

خود را فدای دین خدا کردند و خون خویش را پشتوانه حراست از ارزشهای الهی ساختند)، خود را مسئول

می بینیم ، نباید به کمتر از این موازین قناعت کنیم ، و دین جاوید الهی و ارزشهای آن را از آنچه گفته شد پایین تر بیاوریم .

و اکنون به خوبی روشن می شود که آنچه در جان این نویسنده التهاب آفرید، و او را در ظرف بیش از ۳۰ سال به گفتن و نوشتن واداشت ، امید تحقق یافتن چه ارزشهایی بود. اینها بود و نه جز اینها...

اسلام و مردم (دین مردمی)

۱- چرا انقلاب ؟

در یک حرکت مردمی ، که توده های وسیع و معتقد در آن شرکت دارند بلکه پدید آورنده آند، آنهم در یک جامعه مذهبی ، بیقین دین و اعتقادات دینی و تکالیف شرعی در آن حرکت نقشی عمده دارند، بویژه اگر حرکت مذکور به رهبری علمای دین پدید آمده و رهبری شده باشد، و در محیطی اتفاق افتد که از یک سو مقدسات دینی مردم مورد هتک قرار گرفته باشد، و از سویی دیگر ظلم و جور و تبعیض و تفاوت و برخورداری و محرومیت . تحقیر کرامت انسانی و تضعیف مبانی اجتماعی شیوع یافته باشد. با شرایط و اوصاف که یاد شد، مسلم است که قیام مردم قیامی دینی خواهد بود، و می توان گفت مردم برای دین قیام کردند، یا یک قیام دینی کردند، لیکن به چه منظوری و برای تعقیب چه هدفی ؟

پاسخ این پرسش نیز روشن است : برای اینکه دین بیاید و به نابسامانیها سامان دهد، و آنچه را هست و نمی

باید باشد برطرف سازد، و آنچه را نیست و باید باشد پدید آورد، و ارزشهای انقلابی را حاکم کند پس

معنای این سخن که ((مردم برای دین قیام کردند) جز آنچه گفته شد نمی تواند باشد. دین یک مفهوم ذهنی

مجرد نیست ، یک برنامه عینی و عملی و اقدامی و یک روش زندگی فردی و اجتماعی و تربیتی و اقتصادی

و سیاسی و دفاعی واقعی است .

پس مردم برای دین قیام کردند، یک لفظ است به جای چندین معنی، یعنی مردم قیام کردند برای حاکمیت یافتن ارزشهای دینی، و سامانیایی سالم زندگی، و اعاده کرامت و حیثیت انسانی، و تحقق یافتن قسط قرآنی، تا دین از نو مورد احترام قرار گیرد، و ارزشهای دین ملاک کار نظام پدید آمده از یک انقلاب دینی و حرکت مردمی باشد، و حقوق پایمال شده طبقات محروم و کرامت تحقیر شده انسان جامعه دوباره بازگردد. و خلاصه کلام، مردم برای دین قیام کردند یعنی برای نجات خود به وسیله دین (چون می دانستند که دین برای نجات مردم آمده است)، برای ایجاد عدل. و عدل مایه زندگی و رهایی و آزادی است (العدل حیاه. ۱۳۲) و اینهمه که یاد شد باید برای همه باشد نه برای جماعتی خاص.

۲- دین برای چه؟

به عبارت دیگر، می گویند اینکه می گویند مردم برای دین قیام کردند، بسیار خوب، می پذیریم و تصدیق می کنیم، حال به ما بگویید، دین برای چه قیام کرد و برای چه آمد؟ و برای انسان و زندگی چه خاصیتی می تواند داشته باشد؟ و از نظر سیاست و مدیریت و اقتصاد و معیشت و اخلاق و تربیت و قضاوت و عدالت و معاشرت و سلوک و برخورد، و برخورداری برخورداران و محرومیت محرومان، بود و نبودش، چه فرقی می کند و چه تفاوتی دارد؟ آیا برای انسان جامعه حاکم بودن یا نبودن دین چه فرقی دارد، و ثمره وجودی آن، در زندگی توده های وسیع، از کاخها تا کوخها، از مراکز شهرها تا دورترین نقطه حیات انسانی در کوچ نشینها و روستاهای دور افتاده چیست؟ و آیا دین برای چیست و برای چه هدفی آمده و تبلیغ شده است؟

در پاسخ این پرسش سنگین (که به اندازه حجم ((واقعیت)) گران وزن است، و هر آن با هزاران زبان در متن لحظه ها تکرار می شود، و با صدای استخوانهای انسان های خرد شده و کرامت از دست داده و استثمار گشته، و از زبان یتیمان و محرومان، مستمندان و بینوایان، مستضعفان و تحقیرشدگان همه جا

طنین می افکنند)، هیچ سخنی کوتاهتر و قاطع تر و گویاتر و درخشانتر از کلام قرآن کریم نداریم : ((لیقوم الناس بالقسط دین آمد تا مردمان بر سر عدل ایستند، و بر پایه عدل و داد زندگی کنند). و روشن است که همه چیز در سایه عدل جای دارد و در سایه عدل به دست می آید. نماز نیز در جامعه عادل (۱۳۳) خوانده خواهد شد و بر پا خواهد گشت . ما از مذهب خود نیز اطلاع درست نداریم و ماهیت آن را درک نکرده ایم ، و تصور می کنیم مروج آنیم . شاعر شیعی قدیم ، محمد بن عبدالله حمیری می گوید:

ولا والله لا تزکو صلاه ،

بغیر و لایه العدل الامام

- به خدا سوگند، نماز در غیر حکومت عادل نماز نیست .

و این تحلیل - در نهایت - درست است . این روح قرآن و لب اسلام ((ثقلین) و مذهب اهل بیت (ع) است . و این همان است که پیشوای این شاعر آگاه ، امام علی بن ابیطالب (ع) می گوید: ((العدل حیاة الاحکام). پس باید بازگردیم به کتاب خدا و بگوییم : ((لیقوم الناس بالقسط)، دین برای زندگی در سایه عدالت است . و باید بازگردیم به هدایت ولی خدا علی (ع) و بگوییم : ((العدل حیاة الاحکام)، عمل کردن همه به احکام خدا تنها در سایه عدالت میسر است . طفره رفتن هیچ چیز را تغییر نمی دهد، و سخنرانی کردن منهای اقدام نیز عمر گوینده و شنونده را بر باد می دهد.

پس فلسفه وجودی دین ، حاکم ساختن اشخاص نیست ، حاکم ساختن اهداف است . اشخاص وسیله تحقق بخشیدن به اهدافند، و ارزششان منحصر در همین است و بس .

۳- آموزشهای دینی ، پیمانهای بزرگ

مردم در طول سالیانی دراز، از اسلام و تعالیم اسلامی و احکام دینی سخن شنیده اند، و در کتابها خوانده و پای منبرها بزرگ شده اند. شماری خود نیز درس دینی خوانده با زبان عربی آشنایند، و از ((قرآن) و ((نهج

البلاغه) تا حدودی استفاده می کنند، یا به وسیله ترجمه ها از مطالب آنها نا اندازه ای سر در می آورند. در مجموع ، تعالیم اسلامی در وجدان جمعی و ذهن عمومی رسوخ دارد.

بنابراین اگر در هر بعدی از ابعاد کارکرد و برخورد و انجام وظیفه و مسئولیت شناسی و روش عملی مسئولان نظام اسلامی نقصی و خلافی باشد، مردم بطبع از آن آگاه می گردند: اگر در قضاوت به روش اسلامی عمل نشود، اگر اقتصاد اقتصاد انبیایی و قرآنی نباشد، اگر کرامت انسانی انسان که در تعالیم اسلام آمده است رعایت نشود، و اگر زندگی و برخورداری عالمان و روحانیون و بستگانشان ، و مسئولان و بستگانشان با ساده زیستی ضروری یک روحانی و یک مسئول اسلامی منطبق نباشد (و دهها اگر دیگر...)، مردم از اینها همه آگاه می شوند. و این چگونگی موجب سستی مردم در عقیده و عمل می شود. و از اینجاست که گفته اند، حفظ دین و استمرار عمل به احکام دین در مردم در زمان غالب بودن دین مهمتر و مشکل تر است از زمان مغلوب بودن . چون در زمان مغلوب بودن پیوسته می شود گفت ، اگر دین غالب گردد و کار به دست رجال دینی بیفتد، چه می شود و چه می شود، و چه می کنیم و چه می کنیم ، و چگونه عدالت اجرا می شود... و عدالت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و معیشتی اسلام در تاریخ بشریت بی سابقه است . ما در حکومت اسلامی سعی خواهیم کرد قوانین - حتی المقدور - نزدیک به آنچه در زمان حضرت محمد(ص) اجرا می شد اجرا شود. مسئولان همان سطح زندگی را خواهند داشت که فقرا و زحمتکشان دارند... این سخنان و شعارها را در زمان ((مغلوب بودن) دین باسانی می توان گفت و مردم را امیدوار ساخت و به صحنه ها کشانید... لیکن به هنگام ((غالب بودن) دین نمی توان به سخن اکتفا کرد، بلکه مردم در آن هنگام وفای به وعده های پیشین و عمل به ارزشهای دینی را همواره می خواهند و انتظار می برند، و اگر نشد سرخورده می شوند و می برند.

و در هنگامی انقلاب نیز آنچه مردم بطور اجمال و آگاهان بطور تفصیل از آن دم می زدند و می خواستند، همین ارزشهای بزرگ اسلامی و اهداف قرآنی بود (۱۳۴) و تربیت (فرد سازی) اسلامی ، و سیاست (جامعه پردازی) اسلامی ، یعنی جامعه و نظامی که مقتضیات رشد انسانی در آن موجود باشد و موانع رشد انسانی در آن مفقود.

۴- عمل به پیمان ها، تکلیفی سترگ

به سخنی خلاصه ، مردم اسلام را خواستند و برای آن انقلاب کردند، پس باید به اسلام عمل شود. و برای رسیدن به این مقصود نخست باید اسلام در نفوس خود مسئولان و دولتمردان نظام اسلامی و دست اندر کاران ، در هر لباس و در هر مقام ، تحقق و فعلیت بیابد (بویژه زهد اسلامی در نفوس عالمان و حاکمان ، که به فرموده مشهور پیامبر اکرم (ص) صلاح و فساد جامعه به صلاح و فساد این دودسته بستگی دارد. و نشانه صلاح این دو گروه جز زهد چیز دیگری نتواند بود). باید این باشد، و گرنه نتیجه ای به دست نخواهد آمد، و استعداد بسیار نیرومند دین برای ساختن انسان (تزکیه و تعلیم) نمودار نخواهد گشت ، و زبان دشمن دراز خواهد شد و قلم دوست کوتاه . آری ، تکرار اقوال اسلامی بدون ارائه اعمال اسلامی ، و تاکید بر ظواهر و غفلت از بواطن ، کارساز یک انقلاب نیست . و کوبیدن فرعون و آزاد گذاشتن قارون ، سوزاننده ریشه انقلاب است . و روی آوردن داعیان دین به دنیا سبب بر باد رفتن اعتقادات مردم نا آگاه است ، که نمی توانند حساب اشخاص را از دین و حساب دین را از اشخاص جدا کنند، و فقط از اشخاص دنیا خواه برگردند نه از دین و متعهدین .

طاغوت زدایی ، تنها راه رهایی

۱- شناخت اقسام طاغوت

طاغوتی که دشمن انسان و انسانیت است و نابود کننده ارزشها و منحرف کننده برنامه های دین و انقلاب است ، و پیامبران از جانب خداوند متعال مامور مبارزه با او و از میان بردن او بوده اند، سه طاغوت است ، نه یکی :

و لقد ارسلنا موسی بایاتنا و سلطان مبین # الی فرعون و هامان و قارون ... (۱۳۵)

- ما موسی را با آیات خویش و اعجاز پیامبری ، برای درهم کوبیدن فرعون و هامان و قارون روانه کردیم ...

و لقد ارسلنا موسی بایاتنا و سلطان مبین # الی فرعون و ملاء ... (۱۳۶)

- ما موسی را ... به سوی فرعون و اطرافیان اشرف او روانه کردیم ...

از اینگونه آیات قرآن کریم بخوبی روشن می شود که یک نظام طاغوتی ، یک مثلث است که تا آن از میان نرود ملتی نجات نمی یابد. البته باید توجه داشت که دو ضلع سیاسی (فرعون) و ضلع اقتصادی (قارون - ملا، اشرف) ، اهمیت بیشتری دارند، بلکه این دو طاغوت مرکز ثقل موضوعند، یعنی عمده کار

طاغوتگری و اعمال روشهای طاغوتی ، در برابر انسانهای مستضعف ، در سطحهای مختلف ، به دست این دو طاغوت انجام می پذیرد، و ضلع سوم تابع دو ضلع دیگر است . اگر آن دو ضلع از میان رفتند جایی برای طاغوت فرهنگی و نشر ((فرهنگ طاغوتی) باقی نخواهد ماند.

قرآن کریم داستان حضرت موسای کلیم (ع) ، مبارزات دامنه دار این پیامبر بزرگ را مکرر نقل کرده است . یک علت این تکرار چه بسا همین باشد که راه یک انقلاب کامل و یک مبارزه تمام عیار رهایی بخش را بیاموزد، و بویژه به رهبرانی که مدعی پیروی از پیامبران هستند بفهماند که مبارزه با یک طاغوت کافی نیست .

طاغوت سیاسی ، موجب فساد جامعه و تباهی روابط اجتماعی و تزلزل بنیادهای اصیل زندگی است .

طاغوت اقتصادی ، عامل شیوع استثمار و تحقیر انسانیت و پایمال شدن حقوق انسانی و حیات دینی افراد است ، بویژه طبقات فاقد تامین .

طاغوت فکری ، مبلغ و توجیه گر آن دو طاغوت است ، و مروج ناآگاهی و تفکر ارتجاعی است ، و باعث از میان رفتن فکر آزاد و عقیده حق و ترک پاسداری ارزشها و فضایل .

بنابراین ، یک نهضت دینی کامل و اصیل و منطبق با قرآن ، آن است که با این هر سه ، هر سه جریان - به صورتی راستین و جدی - مبارزه کند، تا:

- طاغوت سیاسی را ساقط کند، و

- طاغوت اقتصادی را زیر فشار عدالت خرد سازد، و

- طاغوت فکری و فرهنگی را، با ساقط ساختن آن دو طاغوت و اجرای حق و عدل ، از صحنه حیات ملت انقلابی ، و از نفوذ انحطاط آفرین در افکار عموم طرد نماید.

فاسدترین این سه طاغوت ، طاغوت اقتصادی است ، زیرا آن دو طاغوت دیگر، یکی از طاغوت اقتصادی ارتزاق می کند، و دیگری با وجود طاغوت اقتصادی است که رشد می یابد. پس باید با این سه طاغوت مبارزه شود، تا برسیم به تحقق راستین فرهنگ قرآنی اسلام ، در بعد سیاسی و اقتصادی ، یعنی حاکمیت محرومان .

بنگرید که عاشوراییان بزرگ نیز همواره فریادشان در برابر هر نوع ستمی بلند بوده است ، چه ستم سیاسی و چه ستم اقتصادی (۱۳۷) .

سخنرانی حضرت امام حسین (ع) سرشار است از دفاع مستند از حقوق انسان محروم (۱۳۸) منشور عاشورا نیز دفاع از محرومان و مظلومان است (۱۳۹)

پس هنگامی که طاغوت سیاسی و طاغوت اقتصادی ساقط گشتند، و طاغوت فرهنگی حذف شد، یک نظام طاغوتی ساقط شده است و یک ملت در آستانه نجات قرار گرفته است .

۲. تکاثر و اتراف

تکاثر به معنای بسیار داشتن و بسیار خواستن است به اصطلاح امروز: سرمایه داری ؛ و اتراف بر وزن اسراف به معنای برخورداری از نعمت تنعم گرایی و مصرف زدگی و ریخت و پاش در مصرف نعمتها و وسایل و امکانات است به اصطلاح امروز: زندگی اشرافی و توانگرانه . این هر دو پدیده ضد ارزشهای قرآنی و اسلامی است چنانکه ضد ارزشهای انسانی و اخلاقی نیز هست .

در احادیث رسیده است که در زمان پیامبر (ص) شخصی از مسلمانان اهل مدینه انصاری ، خانه ای ساخت با قبه ای افراشته ؛ یعنی قدری مجلل و اشرافی و متفاوت با خانه های دیگر. پیامبر اکرم (ص) همینکه آن ساختمان را دید پرسید از کیست . و چون صاحب آن بنا را معرفی کردند با او قطع رابطه کرد و سلام او را جواب نمی داد، تا آنکه صاحب خانه آن را خراب کرد و به صورت خانه های دیگر در آورد. سپس پیامبر(ص) به اصحاب فرمود: ((هر ساختمانی که ساخته می شود، وبال گردن صاحب خود است در روز قیامت ، مگر آن اندازه که مورد نیاز داشته باشد)).(۱۴۰)

اکنون در این تعلیم الهی و برخورد والا بژرفی بنگرید که چه سازندگیهایی گران ارج و چه آموزشهایی انسانی و خدایی در آن وجود دارد:

۱- مبارزه با خودنمایی و تفرعن و تمایزطلبی .

۲- دعوت به فروتنی و انسانیت و همسانی با انسانهای دیگر و سایر بندگان خدا.

۳- مبارزه با اسراف و ولخرجی و نیل پرستی در زندگی و مسکن .

۴- ایجاد زمینه برای رسیدن امکانات و مواد اولیه به دیگر نیازمندان و بی مسکنان .

۵- تاکید بر حضور همگونی انسانی در زندگیها.

اسلام با اینکه تاکید کرده است که خانه هاتان را تمیز نگاه دارید، حتی زیبا و قشنگ درست کنید و در عین سادگی تزیین نمایید، لیکن بشدت با اسراف و تجمل گرایی و تمایز طلبی در افتاده است ، و آن چگونگی و بهر مندی را برای همه خواسته است . اکنون بنگرید که انسانیت دینی تا چه اندازه ژرف است که هیچ گونه خود بینی و خودنمایی و تکبر و تمایزی را نمی پذیرد، و به کسی اجازه نمی دهد که خود و زندگی و خانواده خود را از دیگران - به صورتی - متمایز سازد، و موجب تحقیر برخی یا ایجاد عقده روحی در برخی دیگر شود. تعالیم اسلامی اینهمه را از بن برمی کند. حال در این تعالیم بنگرید و تامل کنید، و کسانی را و زندگیهایی را- همه با ادعای مسلمانی ، ادعایی که گوش فلک را کر کرده است - در نظر آورید، و از سویی دیگر به زندگی و خانه و لانه محرومین سری بزنید، آنگاه ببینید که مظلومیت دین و تعالیم دین تا چه حد است ، و تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

باری ، پیامبران همواره با این دو پدیده شیطانی و ارتجاعی و طاغوتی ، یعنی سرمایه داری و اشراف منشی ، مبارزه می کردند، و اندکی تفاوت و تمایز در یک خانه و ساختمان را بر نمی تابیدند، و اینهمه را ضد ارزشهای راستین و الهی معرفی می کردند، و با موضع گیریهای سخت و بی گذشت ، با این پدیده های ناروا روبرو می شدند، مانند مبارزات حضرت موسی (ع) با قارون و اشراف فرعونی- که در پیش اشاره کردیم - و مانند درگیریهای وسیع پیامبر اکرم (ص) با سرمایه داران و اشراف قریش .

در اینجا، به منظور جلوگیری از فریب گستری سرمایه داران و مغلطه کاری مرتجعان ، نقل سخنی روشن و تند در این باره از امام خمینی - قده - اگر چه سخنان ایشان بارها گفته شده و درج گشته است)، مناسب

است :

پیغمبر خودمان که تاریخش نزدیک است - و همه آقایان لابد می دانند - این یک شخصی بود که از همین توده ها و جمعیتها بود، و با همینها بود. از بدو بعثت تا آخر با قدرتها و با باغدارها و مکننت دارها و سرمایه دارها همیشه در جدال بود. (۱۴۱)

قرآن کریم، ((تکاثر)) را ضد ارزش معرفی کرده است و با آن در افتاده است، و ((اتراف)) را سبب سرنگونی اجتماعات خوانده است. باید این آیات عظیم و اعجازانگیز و زندگیز و سعادت آفرین را بدقت و با تامل خواند، و تکلیف را به دست آورد، و به مردم ابلاغ کرد. ظلم است که در کتاب آسمانی این دستورها و هشدارها آمده باشد و ما توجه نکنیم، و جامعه را در فساد ویرانگر ((تکاثر و اتراف)) از سویی، و دوزخ نابود کننده ((فقر و محرومیت)) از سویی دیگر بنگریم و خاموش باشیم، و رسائل و منابر و کتابها و مقالات درباره این مسائل بسیار مهم و حیاتی و تعیین وظیفه شرعی در برابر سرمایه داران و اترافگرایان ساکت باشند.

امام علی بن ابیطالب (ع) بصراحت می فرماید:

... و ما اخذ الله علی العلماء ان لایاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم (۱۴۲)

- عهد خدا با عالمان دین این است که در برابر پرخوری (اتراف و مصرف زدگی) ستمگران (اقتصادی) و گرسنگی (محرومیت و کمبود داشتن) مظلومان آرام نداشته باشند، و با توانگران تبانی و توافقی نکنند. پس ما یا عالم نیستیم، آن عالم دینی کاملاً مسئول (و دانستن شماری اصطلاح و داشتن مقداری محفوظات گولمان زده است)، یا متعهد نیستیم حتی نسبت به سخن صریح امام علی بی ابیطالب (ع).

باری ، این دو پدیده ویرانگر که باید در حال عادی با آنها مبارزه شود، تکلیف مبارزه با آنها در حال انقلاب روشن است . باید این دو پدیده را برای همیشه محکوم کرد. و باید از سرمایه داران مذهبی هیچ پروا نکرد. همچنین باید زندگیهای اشرافی و متمایز (که مولد انواع فساد و تباهی و محرومیت و انحراف است در جامعه) نیز محکوم گردد و طرد شود. و از میان برود، بویژه اگر - خدای ناخاسته - برخی از منسوبین به انقلاب یا روحانیین و منتسبین به دین به چنین زندگیهایی تمایل یابند و آن را خوش بدانند، و از فرصتها بهره گیری کنند. وظیفه اسلامی این است که اینها همه - با جدیت و قاطعیت - از میان برود؛ و جانب مستضعفین گرفته شود، تا آن از روزگار سیاهتری که اکنون پیدا کرده اند نجات یابند.

- ۳ جنگ فقر و غنا

جنگ فقر و غنا یک جنگ الهی است ، زیرا اغنیا و توانگران به حدود الهی و وظایف دینی و شرعی خویش پایبند نیستند، و ستم روا می دارند و بندگان خدا را استثمار می کنند، و از هر گونه رشدی باز می دارند؛ پس لازم است که محرومان با آن بجنگند و حق خویش را که - به نص احادیث - در اموال آنان است باز ستانند. و از اینجاست که یکی از درخشانترین فصلهای مبارزات الهی در طول تاریخ ، که به دست پیامبران خدا صورت گرفته است ، و خداگرایانی بسیار (ربیون کثیر)، همواره پیامبران در آن مبارزات مقدس شرکت جسته اند، همین جنگ فقر و غناست ، به منظور ایجاد عدالت و قسط (لیقوم الناس بالقسط)، و فراهم ساختن زمینه برای عمل به احکام دین خدا (العدل حیاة الاحکام).

کسانی که جز این می گویند، استعداد لازم برای درک حقایق تربیتی و انسانی و اجتماعی و سازنده ندارند... و اینان نفس پیامبران را اینگونه شهید می کنند. و افسوس که ما مدافعان ((قسط و عدل) و افسردگان از محرومیت محرومان - تا پیش از ظهور دولت عدل قرآنی - قدرتی نداریم ، و جز زنده نگاه داشتن یاد عدالت و گفتن و نوشتن درباره آن کاری از ما ساخته نیست ؛ لیکن سنگی که اکنون دهان این

مروجان تفاوت و ظلم و تبعیض و تثبیت کنندگان تکاثر و اتراف ، و این ذبح کنندگان ارزشهای مقدس

الهی را خرد کند، و غائله عوامفریبی و اتهام آفرینی و ارتجاع گرایی را بخواباند، و نامشروع بودن

جانبداری آن را از سرمایه داران و سرمایه داری و زندگانیهایی ضد ارزشی اشرافی بر ملا سازد، سخنانی

است که در این باره امام خمینی گفته است . نقل آنها در اینگونه مناسبات - بنابر منظورهایی که یاد شد -

مناسب است :

نسل به نسل ، و سینه به سینه ، شرافت و اعتبار پیشتازان این نهضت مقدس و ((جنگ فقر و غنا) محفوظ

بماند؛ و این سعی شود تا از راه رسیدهها و دین به دنیا فروشان چهره کفرزدایی و فقر ستیزی روشن انقلاب

ما را خدشه دار نکنند...

جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست . جنگ ما ((جنگ فقر و غنا) بود. جنگ ما جنگ ایمان

و رذالت بود... (۱۴۳)

امروز جنگ حق و باطل ، ((جنگ فقر و غنا)، جنگ استضعاف و استکبار و جنگ پابرنه ها و مرفهین بی

درد شروع شده است. (۱۴۴)

حق و باطل نیز مصداقهای گوناگون دارد. در زمینه معیشت اقتصاد، فقر و باطل است و غنای مولد فقر نیز

باطل . و قسط حق است و عدل حق . پس جنگ فقر و غنا نیز از مصداق جنگ حق و باطل است - اگر

در کی و شعوری باشد. اینان نمی فهمیدند که سکوت در برابر فقر فقیران و گرسنگی گرسنگان - که امام

علی (ع) آن را مخالف تعهد و وظیفه عالم دینی می داند- از مصداقهای رذالت است نه ایمان . اینگونه

کسان حتی ((وسائل الشیعه) را نمی خوانند تا ببینند امام جعفر صادق و رئیس مذهب - سلام الله علیه -

چگونه به جنگ فقر و غنا دامن زده و شعله آن را برافروخته است :

ان الناس ما افتقروا، و لا احتاجوا، و لا جاعوا، و لا عروا، الا بذنوب الاغنیاء(۱۴۵)

- مردمان فقیر، محتاج، گرسنه و برهنه نگشتند مگر در اثر گناه توانگران .

آیا این تعلیم، اعلان جنگ میان فقر و غنا نیست؟ این سخن به فقر نمی گوید که دشمن تو کیست و حق

تو را چه کسی برده است؟ و چه کسانی تو را گرسنه و برهنه ساخته اند و از هستی ساقط کرده اند؟ بر

فرض که مسلکهای باطل و الحادی، سخنان و شعارهای حق را که هزاران سال پیش پیامبران الهی گفته

اند تکرار کنند، ما نباید - از سر غفلت یا جانبداریهای نا مشروع - آن شعارها را به نام آنان ثبت نماییم و

اینگونه خاصه بخشی کنیم . اینها همه ارزشهای الهی است و شعارهای پیامبران الهی ...

جنگ فقر و غنا، در واقع، همان ((جنگ کفر و ایمان)) است . بنابراین احادیث، فقر عامل کفر است . و

هر مومنی باید با عامل کفر مبارزه کند، پس مبارزه با فقر مبارزه با عوامل پدید آورنده فقر است یعنی اغنیا

و توانگران، به نص کلام امام صادق (ع)، و احادیث دیگری از پیامبر اکرم (ص) و امامان دیگر.

و شعاری که به ابوذر غفاری - انسان تراز قرآن و نمونه کامل شیعه علی (ع) - نسبت داده اند نیز در

همین جهت قرار دارد:

عجبت لمن لا یجد قوته، کیف لا یخرج من بیته شاهرا سیفه (۱۴۶)

تعجب می کنم از کسی که روزی (و وسیله زندگی) ندارد، چگونه شمشیر نمی کشد و برای طلب حق

خود خروج نمی کند؟

جنگ فقر و غنا در فقه ما نیز بطور صریح مطرح گشته است . فقها فرموده اند:

اگر به غذای کسی دسترس داشته باشد، در صورتی که مالک نیاز شدید (اظطرار) به استفاده از آن دارد،

خود او اولی است . و اگر این شخص اظطرار دارد او اولی است . و اگر بهای آن را نداشت بر مالک واجب

است آن را به او ببخشد. اگر نبخشید می تواند غضب کند (بزور بگیرد و استفاده کند). در این صورت اگر

مالک مقاومت کرد می تواند او را بکشد. (۱۴۷)

و این فتوای بزرگانی چون شیخ طوسی ، و محقق حلی است . و آیا جنگی از این بالاتر متصور است ؟ این فقه و آنهم حدیث . برخی نه فقه را درست می دانند؟ و نه حدیث را درست می خوانند؛ و اگر بخوانند در آنها دقت نمی کنند، و از سیره سلف بی اطلاعند، به مرام واقعی و جوهر تعالیم دین نمی رسند، و چه بسا آن را با زندگی مطلوب خود و دختران و پسران خود و ساختمان ها و زندگیهای خود سازگار نمی بینند. و با این وجود از دین و اخلاق دینی هم دم می زنند، چه بسا لحظه ای به استخوان های خرد شده انسان محروم نیندیشند، و گاهی روی فرش آن - یعنی زمین - و در کنار آن - یعنی در زاغه - نشینند، و به سیمای رنگ پریده و نومید فرزندان آن ننگرند، و به سفره های خالی ، و چراغهای خاموش ، و روزهای شب آن ... و با این وصف خود را حافظ دین و نگهبان احکام می پندارد (که گویی آن فقیران محروم و دختران و پسرانشان از مسلمین نیستند، و امام زمان (ع) از محرومیت کشیدن و رنج بردن آنان رنج نمی برد، و از سقوطهای آنان غمگین و دل افسرده نمی شد؟!) و انتظار دارند آگاهان و عدالتخواهان و جوانان بیدار و پرشور را هم از دست ندهند، و ((تهاجم فرهنگی) را هم پس برانند... زهی تصور باطل! ...)

یکی از هدفهای عمده ((تهاجم فرهنگی))، تثبیت ((ضد ارزش)) است به جای ((ارزش))، و سوق دادن جامعه به اهمیت دادن و پذیرفتن ((ضد ارزشها)) به جای ((ارزشها)). و از این جمله است ترغیب مردم به دنیا خواری و دنیا گرایی و مصرفی گری و لذت طلبی و برخورداری هر چه بیشتر... و فراموش کردن دیگران و اهمیت ندادن به مسائل و مشکلات دیگر اعضای جامعه ، یعنی جدا کردن انسان از انسان . و اکنون کسانی که خود معاشرتی از نزدیک با مستضعفان محروم و انسانهای فراموش شده و اقشار تحت ستم اقتصادی ندارند(۱۴۸) ، و در عوض با ظلمه اقتصادی و عمله شیطان و نفس (سرمایه داران و اتراگران) دوست و نزدیک و مصاحبند، و زندگی همسان یا نزدیک به آنان دارند، و در همان محلات

رفاهی مسکن گزیده اند، چسان می خواهند مردم را به حیات طیبه قرآنی (قناعت) و نوع دوستی و ایثارگری و محرومیت زدایی و فقر ستیزی فراخوانند، چسان؟ مگر اسلام موضوع بسیار بسیار مهم ((فقر ستیزی) را مطرح نکرده است؟ آیا اینان تا همانجا پیرو اسلامند که به دنیا دست یابند؟...

ما اگر راه دین را می پیماییم، باید بدانیم که راه دین همان راه پیامبران است (که کاملترین وجه آن در احکام، و عمیق ترین صورت آن در معارف و حقایق، در اسلام عرضه داشته است). و قرآن کریم تصریح می کند که مخالفان پیامبران و تکذیب کنندگان آنان صاحبان نعمت و مکنت و ثروت یعنی سرمایه داران بوده اند. دوتن از عالمان زاهد و بزرگ اسلام، یعنی شیخ ابو محمد حسن دیلمی (سده هفتم) در کتاب ((ارشاد القلوب))، و شیخ جمال الدین ابن فهد حلی (م: ۸۴۱) در کتاب ((عده الداعی))، تصریح می کنند که دشمنان انبیاء (ع) و مانع کارها و اقدامهای آنان همواره اغنیا توانگران بوده اند. (۱۴۹)

و علت موضوع روشن است، چون انبیاء منادیان عدالتند و اغنیا مخالفان عدالت. و اکنون نیز چنین است. زیرا اگر عدالتی در کارها باشد، آنان به آنچه می خواهند نمی رسند. و این چگونگی امر است واضح.

و این تعبیر قرآنی عظیم نیز (که یکی از منشورهای تاریخی و سترگ عدالت است در حرکتهای پیامبران)، یعنی: ((اوفواالکیل و المیزان))، خود اعلان جنگ فقر و غناست. زیرا که یکی از اسباب عمده پدید آمده فقر و کمبود در میان مردم و خانواده ها، عدم سلامت روابط و معاملاتی و عدم تعادل در این روابط است؛ و همین است که موجب تورم، گرانی، کم فروشی و احتکار می گردد، و قدرت خرید انسانهای کم درآمد را همواره کاهش می دهد، و روزبروز بر حجم فقر و حرمان و کمبود داشتن بسیاری از افراد و خانواده ها می افزاید. و دود این آتیش و رذالت از همه بیشتر به چشم انسان محروم و مستمند می رود، و همواره قدرت معیشتی او را- اگر قدرت معیشتی داشته باشد - به صفر می رساند. (۱۵۰)

در کشورهای در حال توسعه ، سالانه حدود ۵ میلیون کودک زیر پنج سال به علت ابتلا به بیماری اسهال جان خود را از دست می دهند، که از این تعداد هنوز رقمی بالغ به ۳۴۰۰۰ کودک در میهن اسلامی ما - قبل از آنکه در این دنیای پر مخاطره فرصتی برای یاری اسلام و میهن اسلامی بیابند - مظلومانه گل وجودشان پرپر می شود، در حالی که با ساده ترین امکانات می توان - صرف نظر از نوع بیماری - حداقل از مرگ ۹۵ درصدشان جلوگیری نمود. به عبارت دیگر در ایران ، هر ۱۵ دقیقه یک کودک کوچکتر از ۵ ساله ، در اثر اسهال قابل درمان می میرد. آیا آگاهی از این اعداد مسئولیت همه ما را سنگین تر نمی سازد. (۱۵۱)

- ۴ نکته ای بسیار مهم

در اینجا ضروری است نکته ای بسیار مهم را یاد آوری کرد، نکته ای ماخوذ از حکمتی قرآنی ، نکته ای که در تبیین اصلاحات اجتماعی و شناساندن انقلابهای راستین و سازنده نقشی بسیار اساسی و بنیادین دارد. با ذکر این نکته بیشتر روشن می شود که تاکید بر از میان بردن سه طاغوت در یک انقلاب برای چیست ، و ضرورت شعله ور ساختن جنگ فقر و غنا (به منظور ساقط کردن طاغوت اقتصادی به همراه ساقط کردن طاغوت سیاسی)، به چه دلیل است ، و چرا قرآن کریم موفقیت یک انقلاب کامل را - چنانکه گذشت - در مبارزه با سه طاغوت و ساقط کردن هر سه آنها دانسته است . باید این حکمت آموزشی و بزرگ قرآنی ، و این سر سازنده و سترگ وحی آسمانی ، هر چه خوبتر، روشن گردد و دانسته باشد.

نکته مهم مورد اشاره در این جمله خلاصه می شود که فلسفه اصلی در یک انقلاب ، ((تغییر نظام) است نه ((تعویض) افراد. و چون با رفتن یک طاغوت (سیاسی)، نظام زندگی یک جامعه دگرگون نمی گردد، و از ((وضع ارتجاعی) به ((وضع انقلابی) متحول نمی شود، از این رو قرآن کریم ، مبارزه با سه طاغوت را اساس یک انقلاب دینی و الهی دانسته است ، تا مردم از زیر سلطه و نفوذ طاغوت ، بطور مطلق (یعنی هر

سه طاغوت)، رها گردند و بتوانند در یک حرکت انقلابی به زنده کردن مجدد ارزشها پردازند، و به ((تزکیه و تعلیم) دست یابند، و همه گونه موانع این دو اصل هدفی (تزکیه، تعلیم) را از میان ببرند، و همه گونه مقتضیات تحقق آن دو را فراهم سازند، تا - چنانکه پیشتر نیز گذشت - به نتیجه ای قرآنی مطلوب برسند، و تا جامعه ای داشته باشند قرآنی و اسلامی.

بنابراین، باید جنگ فقر و غنا شعله ور گردد، و به سود انسان محروم (اوفوا الکیل و المیزان) خاتمه یابد، و طاغوت اقتصادی نیز از میان برود، تا انقلابی واقعا - نه رسما - انقلاب باشد، و جامعه از اختاپوس عقب افتادگی و حرمان و جهل نجات یابد، و برای آن صبرورت متعالی و شدنهای انسانی و الهی آماده گردد. قرآن خواسته است که جامعه الهی اسلام، ((قومین لله، شهداء بالقسط)) (۱۵۲) باشند، یعنی همگان برای خدا بر پای ایستند، و ناظر اجرای عدل باشند. در تفسیر این آیه گفته اند، ((اهل عدالت و اجرای آن باشید))، ((دین خدا را با اجرای عدالت معرفی کنید)). (۱۵۳) دریغا از این تعالیم و این حقایق...! و آیا در جامعه فاقد عدالت و مبتلا به نفوذ استثمار گرانه طاغوت اقتصادی، مردم ((قومین لله) و ((شهداء بالقسط) توانند شد؟ و توانند بود؟.

خوب، اکنون می نگرید که اینها همه به این معنی است که نظام زندگی یک ملت دگرگون گردد و زیور و شود، نه اینکه تنها افراد بروند (اگر چه فاسد) و افرادی دیگر بیابند (اگر چه صالح)، زیرا افراد صالح در داخل چارچوبهای غیر صالح، برخی خود نیز تحت تاثیر قرار می گیرند و فاسد می شوند، برخی نخواهند توانست - اگر - چه بخواهند - به اقدامهای انقلابی دست یازند و آنها را به ثمر برسانند. پیچیدگی عمیق و نفوذ یافته نظامهای فاسد و نفوذ افکار ارتجاعی زنجیره ای (که از سویی نا آگاهان و خوشباوران و بسته ذهنان آنها را دامن می زنند، و از سویی سرمایه داران و قارون - روشن و فرصت طلبان آنها را تحکیم می کنند)، دست افراد صالح و حتی انقلابی را نیز می بندد، و آنان را از هر گونه حرکتی باز می دارد. به

عبارت دیگر: بر جای ماندن نظام فکری و تشخیصی و عملی و اداری و اقتصادی غیر انقلابی در یک انقلاب، همان جهنم شعله خیزی است که همه انقلاب و آثار آن را می بلعد و خاکستر می کند. این است که قرآن کریم آنگونه می گوید، و امام علی بن ابیطالب (ع)، یک لحظه تاخیر را، در عملکردهای انقلابی، جایز نمی داند. (۱۵۴) خلاصه اینکه نظام فاسد باید به نظام صالح بدل گردد (نظام فاسد با همه ارکانش، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و تبلیغی)، نه تنها افراد. و افراد صالح در یک انقلاب کسانی نیستند که تنها ظاهری دینی داشته باشند، بلکه کسانی که انقلابی باشند و دارای فکر و تشخیص و اقدام انقلابی. کسانی که دارای افکار ارتجاعی و تشخیص و ارتجاعیند (اگر چه افرادی صالح باشند)، اگر در انقلاب شغل و مسئولیتی به آنان داده شود، معلوم است که چه فاجعه ای رخ خواهد داد، و نتیجه چه خواهد بود، معکوس هدف. و از اینجاست که گفته اند:

زعماء صالحی که طرز تفکرشان، در اساس و تشکیلات، با ناصالح ها یکی است (یعنی اهل تفکر انقلابی توأم با اقدام انقلابی نیستند، و مرتجعند یا ارتجاع گرا، یا ضعیف در برابر جریان و عوامل ارتجاع)، و تفاوتشان از لحاظ اخلاقی و شخصی است (یعنی در جنبه فردی، افراد صالح به خوبی هستند)، و بناست همگی در یک قالب (با همان ساختارها و همان چارچوبهای گذشته) کار کنند، اثر وجودیشان با ناصالحها، آنقدر زیاد (متفاوت) نیست، و منشا تحولات اجتماعی (عمیق و بنیادین و) قابل توجه نخواهد گشت. (۱۵۵)

- ۵ کرامت انسانی

یکی از موجبات عمده - بویژه از نظر روانی - که باعث می شود انقلابی پدید آمد، همان هتک کرامت انسانی و تحقیر افراد و شخصیتهاست. هنگامی که در نظامی کرامت انسانی هتک گشت، و ارزشهای اشخاص نادیده انگاشته شد، و کارگزاران یک نظام و مسئولان و قانونگذاران، کرامت انسانها و احترام

افراد را در نظر نیاورند، و اشخاص به مناسبتها و در برخوردها و مراجعه ها تحقیر شدند، و حکومت حکومتی بی ادب شناخته شد، و مسئولان و ماموران افرادی بی تربیت معرفی شدند، همواره اسباب رنجیدن و تحقیر شدن مردم پدید می آید، و افراد حرمت از - دست داده و مورد توهین قرار گرفته پیوسته می رنجند و متنفر می شوند، و از نظام می برند و خشمگین می گردند و دشمنی در دل می گیرند...

بنابراین نباید و نمی شود پذیرفت که کرامت انسانی و حرمت افراد - در هر حال و برای هر منظور - نادیده گرفته شود. هنگامی که مردم به نام اسلام قیام می کنند، از جمله ، این امید را دارند که بر حسب تعالیم اسلامی و در قلمرو حاکمیت ارزشهای دینی ، کرامت و حرمت انسان در همه مراحل محفوظ بماند، و بر محفوظ ماندن آن تاکید شود.

من در اینجا برای حفظ دین خدا، و پاسداری از اعتقادات مردم ، بویژه نسل جوان ، سه حدیث نقل می کنیم ، تا اصل دین و ارزشهای دینی روشن گردد، و چگونگی نظر اولیای الهی دین اسلام به انسان و احترام انسان دانسته باشد؛ و مسئولان معتقد و متعهد به آنها عمل کنند:

حدیث اول

امام علی بن ابیطالب (ع) :

و اجعل لذوی الحاجات منك قسما، تفرغ لهم فيه شخصک ، و تجلس لهم مجلسا عاما، فتتواضع فيه لله الذی خلقک ، و تقعد عنهم جندک و اعوانک من احراسک و شرطک ، حتی یکلمک متکلمهم غیر متتبع ، فانی سمعت رسول الله - (ص) - يقول فی غیر موطن : ((لن تقدر امه لایوخذ للضعیف فیها حقه غیر متتبع)).

ثم احتمال الخرق منهم والعی ، ونح عنهم الضیق والانف ، یبسط الله علیک بذلک اکناف رحمه ، و یوجب

لک ثواب طاعته . واعط ما اعطیت هنیئا، وامنع فی اجمال واعذار (۱۵۶)

- بخشی از وقت خویش را به اشخاص نیازمند و شاکی (و ستمدیده) اختصاص ده، و درست آماده رسیدگی به کار آنان شو، و در جایی عمومی (که همه حتی ضعیفان و ناتوانان بتوانند مراجعه کنند) بنشین، و در این مجلس، برای خشنودی خدای خود که تو را آفریده است (و به این مقام رسانده که کار خلق به دست تو افتاده است)، در برابر مردم تواضع کن. و همه ماموران مسلح و کارمندان دولتی و پاسداران خود را از مردم دور ساز (بطوری که مزاحم احدی نباشند)، تا هر کس بتواند - بی هیچ ترسی و پروایی - حرف دل خود را بزند؛ زیرا که من بارها از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می فرمود: ((مردمی که ضعیف در میان آنان نتواند بی ترس و لرز حق خود را از قوی بگیرد، هیچ ارزشی نمی تواند داشت)).

در ضمن، اگر از برخی درستی دیدی، یا کسی (از آن شاکیان و ستمدیدگان و گرفتاران) بخوبی سخن گفتن نمی دانست (و الفاظ مناسب یا روشن به کار نمی برد) تحمل کن (و به روی خود میاور). و (به هنگام گره گشایی از کار مردم) سرسوزنی بدخلقی و تکبر نکن، تا خداوند درهای رحمت خویش را به روی تو بگشاید، و پاداش طاعت تو را به تو ارزانی دارد. و (چون خواستی چیزی به کسی بدهی) با خوشرویی و احترام ببخش و بده (تا برای او گوارا باشد)؛ و (اگر نشد یا مصلحت نبود که خواسته کسی را برآورده سازی) با مهربانی و عذرخواهی رد کن.

حدث دوم

امام علی بن ابیطالب (علیه السلام):

ولی ابا الاسود الدولی القضاء ثم عزله . فقال له : ((لم عزلتني و ما خنت و لا جنيت؟)). فقال : ((اني رايت

کلامک یعلو کلام خصمک). (۱۵۷)

- علی (ع) ابوالاسود دثلی (۱۵۸) را به قضاوت گماشت و سپس او را عزل کرد. ابوالاسود گفت :
(چرا مرا عزل کردی ، با اینکه نه خیانتی کردم نه جنایتی؟). امام فرمود: ((دیدم (به هنگام سخن گفتن در دادگاه) صدایت را از صدای مراجعه کننده بلندتر می کنی).
شگفتا از این احادیث و تعالیم!... و شگفترا از مسلمانانی که ماییم با اینهمه ادعا و شعار و فریاد؟... کجا در دادگاهها چنین رفتاری انسانی می شود؟ و کجا در بازجویی ها بویی از این تعالیم به مشام می رسد؟
عجبا از مظلومیت این تعالیم ! و دریغا از نسیان این احادیث!...

حدیث سوم

امام جعفر صادق (علیه السلام):

ان فقیرا الصادق (ع) فقال لعبدہ : ((ما عندک؟)) قال : ((اربع مئہ درهم)). قال : ((اعطہ ایاها) فاعطاه .
فاخذ و ولی شاکرا. فقال لعبدہ : ((ارجعه)). فقال : ((یاسیدی ! سالت فاعطیت ، فماذا بعدالاعطاء؟)) فقال
له : ((قال رسول الله - ص :- "خیر الصدقه ما ابقیت غنی" و انا لم نغنک . فخذ هذا الخاتم ، فقد اعطیت
فیه عشره الاف درهم ، فاذا احتجت فبعه بهذه القیمه . (۱۵۹)

- مردی مستمند از امام صادق (ع) درخواست چیزی کرد. امام به غلام خود گفت : ((چی داریم؟)).
گفت : ((چهارصد درهم)). فرمود: ((همه را به او بده)). مرد مستمند گرفت و تشکر کرد و روانه گشت .
امام صادق به غلام گفت : ((او را باز گردان)). مرد گفت : ((آقای من ! چیزی خواستم و لطف کردید،
دیگر چکار دارید؟)). امام گفت : ((پیامبر خدا - ص - گفته است : "بهترین بخشش آن است که شخص
را بی نیاز سازد" و ما تو را (با آن مبلغ که دادیم) بی نیاز نساختیم . اکنون این انگشتری را که ده هزار
درهم می ارزد (۱۶۰) بگیر، و آن را به همین قیمت بفروش و نیاز خود را برطرف کن)).

ملاحظه کنید! این است انسانیت دینی ، و دین انسانی . این است ملاک برخورد با انسان و کرامت در اسلام . اگر انسانی نیازمند شد، فی المجلس او را بی نیاز سازید تا دوباره مجبور به سوال و درخواست نگردد، و بار دیگر شخصیت او خرد نشود، و در برابر کس دیگری کوچکی نکند. شخصیت انسان خرد شده به چه کار می آید؟ پس نگذارید انسانها - در هیچ شرایطی - خرد شوند. نگذارید مستمند، مستمند بماند و از هر کس کمک بخواهد و در برابر هر کس خرد شود؛ این است اسلام . حتی در تعالیم اسلامی رسیده است که پیش از اینکه نیازمندان درخواست کنند نیاز آنان را برآورده سازید. و در احادیث زکات رسیده است که آنقدر از زکات به مستمندان بدهید تا بی نیاز شود (اغنه ان قدرت ان تغنيه). (۱۶۱) پس اسلام بی نیازی همگان را می خواهد نه فقر را. و عدالت نفی فقر است - چنانکه خواهد آمد. و اینگونه است ارج و کرامت انسان در اسلام ، و در نزد اولیای اسلام .

احادیث اسلامی (از پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) در این باره ها بسیار است (همچنین آیات و مضامین قرآنی - و احادیث خود نیز بیانگر معانی و مقاصد قرآن کریم است)، با لحنهایی بسیار تند، تا جایی که اغنیا را - در روند اقتصادی - سارق و دزد زاد و توشه و امکانات معیشتی فقیران و تهیدستان و کمبود داران شمرده اند (۱۶۲) و تا جایی که حضرت حجت بن الحسن المهدی عج ، غرق شدن در مال و منال دنیوی و پایمال کردن ضعیفان و بینوایان را سبب دوری و مهجوری شیعه - حتی بزرگان شیعه - از ساحت قدس خوانده است... (۱۶۳)

عدالت ، محو سیمای فقر

۱ - دو نشانه جامعه اسلامی

دو نشانه مهم برای شناخت ((جامعه اسلامی) وجود دارد، که با آن دو نشانه می توان ((جامعه اسلامی) را شناخت و آن را از ((جامعه غیر اسلامی) جدا ساخت . این دو نشانه ، نماز است و عدالت . اگر جامعه ای

در آن نماز خوانده نشود و مردم ، اهل نماز نباشند، آن جامعه اسلامی نیست . البته منظور پیدا شدن شماری تارک نماز - که در برابر نمازگزاران ناچیز - نیست ، بلکه مقصود عدم حضور نماز است در زندگی و اجتماع ، به وجه عام ، و عدم مسجد و جماعت ، و فروافتادن بانگ اذان ...

همچنین است عدالت . اگر در جامعه ای عدالت نیز حضور نداشته باشد، و آثار عدالت در جامعه و شئون حیاتی و اقتصادی و معیشتی افراد و خانواده ها - در همه قشرها - دیده نشود، و در سیاست و مدیریت ، قانونگذاری و قضاوت ، و برنامه ریزی و اجرا، و در برخوردها و برخوردها، عدالت ملاک نباشد، و در مسکن و بهداشت ، و تحصیل و کار، و سفر و استراحت ، اصل عدالت اجرا نشود، و امکانات در این زمینه ها در میان عموم مردم تقسیم نگردد، و در راه صیوروت متعالی انسانی ، عدالت میزان نباشد، و اصل اساسی عدالت در ذات برنامه ها و برنامه ریزیها حضور نداشته باشد، و مردم همه از شرایط و امکانات ((تزکیه و تعلیم) - که هدف اصلی قرآن کریم است - برخوردار نباشند، و تبعیض و تفاوت بیداد کند... به یقین چنین جامعه ای اسلامی نیست . اگر در جامعه ای مردم بسیاری برای رسیدن به اهداف قرآنی توان نیابند، و از فشار نیازمندی و فراموش شدگی ، همچنین زیادی ساعت های کار و استثمار شدن ، نتوانند به تعلیم و تربیت - بلکه تکالیف - دینی خود بپردازند، آیا آن جامعه چگونه قرآنی و اسلامی به شمار خواهد آمد؟

- ۱۰ -

=====

محققان آگاه و صاحب دید و درک ، بر شالوده شناخت تربیت (فردسازی) و سیاست (جامعه پردازی) اسلامی ، از محورهای بسیاری (شاید صدمحور) به این اصل که یاد شد می توانند رسید، یعنی اینکه عدالت

رکن عمده جامعه اسلامی است . و روشن است که هیچ چیز بدون رکن خود پدیدار نخواهد گشت و تحقق نخواهد یافت .

امام محمد باقر (ع) می فرماید:

پیامبر (ص) (هنگامی که خواست جامعه اسلامی را بنیاد گذارد)، سنتهای جاهلیت را از میان برد، و آغاز،

جامعه اسلامی را با عدالت بنیاد گذارد (استقبل الناس بالعدل). (۱۶۴)

و امام علی بن ابیطالب (ع) می فرماید:

العدل راس الایمان. (۱۶۵)

- سر ایمان اجرای عدالت است .

از این تعلیم بزرگ آنچه را باید بفهمیم می فهمیم . اگر ایمان (دین داشتن ، عمل به دین) را به پیکری

همانند کنیم ، سر آن پیکر عدالت است . و آیا پیکر بی سر چه خواهد بود؟ میته ، مردار... و اگر جامعه ای

میته و مردار شود، یعنی به حیات عدل زنده نبود، و با روح عدالت جان نیافت ، دیگر از چه ارزشی سخن

می توان گفت ؟ پس بفهمیم ((ان الله یامر بالعدل) را، و بفهمیم ((العدل راس الایمان) را، و بفهمیم

((العدل حیاة الاحکام) را.

۲- اگر عدالت باشد فقر نیست

ما هم اکنون از بحث مفصل درباره محورهای مورد اشاره می گذریم ، و به بحثی مختصر بسنده می کنیم .

اصل سخن ما در این بخش از رساله این است که ((اگر عدالت باشد فقر نیست). این موضوع را می

خواهیم با دلیل روشن کنیم ، و بجز منطق عقل و تجربه ، منطق شرع را عرضه بداریم .

در قرآن کریم آمده است : ((ان الله یامر بالعدل (۱۶۶) خداوند بطور قطع اجرای عدالت را واجب کرده

است). و چون ما درباره فهم معارف و اصول و مسائل و مبانی قرآنی - به نص خود قرآن - ماموریم که به

معصوم (اهل الذکر) مراجعه کنیم ، و مقصود قرآنی را در احادیث و تعالیم آنان بجوییم ، مراجعه کردیم و جستیم و به حدیثهایی عجیب و تعلیمهایی عظیم رسیدیم . در اینجا نقل یکی از آن احادیث که ؛ ((کافی) آمده است کافی است :

ان الناس يستغنون اذا عدل بينهم... (۱۶۷)

- مردمان اگر عدالتی در میان باشد، همه بی نیاز خواهند گشت .

این سخنان امام جعفر صادق (ع) است . بهای این حدیث را به عنوان یک تعلیم ارزشی زندگیزاز از عظمت و گرانسنگی ، نمی توان تعیین کرد. این حدیث به صراحت می گوید، اگر عدالت باشد فقر نیست ، و اگر فقر باشد عدالت نیست . جامعه سرمایه داری و تکاثر و تبعیض جامعه عدل نیست . و جامعه بدون عدل جامعه قرآنی نیست . در جامعه به هر میزان فقر و محرومیت و فاصله های معیشتی و کمبود داشتن و حرمان دیدن وجود داشته باشد، به همان میزان ظلم وجود دارد. حال اگر قرآن کریم اجرای عدالت را واجب می داند و مفسر واقعی قرآن ، تحقق عدالت را به حذف فقر و از میان رفتن آن (استغناء الناس) تفسیر می کند، بخوبی روشن می شود که ((جامعه اسلامی)، در اصل ، ((جامعه منهای فقر) است . و سیمای این جامعه - چه در شهرها و محله های مختلف و چه در روستاها و چادر نشینها - نباید سیمای فقر و محرومیت باشد. و فقر نباید در آن جامعه حضور مستمر و رسمی و پذیرفته شده داشته باشد(۱۶۸) و نباید در آن جامعه ((سائل بکف) به هم برسد، و گدایان دوره گرد در خیابانها و کوچه ها و اماکن گوناگون دیده شوند(۱۶۹) ؛ و فقر و فقیر نامرئی به طریق اولی .

این گدایان دوره گرد و سائلان بکف که در معابر و اماکن دیده می شوند، بخشی گدای حرفه ای اند و بی نیازند و در صدد اندوختن ، بخشی عاجزند و مستمند، و گروهی می توانند تربیت شوند و کار کنند و عضو فعال جامعه باشند. مسئولیت اسلامی در برابر آنان بسیار سنگین است بویژه نسبت به خردسالان و کودکان

و دختران آنان . اینان نیز باید از حضور اسلام در جامعه بهره مند گردند، و از تعلیم و تربیت و رسیدن به یک زندگی سالم محروم نباشند. وظیفه اسلامی مسئولان و عالمان و توانگران رسیدگی به همه آنان است . این وظایف چگونه بر زمین مانده است ، و داد اسلامخواهی ما گوش فلک را کر کرده است ؟ عالمان مسلمان چگونه در این باره ساکتند، چگونه ؟ و اغنیای مسلمان چگونه خود را مسلمان می دانند، چگونه؟! ...

کسانی هستند که اداره زندگی خود را نمی توانند بچرخانند، نه مال به قدر اعاشه یکسال دارند و نه قوه کسب و کار و صنعت دارند، اینها فقرا و مساکینی هستند که به واسطه پیری یا نقصان اعضاء از کار افتاده باشند. دولت باید هر طور صلاح می داند آنها را اداره کند، یا دارالعجزه تشکیل دهد، و یا ((کوپن)) بین آنها پخش کند، و از طرف وزارت اقتصاد خباز خانه هایی تشکیل شود، و آنها را بطور مناسب ، آبرومندانه ، از حیث خوراک و پوشاک اداره کند؛ و یا اینکه به خود آنها مخارج سالیانه بدهد که خود را اداره کنند.

و در این جهت سادات و غیر سادات فرق ندارند. آری از بعضی جهات دیگر، قانون میان اینها فرق گذاشته که عمده آن دو چیز است : یکی آنکه به سادات فقیر عاجز(۱۷۰) نباید بیشتر از خرج یکسال بدهند. و اگر زیاده به آنها داده شد، خود آنها موظفند که به صندوق دولت برگردانند. لکن فقراء غیر سادات را می توان بیشتر از مخارج یکسال هم داد، بلکه می توان آنها را غنی کرد. و شاید این سختگیری به ((سادات)) برای آن باشد که اشکال تراشهای فضول گمان نکنند قانون اسلام طرفداری از سادات را کرده . اکنون کسانی که از قانون هیچ اطلاع ندارند و کورکورانه می گویند پیغمبر اسلام برای اولاد خود راه دخل و گدایی باز کرده ، تقصیر کیست ؟ سادات یا غیر سادات ، اگر از خود چیزی داشته باشند و بتوانند خرج خود را در آورند، دولت باید آنها را به کار وادارد، بطور اجبار، و از صندوق دولت به آنها نباید چیزی بدهد. و این قانون مقدس اگر عملی شود، تخم گرایی از کشور برچیده می شود، نه آنکه گدایی راه می

این سخن امام خمینی است در حدود ۵۰ سال پیش ، در دوره تسلط طاغوتها. و چنین توقعی برای رسیدگی- کار محرومان و زندگی آنان چندان زیاد هم نیست ، بلکه می توان گفت این کمترین اقدام لازم است در این باره . و در صورتی که در ۵۰ سال پیش از چنان حکومتهایی و از چنان کسانی ، چنین توقعی بوده است که به وضع زندگی عاجزان و ناتوانان و مستمندان به آن صورت منظم رسیدگی کنند (تا جایی که بین آنها ((کوپن) پخش کنند)، آیا اکنون حاکمیت اسلامی و مسئولان آن و جامعه اسلامی در این باره چه تکلیفی دارند؟

۳- فهم وارونه اسلام

واقع این است که حضور و تداوم فقر (مرئی و نامرئی ، و بویژه فقر نامرئی)، در جامعه مدعی انقلاب - ((انقلاب اسلامی))- قابل توجیه نیست . آنهم با حضور و حصول اینهمه تکاثر ویرانگر، و اینهمه اتراف تنعم گرایی و اسراف جهنمی ، و این هزینه گزاریهای وحشتناک - در هر جای - و تجمل گراییهای شیطانی ، و قارون صفتیهای ضد خدایی ، و مجالس و منازل و وصلتها و خرجها و برخورداری های کذایی ، و چپاولگریها و ربودنهای بی حساب استثنایی ... و از آن سو آنهمه فقر و کمبود و محرومیت دامن گستر ضد انسانی و ضد قرآنی ...

این چگونگیها با یک انقلاب راستین هیچ سازگاری ندارد. و پذیرفتن این اوضاع و احوال به نام اسلام ، به دین محمد (ص) و آیین جعفر بن محمد (ع) بزرگترین صدمه ها را وارد می آورد، و سرخوردگیها و بریدنها را در پی دارد، و توده های جوان را می تاراند، و آگاهان را دوباره در مغاک سرد و تاریک

نومیدیهایی معهود در می افکند. ((فقر) همسایه دیوار بدیوار ((کفر) است - به نص احادیث معتبر - پس چگونه درباره آن خاموش نشست ، و به مبارزه با آن برخاست ، و عوامل عمده آن ، یعنی تکاثر (سرمایه داری) و اتراف (تنعم گرایی) را محکوم نکرد، و در صدد طرد و حذف این دو عامل ضد انسانی و ضد

قرآنی برنیامد؟ و حساسیتها را به مسائلی از قبیل ((بدحجابی) و ((خوش حجابی) منحصر ساخت . من نمی خواهم بگویم ((حجاب زن) اهمیت چندانی ندارد، یا در ((قرآن کریم) در آن باره حکم نداریم، نه، زیرا زن منهای حجاب یعنی تن . و این در معیار انسانی نهایت مرتبه سقوط است، زیرا این حیواناتند که ارزش آنها - بطور نوعی - به تن آنهاست . ملاک ارزش انسانی و ملاک انسانیت چیز دیگری است . لیکن آیا ترتیب مسائل چگونه است؟ و روشهای فرهنگی و تربیتی چیست؟ و اهم و مهم کدام است؟ آیا در قرآن کریم و در منطق پیامبران، در کنار ((ان اعبوا الله)... ((اوفوا الکیل والمیزان) است، یعنی ((عدالت اقتصادی و معیشتی)... یا ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن، یعنی ((حجاب و خوش حجابی)؟ چرا مانند انبیاء (ع) به عرضه دین خدا نمی پردازد؟ چرا زندگی را لمس نمی کنیم؟ چرا به دلیل بی نیازی از نیاز و نیازمندی و آثار زندگی سوز ارزش ستیز آن غافلیم؟ چرا ((انسان) را درک نمی کنیم، ((اسلام) را وارونه می فهمیم؟

۴- رحمت عام محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم)

باری، ساکنان دوره گرد و خیابانی و همچنین دیگر نیازداران و مستمندان، باید تکلیفشان روشن شود، و نشان داده شود برخورد قرآن- این کتاب زندگی آفرین - با آنان چیست؟ و نگاه اسلام به آنان کدام است؟ این حقایق باید روشن شود، و هنوز روشن نشده است . حذف انسان، یا فراموش کردن او، از منطق قرآن محمدی نیست . علی (ع) حضور یک سائل بکف (پیرمردی مسیحی و از کار افتاده) را در جامعه اسلامی تحمل نکرد، و فوری دستور داد تا برای او از بیت المال جیره معین کنند. (۱۷۲) این است اسلام، این است تشیع . و آی ولایتها! این است ولایت . و این است پیروی از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله

!

باید به وضع یادشدگان رسیدگی شود: افراد کارآمد آنان به کار گمارده شوند؛ اطفال و نوجوانان آنان از تربیت و فرهنگ برخوردار گردند، و برای یادگرفتن اعتقادات و دستورهای دینی و مسائل شرعی فرصت و امکانات لازم در اختیارشان قرار داده شود، و زنان و دخترانشان با تکالیف دینی خود آشنا گردند، و از سعادت عمل به احکام نورانی اسلام و برخورداری از ((رحمت محمدیه) محروم نگردند، و برای حفظ عفت و سلامت خویش کمک شوند. و دست کم، قدرت و فرصت خواندن قرآن و مفاتیح (۱۷۳) و رساله عملیه و امکان خرید آنها را داشته باشند. این بینویان و مستمندان، این قربانیهای تهیدستی و بیماری و بیسوادی، و این محرومان از تعلیم و تربیت و کتاب و سواد و هدایت و ارشاد لازم و بموقع، این فراموش شدگان مظلوم و این از - چشمان همه افتادگان محروم، و خانواده هاشان و اطفالشان، جزء امت محمد (ص) نیستند؟ مگر از شیعیان امیرالمومنین (ع) نیستند؟ مگر انسان و بنده خدا نیستند؟ و مگر جزء رعیت امام زمان (ع) به شمار نمی آیند؟ (۱۷۴) مگر قلب رئوف ولی خدا، حجت بن الحسن المهدی (ع)، از فقر و حرمان و درد کشیدن و رنج دیدن آنان رنج نمی برد: مگر از دور ماندن آنان از تعلیم و تربیت دینی غم نمی خورد؟ امام صادق (ع) اینکه یک جوان شیعه را ببیند که معالم دین را نیاموخته باشد تحمل نمی کند (۱۷۵)، آیا امام زمان چه؟

۵- اصلاح فکر دینی

آری، ما درباره دین و دینداری خود نیز در اشتباهیم. در فهم درست دین در اشتباه ... و در تبلیغ درست دین در اشتباه ... و در تعلیم و آموزش درست دین و نشر تربیت عملی دین در نفوس افراد، بیشتر از همه در اشتباه ... به گفته دردمندانه دوست از دست رفته ما، عالم شهید، آیت الله شیخ مرتضی مطهری - رحمه الله علیه -:

اگر کسی به نام دین ریاست پیدا کرد و زعامت پیدا کرد و قدرتی پیدا کرد و پولی پیدا کرد، پس دین احیاء شد؟ نه آقا! احیاء دین و قدرت دین تابع این است که مردم چه اندازه به آن دین عمل بنمایند؟ چه اندازه به مقتضای آن دین عمل بنمایند؟ چه اندازه به مقتضای آن دین رفتار بکنند؟ این زنده بودن دین است ...

اکنون بنشینیم و حساب کنیم ، ببینیم آیا واقعا تفکر ما نفکر اسلامی است ؟ آیا تفکر اسلامی در مغز ما زنده است یا مرده ؟ ... فکر دینی که الان ما متدین ها و مسلمانها و نمازخوان ها و روزه گیرها و زیارت روها و حج کن ها داریم ... به حالت نیمه مرده در آمده است ... باید اعتراف کنیم که حقیقت اسلام ، بصورت اصلی ، در مغز و روح ما موجود نیست ، بلکه این فکر اغلب ؛ مغزهای ما بصورت مسخ شده موجود است ...

فکر دینی ما باید اصلاح بشود. تفکر ما درباره دین غلط است غلط، بجرئت می گویم از چهارتا مسئله فروع ، آتهم در عبادت ، چندتائی هم از معاملات ، از اینها که بگذریم دیگر فکر درستی ، ما، درباره دین نداریم ، نه در این منبرها و در این خطابه ها می گوئیم ، نه در این کتابها و روزنامه ها و مقاله ها می نویسیم ، و نه فکر می کنیم ... (۱۷۶)

خداوند این مرد دردمند و آگاه از بسیاری از مسائل را رحمت کند. امروز هم مشکل همان مشکل است .

و یکی از مشکلات بزرگ غفلت بسیاری از مردم وابسته به دین از زندگی انسان محروم است ، بویژه غفلت نابخشودنی خواص .

۶- نظام اقتصادی ناسالم ، انحراف بزرگ

من همین اندازه - به وسیله این خامه ناتوان - فریاد می زنم که ای مدعیان مسلمانی به کمک محرومان بشتابید، و ای معتقدان به خدا، آن را حذف نکنید، و ای باورداران به قبر و قیامت ، لختی به مشکلات آنان بیندیشید، و ای امت قرآن ، اقامه قسط و عدل را و تامین زندگی سالم برای همه افراد را، در پناه قسط و

عدل ، وجهه همت خویش سازید؛ و ای انقلاب کردگان انقلابی باشید، شاید بدینگونه خدا از ما راضی گردد، و دل امام زمان (ع) شاد شود، و آبروی دین خدا محفوظ ماند، و جامعه دستخوش تزلزل‌های زیانخیز نگردد؛ و تا خداوند رحمان ، تاریکیهای سختتر از جهنم قبر و قیامت ما را، با نور حاصل از این عمل صالح و فریضه بزرگ (رسیدگی به خلق خدا و خدمت به آنان)، به روشنی بدل سازد، و راهی به سوی نجات و رهایی ، در آن گذرگاههای مخوف و پر گرفتاری ، در پیش همه ما بگشاید. (۱۷۷)

مجلس و وکلا باید نسبت به این وظیفه بسیار مهم همواره حساس باشند و احساس مسئولیتی خدایی و سنگین کنند. دولتمردان و مسئولان باید در راه انجام دادن دقیق ؛ آماری این وظایف از هیچ کوششی دریغ نورزند(۱۷۸) ، بلکه نباید تا به انجام تکلیف یقین پیدا نکرده اند آرام داشته باشند. و ثروتهایی که در واقع متعلق به این قشرهاست باید به خود آنان باز گردد. صدقه سری دادن مطرح نیست ، تامین آبرومند و در سطح دیگران - که منظور اسلام است - مقصود است .

در این باره نخست باید -به پیروی از پیامبران خدا - جریان ((استثمار) و محرومیت آفرینی را از میان برد، و با محرومیت آفرینان و فقر پراکنان در جامعه یعنی متکثران و سرمایه داران و اترافگرایان و مصرف پرستان درافتاد، و ریشه اهریمنی آنان را برکنند، و دست این پرستندگان زر و سیم و درهم و دینار را (به نص احادیث) و این پدید آورندگان فقر و رواج دهندگان حرمان را(به نص احادیث)، از سر مظلومان اقتصادی و محرومان معیشتی و بی نصیبان و حذف شدگان و به حساب نیامدگان (۱۷۹) کوتاه کرد. باید اینچنین خدایی عمل کرد، و از علی (ع) پیروی نمود، و حق محرومان را از حلقوم محرومیت آفرینان بیرون کشید، و به دست خود صاحبان حق رسانید، یا به سود آنان - به دست مردمی امین ، و نه از سرمایه داران - به کار انداخت . باید نظام اقتصادی ناسالم موجود را سالم ساخت ، تا مشکل ظلم و فقر و سقوط... راهی به سوی حل شدن بیابد، و در درون زندگیا نسیمی از احکام قرآن بورزد، و آبروی دین

خدا - که امروز برای امتحان ما در دست ما قرار گرفته است - مصون ماند، و جامعه نشانی از ((جامعه جعفری) پیدا کند، و محرومان حس کنند که در پناه ((قرآن) زندگی می کنند، و هیچگاه بی پناه نیستند، و در دست ستمگران قارونی و اشراف فرعونی اسیر نمی مانند. جاهلیت سفیانی : به نام اسلام رجعت نخواهد کرد. (۱۸۰)

۷- مسئولیت بسیار سنگین حاکمیت اسلامی

دولت اسلامی باید چنان عمل کند که هم با ظلم مبارزه شده باشد، و هم هزینه ای سنگین و غیر عملی بر هزینه ها افزوده نگردد. و در واقع راه درست همین است که حقه های غصب شده و به سرقت رفته ، و محبوس در چنگ توانگران ، از غاصبان و سارقان اصلی گرفته شود و به صاحبان حق باز گردد (حدیث امام حسن عسگری (ع) را خاموش نکنید: ((اغنيا وهم يسرقون زادالفقراء این اغنيا و توانگرانند که زاد و توشه زندگی فقیران را می دزدند(۱۸۱) .

هنگامی که اسلام می گوید عدل باید باشد و فقر نباشد - چنانکه شرح آن گذشت - معلوم می شود که این چگونگی ممکن و عملی است ، و گرنه تکلیف به ((مالایطاق) است ؛ و این محال است . و روشن است که نظر اسلام این نیست که فقر و تهی دستی ، با نزول مائده از آسمان از میان برود، نه ، بلکه باید مائده های زمینی درست تقسیم شود، حق محروم شدگان به آنان بازگردد. نظام باید نظام باشد. ارزش حکومت دینی - چنانکه علی (ع) فرموده و مشهور است - به این است که ((احقاق حق) کند. بنابراین اصول و مبانی و احادیث و تعالیم و آیات و حقایق ، بر کسانی که خود را متکی به قرآن می دانند، فرض است که با متکثران - یعنی تجسم بخشان ارزشهای ضد قرآنی و ضد انسانی - درافتند، و معیشت اترافی و اسرافی را- در هر مورد و از هر کس و به هر نام - طرد کنند، و اگر معتقدند که با خروشی رعد آسا و موسی وار وارد کارزار حیات انسان شده اند، با قارونها کنار نیایند، و خود نیز از نزدیک شدن و تشبه به قارونها و

زندگیهای قارونی همواره پرهیز کنند، و فرزندان و نزدیکانش را نیز از این چگونگیها آلوده برکنار دارند.
مگر همین قارونها نبودند که جامعه، آنان را با حشمت ((الله اکبر)) و هیبت خون شهیدان بیرون راند؟ آیا
این نانسنان پست، و زالو صفتان خون آشام، و استثمارگران سیاه کردار (در هر جامعه و با هر مقام، و با
هر چه ادعای مسلمانی)، که اصالت روحانیت در آن است که مانند انبیای الهی دشمن خونی آنان باشد،
چه گلی به سر جامعه انقلابی خواهند زد؟ و چه دسته گلی بر مزار شهیدان خواهند برد؟ باید دید عیب کار
در کجاست؟

امثال این نویسنده مکلفند حقایق را کتمان نکنند، و تعالیم اسلامی را - تا حد امکان - در میان نهند، و بویژه
به گوش نسلهای سرخورده و آگاهان نگران برسانند، و دهان دشمنان اسلام را، در نسبت دادن ضعفها و...
به آیین الهی، ببندند.

من موظفم یادآوری کنم که پیامبر اکرم ما، حاکمیت و دولت را مسئول مستقیم فقر فقیران و حرمان
محرومان و بی اعتقادی و بی ایمانی ساقط شدگان می داند. پیامبر اکرم (ص) در یک سخنرانی بسیار مهم
(که دستور داده بود تا مانند هر موقعیت مهم دیگر، مهاجران و انصار اسلحه برداشته به مسجد بیایند)، چنین
فرمود:

... ولم یفقرهم فیکفره. (۱۸۲)

- حاکم اسلامی نباید مردم را فقیر کند تا کافرشان سازد.

اکنون می نگرید که پیامبر خدا، موضوع را تا چه اندازه ای بزرگ می شمارد، و مسئولیت را تا چه اندازه
سنگین؟ پس کسانی نمی توانند این باور نادرست را به خورد جامعه و محرومان بدهند که فقر و محرومیت
اصلی است ثابت، و حضور آن در جامعه - به صورت یک جریان مستمر و پذیرفته - قابل قبول است، و
دین اسلام قبول دارد که فقیران و مستمندان در جامعه بسر ببرند، و در کنار آنان، توانگران در ناز و نعمت

(تکاثر و اتراف) غرق باشند؛ اینان هر چه می خواهند داشته باشند و آنان هر چه می خواهند نداشته باشند، حتی اندکی دارو برای کودکی مشرف به مرگ؟

این چگونگی نه اسلام است نه دید اسلامی. و این وضعیت نتیجه فرعونیت مالی و قارونیت غنا و تکاثر است، و همسویی با قارونها، نه آیین انبیایی و محمدی. خداوند مهربان عادل، کسی را بدون روزی و وسایل معیشت خلق نکرده است، نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاه الدنیا (۱۸۳) ما در زندگی دنیا، روزی - و امکانات معیشتی - را در میان همه خلق تقسیم کرده و به همه داده ایم. پس روزی و امکانات برای همه و به اندازه همه هست (۱۸۴)، لیکن در این میان حق قشرهایی به وسیله ایادی توانمند و صاحب قدرت و صاحب نفوذ و مرتبط (به تعبیر حضرت صادق (ع)): ((ذووالعزوه القوه)) (۱۸۵) غصب می گردد، و (به تعبیر حضرت امام حسن عسکری (ع))، که حدیث آن نقل شد (۱۸۶) به سرقت می رود. و افزون طلبی و تمتع خواهی و مالدوستی و تنعم پرستی آنان طبقات ضعیف و محروم را در آتش محرومیت در می افکند و می سوزاند.

۸- تکلیف شرعی درباره اظهار ((حقایق دینی))

من این تعالیم و حقایق را، تعالیم و حقایق دین جاوید خدا را - اگر چه به اختصار و اشاره - گاه به گاه، براساس تکلیف شرعی، می نویسیم و یادآوری می کنیم، تا ارزشهای اسلامی مصون ماند، و جوانان انقلابی و غیور و دیگر آگاهان و عدالتخواهان از دین حق سرخورده نشوند، یعنی گوهر اصلی زندگی را که ((ایمان)) است از دست ندهند، و عمل به تکالیف دینی را بر زمین نهند، و به یاد داشته باند که در اسلام مبارزه با بی عدالتی و ظلم کبیر (ظلم اقتصادی)، اصلی اساسی است. من به جریان ها و اشخاص کاری ندارم. و دفاع از ارزشهای قطعی و نجاتبخش و سعادت آفرین دین خدا را، و یاد کرد این تعالیم والا را، تکلیف خود میدانم. و نباید فراموش کنیم که تا هنگامی که جامعه به وضعیت مطلوب اسلامی، یعنی

جامعه منهای فقر نرسیده است ، ما نسبت به همه محرومان و مستمندان مسئولیت داریم ، و باید برای رها ساختن همه آنان از چنگال فقر و محرومیت اقدام کنیم ، بلکه باید گفت این مسئولیت درباره مطلق بینوایان جهان و مستمندان عالم وجود دارد. مسلمانان درباره هر انسان محرومی در هر جا هست باید حساس باشد و خود را مسئول بداند، و تا آنجا که می تواند برای رسیدگی به محرومان و مستمندان و ضعیفان و مستضعفان و نجات آنان کمک کند، چون همه بندگان خدایند - اگر چه خود جاهل باشند یا غافل یا منکر - و همه به تعبیر امام علی (ع) یا برادران دینی مایند یا برادران نوعی و انسانی ما(۱۸۷)

و ما خود را به اسلام منسوب می دانیم ، و به علی و آل علی (ع) عشق می ورزیم ، و اینهمه از امام حسین (ع) دم می زنیم ، و برای سوگواری او اینهمه مجالس بر پا می کنیم ، و در این سوگ بزرگ ، و غم انسانی سترگ ، سوگوار هستیم ، آیا در این مجالس و منابر، و در ضمن این مدایح و مراثی ، تعالیم قرآنی امام حسین (ع) را نیز مطرح می کنیم ؟ و مسائل انسانی را از دیدگاه آن امام شهید شرح می دهیم ؟

آیا فلسفه انسانی عاشورای حسینی را بازگو می گوئیم ؟

آیا می گوئیم که دو شیعه مکتب آشنایی بزرگ ، حبیب بن مظاهر اسدی و سلیمان بن صرد خزاعی ، در نامه ای که به اتفاق دوستان خود به حضرت امام حسین (ع) نوشتند، از جمله نوشتند که بیا تا در رکاب تو با سرمایه دارانی که اموال جامعه در نزد آنان تراکم یافته است مبارزه کنیم؟(۱۸۸)

آیا می خوانیم که امام حسین (ع) در روز عاشورا، در خطبه معروف خود، سخن از عدل گفت ، و فلسفه مبارزه و شهادت را بر محور عدل قرار داد؟

آیا برای مردم اینگونه تعالیم فرد ساز جامعه پرداز نیز گفته می شود؛ تا مردم در آنها تامل کنند، و تاسی بجویند، و بواقع حسینی و عاشورایی شوند(۱۸۹) :

وجد علی ظهر الحسین بن علی (ع) - یوم الطف - اثر، فسالوا زین العابدین (ع) عن ذلک . فقال :

((هذا مما كان ينقل الجراب علی ظهره ، الی منازل الارامل والیتامی و المساکین .(۱۹۰)

در واقع عاشورا، زخمی کهنه بر پشت امام حسین (ع) دیدند. از امام زین العابدین پرسیدند که این چیست

؟ فرمود: ((این زخم ، جای انبانی است که بر پشت خود حمل می کرد، و به در خانه بیوه زنان و یتیمان و

مستمندان می برد).

- ۱۱ -

=====

یا این تعلیم :

امام چهاردهم علی بن الحسین زین العابدین (ع)، شبهای تاریک از خانه بیرون می آمد، و انبانی که در آن

کیسه های پول بود بر می داشت ، و چه بسا خوراک و هیزم نیز حمل می کرد. و می آمد و خانه به خانه در

میزد، و هر کس در را می گشود چیزی به او می داد. و صورت خود را می پوشانید تا مستمندان او را

نشناسند. و چون در گذشت ، دانستند که او علی بن الحسین (ع) بوده است . و چون او را غسل می دادند

دیدند پشت او مانند زانوی شتر پینه بسته است ، از انبانهایی که بر پشت خود به در خانه تهیدستان و

مستمندان برده بود. آن امام بزرگوار به صد خانوار از بینوایان مدینه هزینه می رسانید. و هنگامی که یتیمان

و نابینایان و آسیب دیدگان و زمینگیران و بیچارگان به خانه او می آمدند و غذای او را می خوردند، بسیار

شاد می گشت ، و خود به آنان غذا می داد. و هر کدام خانواده داشتند، برای آنان نیز غذا می فرستاد(۱۹۱)

یا این تعلیم :

هرگاه امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) می خواست غذا تناول کند، نخست یک سینی می آوردند و نزدیک سفره می گذاشتند. آن امام با دست مبارک خود از بهترین غذاهایی که در سفره بود مقداری بر می داشت و در آن سینی می گذاشت، و می فرمود تا برای مستمندان ببرند... (۱۹۲)

و آن امام به محرومان بسیار کمک می کرد، در پنهانی، و بیشتر در دل شبهای تاریک (۱۹۳).

و از اینگونه تعالیم، در زندگی عینی و سیره عملی پیشوایان دین، و برخی عالمان راستین (۱۹۴)، نمونه هایی بسیار وجود دارد. و بدینسان می نگریم که امامان ما - با همه محدودیتی که داشتند و قدرتها و امکانات از آنان سلب شده بود - به صورتهای گوناگون به مسائل انسانی می رسیدند، و به کمک و مساعدت مستمندان می شتافتند، و خود و به تن و دست خود به کار بر می خاستند، و انبان به دوش می کشیدند و نیاز نیازمندان را به آنان می رساندند. و آیا کجا در رهبران جهان و پیشوایان تاریخ بشری چنین چیزی دیده شده است؟ آری، امامان - که باید الگوهای اعتقادی و رفتاری ما باشند - اینگونه برای ((فقرزدایی)) می کوشیدند، و بندگان خدا را فراموش نمی کردند، و آنان را از سقوط اعتقادی و عملی مصون می داشتند. و اینهمه باید برای ما دستور العمل باشد. و به هنگام در - درست بودن قدرت، باید برای این منظور بزرگ و حیاتی، با برنامه ریزیهای بسیار وسیع و عمیق و اصولی و مفید، وارد میدان تکلیف شد، و به انجام دادن این تکالیف قیام کرد، و واقعیات دین خدا را به کار بست، و جاذبه های اسلام رانشان داد. و جز این راهی نیست.

من این بخش از سخن را با ذکر دو مطلب به پایان می برم:

مطلبی از حضرت امام محمد باقر (ع)، درباره ((معیار ولایت داشتن)) و از ولایت دم زدن؛ و مطلبی از حضرت امام جعفر صادق (ع)، درباره انسانیت دینی و موازین برادری ایمانی، و ((معیار مکتبی بودن)).

مرزبان بزرگ حماسه جاوید، و ستیغ افراشته دفاع از حقایق الهی مذهب اهل بیت پیامبر (ص) - در اواخر

سده چهارم و اوایل سده پنجم - یعنی معلم امت و مشعل هدایت، حضرت شیخ مفید بغدادی - رحمه الله

علیه - در کتاب گرانمایه ((الاختصاص))، چنین روایت کرده است:

قیل لابی جعفر الباقر (ع): ((ان اصحابنا بالكوفه جماعه كثيره، فلو امرتهم لاطاعوك و اتبعوك)). فقال:

((يجي ء احدهم الي كيس اخيه فيا خدمه حاجه؟)) فقال: ((لا)). قال: ((فهم بدمائهم ابخل... اذا قام

القائم جاءت "المزالمه" و ياتي الرج الي كيس اخيه فياخذ حاجته، لا يمنعه. (۱۹۵)

- به خدمت امام محمد باقر (ع) عرض کردند: ((ما شيعه در كوفه جماعت بسيارى هستيم، اگر شما

فرمان دهيد همه فرمان مي برند و پيروي مي كنند)). فرمود: ((آيا چنين هست كه يكي از اين جماعت شيعه

بيايند و هر مبلغ نياز دارند از جيب برادر شيعه خود بردارد؟)) گفتند: ((نه)). فرمود: ((پس اين جماعت كه

درباره مال اينگونه بخيل و بيگذشتند)، درباره خون خود (و فداكاري و جانبازي) بخيل تر خواهند بود.

(آنگاه پس از سخنانی فرمود:)) هنگامی که قائم آل محمد (ص) قیام کند (و حکومت اسلامی تشکیل

دهد)، شالوده زندگی، بر "مزالمه" (همسانی، تساوی در استفاده از همه چیز) خواهد بود. و شخص می

آید و از جیب برادر (دینی) خود هر چه نياز دارد بر می دارد، و او مانعش نمی شود).

((مزالمه) در لغت به معنای هم رتبه بودن و هم ردیف شدن است. ((زمیل) یعنی همکار، همدرس،

همشاگردی. پس معنای حدیث این است که مردمان در حکومت اسلامی همسان و همردیف قرار می

گیرند، و در استفاده از امکانات و وسایل و فرصتهای گوناگون زندگی و معیشت و تربیت و تکامل کسی

بر دیگری امتیاز ندارد، و هر گونه فرقی و امتیازی نابود خواهد بود، و افراد و خانواده های قارون خصلت

امتیاز طلب از میان خواهند رفت، و انسانیت عام بر زندگیهای حاکم خواهد گشت.

این تعلیم والای الهی ، معیار یک معیشت اسلامی را بخوبی نشان می دهد: همه مانند هم ، و همه در ردیف

هم ، بچه های همه ، زندگیهای همه ، مجالسها و سفره ها و سفرها و گذرانهای همه ... عبارتها و

توفیقهایی همه ... نمازها و روزه های همه ... افطارها و سحرهای همه ... پس دیگر اینهمه تفاوتهای

جهنمی و امتیازهای قارونی دیده نخواهد شد: زندگی در شمال شهر و جنوب شهر، ویلاننشینی و زاغه نشینی

، مدارس اختصاصی و امتیازات کذایی برای فرزندان دسته ای ، و محرومیت از یاد گرفتن الفبا برای

نونهالان دیگری ... امکانات وسیع و مجهز بهداشتی و درمانی برای جمعی ، و دسرس نداشتن به خریدن

نسخه ای برای گروهی ... و...و...

من این اندازه می فهمم که با این چگونگی های احوال ، و این غبله هوی و هوس و امیال (حتی بر نفوس

برخی که باید در اعراض از خواهانیهها و حفظ ارزشهای انقلاب سرمشق دیگران باشند، و ایثارگری و

نوع دوستی و معادباوری را به مردمان بیاموزند)، نمی توان انتظار داشت که جامعه به سخن امام محمد باقر

(ع) عمل کند، و انتظاری که آن امام معصوم از شیعه دارد تحقق یابد، لیکن آیا میان ما و کردار ما با آن

تعالیم تشابهی نیز باشد؟ آیا اینهمه ادعای محبت و ولایت داشتن ، و دم از قرآن و انسانی و جهانی آن

شمردن ، و انقلاب خود را شایسته الگو شدن دانستن ... با این سنخ زندگیها و تفاوتها و بیخبریهها و

امتیازگراییهها و همنوع فراموشی ها و از همدین جداییها و نامردمیها سازگار است ؟ آیا همه چیز را نادیده

گرفتن ، و به بدگمانیهها (سوء ظننها) بها دادن ، و به القآت نفع پرستان تسلیم گشتن ، و از مالکیتها - به هر

اندازه و بر هر وجه - دفاع کردن ، و آنها را مورد قبول قرآن و اسلام و پیامبر اسلام و امامان معصوم معرفی

نمودن ، و با مستکبران معاشرت داشتن و ارتباط برقرار کردن ، و در برابر مستضعفان و تیره روزان و مرگ

تدریجی آنان بی خیال بودن ، و به حضور ضد اسلامی زندگیهای سرشار در کنار زندگیهای تهی اهمیت

ندادن ... آیا اینها همه رفتاری اسلامی و قرآنی و علوی و شیعی و جعفری تواند بود؟

امام صادق (ع) به معلی بن خنیس اجازه نداد انبان سنگینی را که برای فقیران می برد (با وجود کهولت سن و بارانی بودن هوا و حرکت در شب)، قدمی چند همراه او حمل کند. (۱۹۶) چرا؟ برای اینکه این تعلیمهای شگرف در ذهنیت زندگیها تثبیت شود و راهی به عینیت بیابد. این تعالیم بجز جنبه های باطنی و معنوی، آموزنده تربیتهایی بزرگ نیز هست.

مسلمان راستین - بویژه عالم مسئول در جامعه اسلامی - باید خود در متن واقعی زندگیها باشد، دردها را حس کند، زخمها را بساود، و فشار بار سنگین گذران و عائله و نداشتن را دریابد؛ و آنجا که صدای استخوانها بلند است گوش از گوش او تیزتر نباشد؛ و آنجا که دست انسان جامعه محمدی، به دلیل فقر و محرومیت، از عمل به احکام محمدی و فراگیری حداقل حقایق دینی، کوتاه است و کوتاه، حضوری از حضور چاره گرا و موثرتر یافت نشود. و آیا جز این چگونگی چیزی پذیرفته است، و می تواند پذیرفته باشد؟

۱۰- معیار ((مکتبی)) بودن

شیخ جلیل موثق، حافظ حدیث، ابوجعفر محمدبن علی بن بابویه قمی رازی، معروف به ((شیخ صدوق)) - رحمه الله علیه - در کتاب بسیار سودمند ((ثواب الاعمال)) چنین نقل کرده است:

معلی بن خنیس قال: خرج ابو عبدالله - علیه اسلام - فی ليله قدرشت السماء - و هو یرید ظله بنی ساعده - فاتبعته فاذا هو قد سقط منه شیء فقال: ((بسم الله، اللهم ردعلینا)). قال: ((فاتیته و سلمت علیه)) فقال: ((انت معلی؟)) فقلت: ((نعم، جعلت فداک!)) فقال لی: ((التمس بیدک، فما وجدت من شیء فادفعه

الی)). قال: ((فاذا انا بخبز منتثر، فجعلت ادفع الیه ما وجدت، فاذا انا بجراب من خبز؛ فقلت: جعلت فداک! احملة عنک)) فقال: ((لا، انا اولی به منک، ولکن امض معی)). قال: ((فاتینا ظله بنی ساعده، فاذا نحن

بقوم نیام، فجعل یدس الرغیف و الرغیفین تحت ثوب کل واحد منهم، حتی اتی علی آخرهم، ثم انصرفنا.

فقلت : جعلت فداك ! يعرف هولاء الحق ؟) فقال : ((لو عرفوا لواسينا هم بالدقه) - والدقه ، الملح

(۱۹۷)

- معلى بن خنيس گوید: امام جعفر صادق (ع)، در شبى بارانى ، به قصد رفتن به ظله بنى ساعده (۱۹۸) از خانه بيرون آمد، و من پشت سر او رفتم . در ميان راه چيزى از دست او افتاد، گفت : ((بسم الله ، خداوندا آنچه افتاد بازگردان). من نزديك رفتم و سلام كردم . فرمود: ((معلايى ؟) گفتم : ((آرى ، فدائيت كردم .)) گفت : ((با دست خود بگرد و هر چه يافتى به من بده). چون دست بردم ديدم مقدارى نان روى زمين ريخته است . آنها را بر مى داشتم و به ايشان مى دادم . در ضمن متوجه شدم كه انبانى پر از نان همراه امام است . گفتم : ((فدائيت شوم ، اجازه مى دهى آن را من بردارم ؟) گفتم : ((نه ، خودم بايد آن را ببرم ؛ ليكن تو با من بيا). مى گوید: ((رفتيم تا ظله بنى ساعده ، ديدم جمعى در آنجا خوابيده اند. امام صادق پيش رفت ، و زير بار و بنه هر کدام ، يك قرص و دو قرص نان - به آرامى - مى گذاشت (تا بيدار نشوند). براى همه آنان نان گذاشت ، آنگاه باز گشتيم . در راه از او پرسيدم : "آيا اينان همه اهل مذهب حق بودند؟" فرمود: "اگر اهل مذهب حق بودند كه در همه چيز آنان را شريك مى ساختم حتى نمك و زرد چوبه". و طبق اين تعليم عملى و بزرگ امام معصوم ، همگان بايد - در حد نياز - تايمين باشند، چه برادران دينى و چه برابران نوعى . و اين است انسانيت دينى . يعنى اهل هر عقيده و نيازى را نمى توان نيازمند ديد و كارى نكرد. و بايد به كمك برابران نوعى نيز شتافت ، اگر چه در شبى بارانى ، و با برداشتن انبانى سنگين ، و رفتن به نقطه اى دور...

و در مورد برادران دينى و اهل ايمان و معتقدان به حق و خانواده هاى محروم آنان بايد ((مساوات) كرد،

يعنى بايد آنان را در همه چيز خود، مال و امكانات و وسايل ، شريك ساخت - اگر چه نه در حد

((مساوات) - و بايد آنان از همه امكانات معيشتى و مسكن و رفاه و آموزش و پرورش و تعليم امور دين ،

و بهداشت و سفر و استراحت و تفریح و زیارت نیز برخوردار باشند و برخوردار بشوند، باید با آنان ((مواسات) کرد، حتی در نمک و زردچوبه . مواسات آن است که مقداری از آنچه داری به دیگری بدهی . مساوات آن است که نیمانیم بخش کنی . و ایثار آن است که بیشتر را به دیگری دهی . اگر از ((ایثار) و ((مساوات) بگذریم ، از ((مواسات) نمی توان گذشت ، و گرنه ایمان ما به آیه ((انما المومنون اخوه)) ، و به سخن علی (ع) در ((عهد نامه)) ، و به ده ها آیه و حدیث و سخن دیگر از پیشوایان دین ، ایمانی صادق نخواهند بود.

اکنون بنگرید که انسانیتی که مذهب جعفری از آن دم می زند در حق عموم مردم (و این دید از اعتقاد راستین به توحید مایه می گیرد، درباره پیروان مذهب حق ، چیست و چگونه است ... حالا هر کس ((ولایتی) است بسم الله هر کس مرد میدان ((مکتبی) بودن است بیاید پیش ... ما باید درصد مسلمانی خود را تعیین کنیم ، که چند درصد مسلمانیم و به چند درصد از احکام اسلام باور داریم و عمل می کنیم ، و بیش از آن - از بالا تا پایین - ادعایی نداشته باشیم ، تا به اسلام صدمه نزنیم . مبادا اسلام به ما بگوید: ((مرا به خیر تو امید نیست ، شر مرسان!)).

۱۱ - حزب مستضعفان

افسوس که در این انقلاب ، حزبی برای مستضعفین تشکیل نیافت ، حزبی که جوهر انقلابی داشته باشد، و بتواند در خط احقاق حقوق محرومان و رسیدن به فریاد مستضعفان ، با پشت کردن به توانگران ، حرکت کند. محرومان و مستضعفان خود - به دلیل حذف شدن چشمگیر اجتماعی - نمی توانند برای خود حزبی تشکیل دهند و وکلایی داشته باشند و کاری بکنند... و دیگران هم - اغلب - تا خودشان و نزدیکانشان باشند، وقتی چندان برای رسیدن به آن یاد شدگان ندارند.

باید حزبی به عنوان ((حزب مستضعفان) تشکیل گردد، و در آیین نامه عضویت در آن حزب، شرط شود که در رده های اول و دوم و سوم آن، کسی که از خود خانه ای دارد پذیرفته نشود؛ تا در میان گردانندگان حزب کسانی عضو باشند که بفهمند نداشتن یعنی چه، و بی خانمانی و بی آتیه بودن فرزندان و... یعنی کدام؟ و این حزب باید در انتخابات فعال باشد، و اجازه فعالیت به آن داده شود، تا به نسبت قشرهای مستضعف و خرده شده (از شهری و روستایی، کارگر و کشاورز، بیکار و از کار افتاده، محروم مرئی و غیر مرئی، فقیر و زاغه نشین و عاجز و زمینگیر و درمانده و بیچاره...) و کلایی به مجلس بفرستد، شاید بدینگونه برای این قشرها کارکی انجام یابد. دفاع از قشرهای یاد شده، بدون تشکیلاتی سیاسی و حزبی و اجتماعی که از خود آنان باشد - در شرایط کنونی - به ثمر نخواهد رسید. دیدیم که موعظه ها کارگر نیافتاد، و برادر - برادر گفتنها دامنه اش محرومان را نگرفت، با اینکه قرآن کریم همه را برادر خوانده است (انما المومنون اخوه...).

محرومان صغیر نیستند که سرمایه داران توانگر و دنیا بکامان شادخوار از آنان دفاع کنند - و هرگز نخواهند کرد - بگذارید خودشان دارای تشکیلات شوند و در مجلس شورای اسلامی راه یابند، و از حق خویش - تا هر اندازه بشود - دفاع کنند.

این نویسنده، این انقلاب را - در نوشته های دوران پیروزی - دارای هویت دینی و انبیایی خوانده است، و اربعین سال ۹۹ هجری قمری (۵۷ هجری شمسی) را دارای رسالتی شمرده است از نوع رسالت انبیاء و اوصیا (ع)، و حکمهای بزرگ اجتماع و اخلاق، رسالتی ابراهیمی و موسایی و داودی و سقراطی و مسیحایی و محمدی و علوی و حسینی و جعفری و... در برابر ظلمها و جنایتهای نمرودی و فرعون و قارونی و جالوتی و آنوتوسی و اشراف رم و سرمایه داری سفیانی مکه و و چپاولهای دربار امویان دمشق و

عباسیان بغداد و... و بیقین صدق کلام او تنها با ساقط شدن طاغوت سیاسی، و برجای ماندن طاغوت اقتصادی، تحقق نخواهد یافت.

۱۲- واژه ((انقلاب)) و مراحل کاربرد آن

واژه ((انقلاب))، واژه ای است بسیار بزرگ و بسیار ژرف و بسیار گسترده، و پربار و پرمسئولیت... این

واژه در نوشته های اینجانب بسیار بکار رفته است. باید اعتراف داشت که این واژه دو گونه اطلاق دارد،

یا به تعبیر درست تر، اطلاقی دومرحله ای دارد:

مرحله نخست: اطلاق مجازی و تسامحی.

مرحله دوم: اطلاق حقیقی و جدی.

اطلاق نخست مربوط است به آغاز پیروزی. و اطلاق دوم مربوط است به سازندگیها و عملکردهای انقلابی

پس از پیروزی، که باید در سه مظهر عمده تجلی کند:

۱- تحکیم مبانی دین خدا (در یک انقلاب دینی)

۲- اعاده کرامت انسانی.

۳- ایجاد عدالت اجتماعی و اقتصادی.

یا به تعبیری دیگر: ((انقلاب تغییر روابط و مناسبات ظالمانه است به روابط و مناسبات عادلانه))؛ این امر

باید تحقق پیدا کند.

بنابراین، اطلاق کلمه ((انقلاب)) بر یک حرکت در مراحل نخستین مجازی است، و به تعبیر ما طلبه ها،

((به اعتبار مایوول الیه)) است، یعنی به اعتبار نتایج بعدی و تحقق یافتن اهداف انقلاب، و پدیدار گشتن

آرمان قشرهای وسیع مردم یک جامعه، از شرکت در انقلاب.

و واضح است که هیچ نویسنده ای نمی تواند چیزی را بر واقعیت تحمیل کند. بنابراین ، من نیز تابع واقعیاتم

، و اینهمه تاکید که بر توجه به واقعیات و ترک غفلت و مسامحه درباره آنها دارم ، از همینجاست ...

مسامحه درباره ((واقعیتهای جامعه و مردم و زندگی))، در سطح حاکمیت ، خلافت تکلیف نیز هست ،

پس نباید غافل بود، و نباید مسامحه روا داشت ...

و این دفاعی بود از ((عاشورا))...

والسلام./